

نامہ بنت
صبر



شماره ۴۹ دونه دم شمارہ مسلسل ۶۵

سخن محمد (ص)

- دخول بهشت بر مردم بد زبان حرام است .
- بهشت زیر سایه شمشیرها است .
- بهشت زیر قدم مادران است .
- بهشت بشما از بند کشتان نزدیکتر است و جهنم نیز چنین است .
- جمال درستی گفتار مطابق حق است و کمال نیکی رفتار مطابق راستی است ، جمال مرد در زبان او است .

از گوشه و کنار

دستگاه سیاسی انگلیس و آمریکا با گروهی از مأمورین آنها، با شرکتیهای تجاری آنها، رقابت و تضادی در مناطق و نقشه های خود دارند، دلیل آن میشود که کشور ماعرضه رقابت آنها شود، اگر میخواستیم نفوذ سیاسی یک دولت ییکانه را کم کنیم، نباید وسیله استقرار نفوذ دیگری را فراهم کنیم، اینکار خطرهای بزرگ دارد و اختلال توازن سیاسی در این ناحیه که همسایه کانون آتش دنیاست کشور ما را بطرف اضحلال قطعی خواهد کشانید. آیا امضا کنندگان تصویب نامه مصونیت مستشاران آمریکائی این نکات را در نظر گرفته اند؟

• از مذاکرات ترومن و چرچیل آنچه درباره خاورمیانه بود مکتوم مانده است. درباره مصر، چنه گرفته مطالبی فاش شده است و چنانکه میگویند ترومن بهیچوجه با اعمال خشونت در منطقه کانال موافقت نکرده است. اگر این قضیه صحیح باشد اکنون رئیس جمهوری قریب-الاحتضار آمریکا متوجه احمایتهای خود درباره یک کشور شرقی شده است، زیرا خیلی وقت نیست که همین آقای ترومن با چیزی بالاتر از بیشرمی کشور مسلمان و برادر ما فلسطین را تسلیم مقاصد یهودیان اسرائیل کرد و بالاخره فاجعه عظیم سقوط فلسطین و تجزیه یک کشور اسلامی عربی در نتیجه سیاست محیلانه آمریکا محقق شد و مقدمه استیلای اقتصادی و احیاناً سیاسی قوم یهود در پایگاه فلسطین بر سایر کشور های شرقی آماده شد.

• درباره ایران، گفتگوها همچنان مکتوم مانده است، عبارات اعلامیه های رسمی مهم و نازسا بود و خبرگزاریها فقط حدسیات خود را درباره این قضیه منتشر کردند و محتمل امکن است در هفته های آینده قسمتی از این مسائل بصورت وقایع فاش شود. آنچه مسلم است احتمال اختلاف قطعی میان دو کشور و سیاستمداران آن در مسائل خاورمیانه بعید است و اگر اختلافی هست میان سازمان های

یک تصویب نامه که با اصرار تمام کوشش کرده اند عجالتاً از انتشار آن جلوگیری کنند، مستشاران آمریکائی وزارت جنگ و ژاندارمری را در صف مأمورین سیاسی در آورده یعنی همه مصونیت ها و معافیت ها و حقوق سیاسی و کمرکی و اداری را که مأمورین سیاسی خارج مقیم تهران دارند با آنها اعطا کرده است، وای عجب که این تصویب نامه درست چندی پس از موقعی منتشر میشود که دولت علناً اعلام کرد که همه مستشاران خارجی را بیرون خواهد کرد. مانند اینم چه دلالتی ایجاب کرده در این اوضاع مشوش کفه سیاست آمریکا چنین سرعت سنگین شود. از یک طرف دولت با تمام قوت، اصرار دارد و انود کند که بساط سیاست انگلستان را درهم می پیچد، تسولهارا بیرون میکند، سفیر کبیر انگلیس را یادداشت بیچ میکند و آقای کاظمی نسخه دوم سر باز وطن، آتقدر در سیاست ضد انگلیسی غلیظ شده است که اگر ملاقاتی میان او و شپرد بعنوان خدا حافظی رخ دهد بیم آن میرود که دهان سفیر کبیر را با یک مشت جانانه خورد کند .

و درست در همین ایام، دولت با یک تصویب نامه کاری میکند که در تاریخ دیپلماسی بی سابقه است و یکمده مستخدم حقوق بگیر دولت ایران را که طبعاً باید از همه جهت مساوی مستخدمین عسادی دولت باشند از حقوق معافیت کمرکی و مصونیت سیاسی برخوردار میکنند و در حقیقت یک نوع استثنای عجیب برای گروهی از مأمورین خود خلق میکنند.

این قضیه یک بام و دو هواست. ییکانه ییکانه است و انگلیس و آمریکا نمی دارند، اگر مردما از بازبهای سیاست انگلیس در طی یکقرن و نیم دلی برخوردار دارند، دلیل آن نیست که درست همانک با مبارزه ای که ظاهراً با نفوذ سیاسی انگلیس میشود، نفوذ سیاسی آمریکا را بدون قید و شرط در ایران بسط دهیم اگر

مختلف است و قسمتی از حوادث چند ماهه اخیر ایران و مصر و سایر ممالک شرق عربی نتیجه همین اختلاف سازمانهای آمریکائی و انگلیسی است.

آنچه مسلم است، هم آهنگی کامل دستگاه سیاسی در آمریکا و انگلیس، نسبت بخاورمیانه محتمل اذرع است و بلکه باریک بینان سیاست قوت قطعی این احتمال را از نظر دور نمایند دارند و حوادث آینده ایران در پرتو این هم آهنگی رنگ خاصی بخود خواهد گرفت .

• اکنون دولت در مقدمه یکی از مراحل قطعی سیاسی است که باید نسبت بحوادث آینده تصمیم بگیرد. قضیه استیضاح و مخالفت اقلیت بهمان صورت در آمد که دیدید، هیجان افکار عامه در نتیجه تبلیغات اخیر بالا گرفته و دوباره تباحساسات بالا رفته است. اما دنباله این ظواهر حقایقی هست که باید آقای دکتر مصدق درباره آن فکر کند. محققا در دو ماه آخر سال وضع اقتصادی از آنچه هست بدتر خواهد شد، گردش چرخ بازار کندتر میشود، درآمدها بدتر وصول میشود و استقبال عامه از قرضه ملی که دولت درباره آن حسابهای بیشتری داشت کمتر میشود و با این ترتیب باید دید، تا کجا میتوان این چرخ در هم شکسته اقتصاد عمومی را بجلوراند، زیرا اگر خدای نکرده ایران در این مبارزه اقتصادی که بدون فراهم آوردن وسایل قطعی شروع کرده، شکست بخورد، معلوم نیست چه عواقبی در انتظار ماست .

آقای دکتر مصدق باید درباره این مسائل فکر کند، قضیه فعالیت سازمانهای چپ، چیزی نیست که بتوان آنرا سرسری گرفت، بدی اوضاع اقتصادی ایران بفتح کرملین تمام میشود و این شکارچیان ماهر کرملین که بر پر و زدر اروپای مرکزی چند کشور را بدام انداختند و دیروز قاره عظیم چین را در قلمرو نفوذ خود کشیدند در انتظار حوادثی هستند که این کشور بدبخت را یک لقمه کنند. اگر دولت دکتر مصدق برای جلوگیری از این حادثه



این دو آقا درباره ایران چه گفتند

باحساسات و افکار دنیای آزاد استوار دارد، باید در این خوشینی نمری از این نکته، آمریکا نشان داده است که در مسائل سیاسی آتقدر دقیق و باریک بین نیست و با اعتماد قدرت سال و مستند ماشینی در همین چند ساله، در آلمان و اروپای مرکزی و ایتالیا و چین و ژاپن و همین ایران چه حماقتها که نکرد و با این ترتیب معلوم نیست حریفان غربی در مقابل حوادث احتمالی ناچه حد آماده حایت از ما هستند. این هاشه ای از مسائلی است که باید آقای دکتر مصدق دقیقاً و سریعاً در باره آن فکر کند، زیرا در جریانهای سیاسی گاهی اتفاق افتاده است که باها دقت و حساب سر رشت از دست برونه و چه بدبختیها که از آن بدیده آمد است فی السئل در همین چین که دبیم چگونه در طی چند هفته بهشت کرملین واصل شد. خطبهای مکرر سیاست بزرگ قیه در شماره ۱۱

صبا

مدیر: ۱. پاینده

۴ شنبه ۲ بهمن ماه ۱۳۳۰ - سال هفتم شماره ۴۱ شماره مسلسل ۳۶۵

قیمت اشتراك سالیانه در تمام ایران: ۲۵۰ ریال

« شش ماهه » « ۱۲۵ »

« سالیانه در خارج معادل: ۳۰۰ »

بهای تک شماره در تمام ایران ۵ ریال

شماره تلفن اداره: ۳۶۵۱۵ - مدیر: ۳۳۲۸۶

فیلم انتخابات آزاد



اخبار مصور هفته

انحلال تسولگریهای انگلیس در صف اخبار جالب هفته بود، آنچه مسلم است این خبر در سراسر ایران نشاطی زاید الوصف پدید آورده، هیچ ایرانی شرافتمند و غیور، نفوذ بیگانه را در میهن خود دوست ندارد و همین دلیل خیر انحلال سازمانهای بیگانه در همه جا باغوش عالی تلقی شد، اما نکته اینجا است که انحلال تسولگریها باید عام باشد و هر جا بیگانگان خانه ای بنام تسولخانه دارند باید قطعاً و سریعاً منحل شود. بعضی بدبینان باریک بین میگویند قضیه انحلال تسولگریها که بنزله یک آنوی سیاسی برای دولتیان شده است از مدتها پیش بدلیل مالی در شرف انجام شدن بود و حتی در نسخه بودجه انگلیس که ضمیمه روزنامه رسمی آندولت انتشار یافته قضیه صریحاً قید شده است. اگر چنین باشد قضیه مایه تفکرات است که بجه دلیل این موضوع رامها مسکوت گذاشته تادر این موقع بخصوص بنفع دولت پیشوا از آن استفاده کنند واقعا آیتاریخ در کار تکرار شدن است!



متعاقب خیر انحلال تسولگریها خبری انتشار یافت که گروهی از میهن پرستان تقاضا کرده اند موسسات فرهنگی بیگانه بطور قطع منحل شود، این تقاضای معقولی است و این سازمانهای بظاهر فرهنگی که مولود جنگ اخیر است در ایران همان اندازه فساد پدید آورده که خانه های لذت دردم قدیم و ای دروغ که خیلی دیر باین فکر افتاده ایم، آنچه بلا وقت در ایران هست از نفوذ بیگانگان است و ای دروغ که یکمده و پنجاه سال تمام همه قوای مادی و معنوی ما در زیر سنگ آسیای خطرناک نفوذ بیگانگان تلف شده. ققاز از دیگر ایران جدا شد، افغانستان بصورت کشور مستقل درآمد در نقاط دیگر قطعات مرغوب خاک ما رفت و در باقیمانده ایران کبیر، این گروه مردم مستند مفلوک در وضعی بدتر از مرگ زندگی میکنند و این جنبش و فعالیت کنونی که بوی نفت میدهد، بروح نفت زنده است



ارسال چند یادداشت میان وزارت خارجه و سفارت انگلیس در صف اخبار هجیان انگیز هفته بود، واقعا چه غروری در سینه های ما میخیزد وقتی این جملات معظنان را میخواندیم اگر در خلال ستوران آندر دیسه های سیاسی را نپدیدیم وای عجب که متعاقب این یادداشتها شپرد، سفیر کبیر انگلیس بلندن احضار شد و خیلی ه این احضار را بای احترامی بساحت آقای کاظمی مربوط میداند ولی حقیقت اینست که سفیر کبیر انگلیس از چند ماهه با نظر تغییر یافته بود و دوماه پیش در لندن خیر این تغییر متشدد و سفاخر سفیر کبیر حقا مایه حیرت همه دایان و مطلقان حقایق سیاست روز شد زیرا هیچوقت این قضیه معمول نبود که سفیر معزول از مامورای بحار بایران بیاید. هنگام ورود آقای سفیر کبیر انگلیس بدو سه تن همکاران نزدیک خود گفت که برای انجام بعضی امور فوری و ضروری بتهران آمده و پیروزی باز خواهد گشت! واقعا این امور فوری و ضروری چه بود، آمده بود مقداری تغییر دیپلماتی از آقای کاظمی تحویل بگیرد و یادوتی که در حال سقوط است بجای خود محکم و مستقر شود!



درباره اوراق قرضه ملی، اخبار تازه و جالب بسیار هست گویی اکنون این نده فاش شده که راه علاج رهایی از مضیق کنونی نشر اسکناس جدید است. همه میدانند و خدا میداند که مادر صف اول مخالفان چاپ اسکناس جدید بودیم و در آه دوران که درون کیشوت احق مصروع دیوانه عربده جو بر تخت فرعون نشسته بود و همه مقامات مؤثر کشور را مسحور خود کرده بود، یکی از آنها که با شدت و قوت با این فکر مبارزه کرد ما بودیم



درباره اوراق قرضه ملی، اخبار تازه و جالب بسیار هست گویی اکنون این نده فاش شده که راه علاج رهایی از مضیق کنونی نشر اسکناس جدید است. همه میدانند و خدا میداند که مادر صف اول مخالفان چاپ اسکناس جدید بودیم و در آه دوران که درون کیشوت احق مصروع دیوانه عربده جو بر تخت فرعون نشسته بود و همه مقامات مؤثر کشور را مسحور خود کرده بود، یکی از آنها که با شدت و قوت با این فکر مبارزه کرد ما بودیم

درباره اوراق قرضه ملی، اخبار تازه و جالب بسیار هست گویی اکنون این نده فاش شده که راه علاج رهایی از مضیق کنونی نشر اسکناس جدید است. همه میدانند و خدا میداند که مادر صف اول مخالفان چاپ اسکناس جدید بودیم و در آه دوران که درون کیشوت احق مصروع دیوانه عربده جو بر تخت فرعون نشسته بود و همه مقامات مؤثر کشور را مسحور خود کرده بود، یکی از آنها که با شدت و قوت با این فکر مبارزه کرد ما بودیم

درباره انحلال احتمالی همه تسولگریهای خارجی خبرهایی میرسد، گویی اکنون دولتهای شوروی و هند و پاکستان و افغانستان در ایران تسولخانه دارند و دولت شوروی هم در چند جا از پیش تسولگری داشته و در سالیان اخیر دو تسولگری تازه بوجود آورده اند. حق اینست که باید همه این لانه های فساد منحل شود، استقلال تجربه پذیر نیست و این عجیب است که منطق قهیبی تجدید شود که بعضی بیگانگان بیگانه هستند!



ملت ایران در یک قرن و نیم اخیر بارها این اشتباه را کرده که از بلای غرب بانی بنام برده و از بیگانه ای گرفته سوی بیگانه دیگر متمایل شده است در جنگ اول سوی آلمان و در جنگ دوم سوی آمریکا متمایل یافته و هر دو بار بجرم این تمایل به بیگانه غرامتی سخت داده و هنوز عبرت نگرفته است. خدا لعنت کند نفوذ بیگانه را که همه بدبختیهای ما از آن زائیده است و حتی آن قهرمانان ملی که چون شیر علم یازدهای حیرت انگیز میکنند حقیقت اینست که بنسب نفوذ بیگانه در حال رقصد و وقتی برده از روی این حقیقت مستور برماند که فرست از دست رفته است! دروغ!



اعلامی لیدر اقلیت از گوشه تحصن مجلس شورای ملی درباره انتخابات آزاد نکاتی جالب و حیرت انگیز داشت آقای امامی در همه جا به نیات و استقامت و صلابت رای معروف است و همه میدانند که وی در فعالیتهای سال اخیر سهمی شایسته داشت و هم او بود که در یک لحظه مناسب مایه صدارت آقای دکتر مصدق را استوار کرد. عجیب است که اکنون طرفداران دولت آنچه از تهمت و تاسرا هست بخالفان خود میزنند و فرصت گفتگو و انتقاد بکس نمیدهند، آقای امامی در اعلامیه خود برده از بسیاری مسائل مربوط با انتخابات آزاد برداشت و نشان داد که این انتخابات موسوم با آزاد از چه فاش است و در شاهرود از فرط کثافت و رسوائی، غیبت آن عالمگیر میشود و در متعین شهر از بیم یک موقیقت دولت آن فضاحت بیارماید. نه، این اشتباه است، شما نمیتوانید مارا تکفیر کنید اما نمیتوانید بنا بقبولانید باور کنیم که این انتخابات آزاد است!

سوال آقای تولیت از دولت درباره قانون منع مشروبات الکلی در صف اخبار هفته بود. از مدتها پیش این گفتگو هست که این آب آستین که نسل ایران را بطرف فساد و تباهی میبرد منوع شود و دولت از این درآمد کثیف و نجس و حرام و ملعون که مایه تباهی مردم است صرف نظر کند، ای عجب که مایه چیان مانع اینکارند و بتصور اینکه اگر درآمد عرق و شراب از جیب دولت بدرود، مایه عمومی ورشکست میشود از انجام اینکار خیر سر باز میزنند و در دهه بل اجرای قوانین مصوب مجلسین اشکال میتراشند. ای عجب دولتی که میتواند از برای مدت چند ماهه از درآمد نفت چشم پوشد، چگونه نمیتواند در مدعوق و شراب را ندیده بگیرد، حقا این رسوائی است! این اقتضاح است که دولتی که حامی آن آیه الله اسه از مالیات عرق و شراب زندگی خود را ادامه میدهد و اجرای قانون مصوب مجلسین را بهمین منظور بتاخیر میاندازد، این موضوعی است که آقای تولیت از دولت سوال کرده است.



توقیف انتخابات مشدین شهر و طالش در صف حوادث جالب هفته بود، در طالش آقای رفیع طرفدار و حسامی دولت صاحب رئیس سفید و سوابق روشن که مخالفان ایشان میگویند مدتهای دراز در وصف جاسوسان سفارتین بهیبه و فغیه بود و بهر دو خیانت کرده است با بیرنگ دولتیان رو پرورش و همینکه قضیه فاش شد، برای ترمیم قضیه، انتخابات را توقیف کردند. در مشکین شهر هم قضیه بصورت دیگر درآمد یکی از مخالفان دولت در آنجا در کار موفق شدن بود که دولت متوجه شد و بتوان کارشکنی فوغا در انداخت که انتخابات توقیف شده است، گویی انتخابات آزاد در قاموس دولتیان آنست که دوستان دولت موفق شوند و مخالفان دولت مردود و هر چه جز این باشد برخلاف آزادی است. واقعا اگر آزادی اینست لعنت بر این آزادی، ممکن است آقای دکتر مصدق از ریخت میر اشرافی خوش نیامد ولی مردم مشکین شهر یاور امیدهند



جناب آقای دکتر مصدق

نخست وزیر ایران دام اقباله

مخلص شما و همکار قدیمی شما بسیار خرسند است که از گوشه عزلت میتواند مثل يك همکار قدیمی که واقعا بحسن شهرت و اعتبار شما علاقمند است با شما صحبت کند و بعضی نکات را که ممکن است در التهاب عجیب اشتغالات دولتی شما از آن غافل مانده باشید، بشما یاد آوری کند و اطمینان داشته باشد که شما با آن همه صبر و حوصله خاصی که لازمه يك عبر تجربه سیاسی است از تذکرات بیغرضانه او نخواهید رنجید.

آقای دکتر، قضیه نفت در حال گذشتن است، گذشتن سیخ از کباب و حوادث رنج آوری که با جبار میگردد و عواقب خود را بهر صورت بجای میگذارد. درباره قضیه نفت تقریبا گفتگو بی مورد است زیرا نفت و متعلقات آن برای مردم ایران بهر حال عقیده رسیده که دریاب آن تعصب خاصی بخرج میدهند و این قصه ریشه طولانی دارد و از آن روز که در دوران پادشاهان صفوی پای بیگانگان با ایران باز شد و انگلیسیان، سواحل خلیج و شهر های ایران را محل کار خود قرار دادند، زمینه يك کینه شدید تعصب آمیز میان مردم ایران و این فرنگیان خود سرو خود خواه و سود پرست که در عرف تجارت و سیاست خود هر جنبیتی را اصلاح میسر کردند پدید آمد و حتی فرنگیان نیز با رفتار عجیب و احياناً نامردانه خود زمینه این کینه را تشدید می کردند. دیبالتی حوادث در سینه تاریخ مسطور است و دیدیم که با زیبای سیاسی انگلستان در مواقع حساس تا چه حد بضرر ایران تمام شده، همه داستانهای مرموز یکصد و پنجاه ساله و جنگهای ایران و روس و سقوط های بی پای در جنگ و صاج و سیاست که منجر بانقراض دو عهدنامه شوم و خانمان سوز و تجزیه ایران شد، همه و همه، نتیجه فعالیت سیاسی این قوم بود که خود را از نژادی دیگر می پندارند و آداب و رسوم سخت و وحشت انگیز در زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود دارند و من در این نامه مختصر دوستانه از شرح این ماجرای غم انگیز که حقا اشاره بدان نیز ملال انگیز است، میگذرم.

این سوابق طولانی تاریخی بود که شما از آن استفاده کردید، زمینه تهیج احساسات بر ضد انگلستان چنان آماده بود که گویی کبریتی مشتعل برانبار باروتی زده اند، چنانکه دیدید. شاید هم دلایل دیگر در کار بود مثلا نفوذ دلار که حقا به حد اشباع و زیاده از حد رسیده است و نفوذ افکار افراطی و نقشه های ضد مقامات مقتدر و امثال آن ممکن است در این فعالیت های شدید دخالت داشته باشد اما آنچه هست مسلم است در این باب ظاهرا توفیقی حاصل شد و شما توانستید تعبیر خودتان نفت را از دست انگلیسیان غارتگر در آورده در اعناق سیاه زمین، البته برای نسلهای آینده مدفون کنید.

آقای دکتر مصدق، من از این مرحله خیلی سریع میگذرم، در مرحله دیگر

یعنی مرحله انتخابات که اکنون شوغای آن باند است، خیلی گفتنیها دارم من حقا بتوانم يك ارادت مند و دوستدار شما دلم میخواست که شما بوعده اولی خود در روزهای اول زمامداری وفادار بودید و دولت خود را با انتخابات آلوده نمی ساختید زیرا حقا مرحله انتخابات مرحله ای هول انگیز است که بندرت دولتی از آن سرفراز بیرون آمده است، مسلما نه شما از قوام السلطنه سر بخت و شجاعانه تر بنفع کسی دخالت خواهید کرد و نه آنها که در اطراف شما هستند از کسان قوام السلطنه با وفاترند، معذک دیدیم آنها که از حمایت و قرابت آنرد بیشتر برخوردار شدند، زودتر از همه برضد او قیام کردند.

فی المثل همین آقای مکی سرباز رشید و فدakar وطن که بگرو ز در وصف قوام السلطنه همان مینوشت که مؤمنان متعصب در وصف اولیاء الله مینویسند و قوام السلطنه را نادره دهر و افتخار تاریخ ایران و روز تولد او را در صف اعیان مذهبی می شمرد، همین آقای عزیز وقتی با زور سرهنگ دهلوی در نتیجه قتل و غارت و حبس و تهدید و تبعید عده ای از مردم لایق ارک از صندوق درآمد چنان ملی شد که اولین ورقه استیضاح برضد قوام السلطنه بدست او امضا شد و دیدیم که بعد از او همه آن کسان که کفش قوام السلطنه را پاک میکردند و مثل میمون در مقابل او با طوار عجیب ابراز ادب میکردند همه آنها چگونه اذاهل کوفه و شام تقلید کردند و حامی خود را تنها گذاشتند و در اثنایه فقط يك مرد با وفاتر ایتام چایچی پیدا شد که هنگام سقوط قوام السلطنه صریح گفت «بله من بنو کوری او افتخار میکنم» و شما تصور میکنید در صف اطرافیان شما، بحقیقت چند نفر چایچی میتوان پیدا کرد!

آقای دکتر مصدق من آرزو دارم که شما بتوانید دولت خود را از مهالک انتخابات سبب بار بیرون بیاورید اما اطمینان دارم که این آرزو محقق نخواهد شد زیرا از مقدمات پیداست که این انتخابات با غوغاهای عجیب آمیخته است و در چند جا که انتخابات آن انجام شد قتل و غارت و اتفاقات بد آنقدر بود که اگر بهین نسبت در حوزه های دیگر حوادثی رخ بدهد باید گفت سنگین ترین و سیاهترین ادوار انتخابات ایران خواهد بود.

آقای دکتر مصدق! من هنوز نمیدانم آیا شما از جزئیات انتخابات شاهرود خبر دارید، از آنچه در بابل گذشت مطلعید و از داستان گرگان و حوادث آن چیزی شنیده اید؟ حقا نمیدانم که این حوادث چنانکه باید از نظر شما گذشته باشد و با وجود این از انتخابات آزاد گفتگو کنید و عقیده داشته باشید که انتخابات زیر حمایت دولت شما آزاد است!

بقیعه من، آقای دکتر مصدق، حریفان سیاسی دامی عظیم برای شما کسترده اند و آنها که نمیخواهند در ایران هیچکس مورد وثوق و اعتماد مردم باشد فرصتی مناسب بدست آورده اند تا آنچه را در مدت نیم قرن از وجاهت و اعتبار اندوخته اید در مدت چند ماه، در طی انتخابات بیغما بیاورند، چنانکه هم اکنون قسمتی از آنرا برده اند!

آقای دکتر مصدق، من که سالیان دراز است شمارا می شناسم اطمینان دارم که شما مثل هر انسان خوب و امین دانسته خطا نمیکنید.

اما اطمینان دارم که شما مثل همه اشخاص عصبانی خیلی بیشتر از حد يك دنده هستید و همین قضیه است که به مخالفان سیاسی شما حق میدهد، تا این حد در مخالفت شما صریح، لجوج قطعی و محکم باشند.

آقای دکتر مصدق شما تصور میکنید اگر انتخابات انجام شد مجلس در دست شماست، دیگر گفتگوی مخالفت و رای نبود و استیضاح نیست؟! مگر مجلس شازدهم را شما انتخاب کرده بودید که با آن سرعت و هروقت میخواستید با اتفاق

چهارشنبه صبا را فراموش نکنید

آزادی میدهد. و آیا فکر میکنید مجلس هفدهم اگر در دولت شما ساخته شود، ممکن است بیشتر از مجلس نهم باشاهم آهنگی کند!

اگر چنین تصور میکنید، اجازه میفرماید مؤدبان هر ش گنم که اشتباهی ناروا کرد اید و فردا، اگر حوادث روزگار اجاز دهد خواهیم دید که این مغفوقات شما این آقایان عزیز در دهه که بهر حال از وجاحت شما برای تسوؤ در بهرستان استفاده میکنند، گوسفند امامزاده را تا چه وقت میخواهند و تا چه حد بظریان و افکار و عقاید شما احترام خواهند گذاشت.

آقای دکتر مصدق، شوغای آزادی انتخابات که اطرافیان شما در اعتقادند چنان شور و انهایی در مردم زود بیار بوجود آورده که اکنون در سراسر ایران بیشتر از بجزار داوطلب انتخاب شدن هستند

در صورتیکه جما بیشتر از یکصد وسی و شش کرسی در بهارستان بست همین اختلافات چند روز اخیر میان علم داران جبهه ملی و احزاب مؤتلفه کافی بود بشما بجهانند که مردم در راه مقاصد خود چگونه همه چیز را فدا میکنند. خودتان دیدید و آن پسر علقه مضنه احسن لوطی که در بر تو وجاحت شما آدمی شده در اطاق شما پای تخت خواب، چگونه برای اینکه یکی از رقابش از لیست تهران قلم خورده بود، باشا تیر کرد و فریاد زحکه اسرار مگور امیکوم و حق حمایت قدیم را فراموش کرد!

آقای دکتر مصدق من در این شقمنان نتیجه خوبی نمی بینم، هنوز اول شق است و در پیش از چند قطعه بطور جدی انتخابات آغاز نشده که تنها رخ داده عده زیادی مجروح شده اند و قاض اوضاع انتخابات عده زیادی از آنها را نسبت بشما اعتقاد مطلق و کور کورانه داشتند ظنن ساخته و از خودشان میرسه آیا انتخابات آزادی که شما وعده میدادید همین بود... البته من اعتراف میکنم که ممکن است مسئولیت شما در این میان کمتر از همه باشد زیرا منافسان اطرافیان بد گامی انسان را پشت در میگذارند و همه کار را بد لخواه خودشان انجام میدهند و فرصت گفتگو و لاونم برای او نمیگذارند و گویا بعضی اطرافیان شما هم از این قماش هستند که میخواهند از فرصت انتخابات بنفع حال و آینده خودشان تا آنجا که در قدرت دارند استفاده کنند ولی آقای دکتر شما که اینهمه بوجاهت ملی خود علاقه دارید، چرا باید چنین آسان روی گفتگو با آنها که خودتان ماهیستان دای شناسید هم آهنگی کنید و اختیار خودتان را بدست آنها بدهید!

من صریح میگویم که نتیجه این انتخابات با این مدت که هم اکنون هویدا است برای ایران شوم و برای خود شما شومتر خواهد بود، یعنی این مجلس لغتی هفدهم که نور آن از شاهرود سرد آورده برای شما بقیت احترام و اعتبار و برای ایران، شاید عده ای نکرده، زیانم لال، بقیت تجربه و استعمال نامشود.

مخلص قدیم شما

ملاحظات و افکار

● عده‌ای از فدائیان اسلام بزندان
نصریناه بردند اینها مردمان مؤمن و
ساده و متعصب و فریب خورده‌ای هستند
که نهال حکومت دکترومصدق را از
خون رزم آرا و هژیر آبیاری کردند، تا
شس قات آبادی و کیل شاهرود شود
یاحسین آغا معاون نخست وزیر شود با
بدترین و بدنام‌ترین مردم دنیا علی‌الاطلاق
که تا دیروز خانه خصوصی برای پذیرایی
مردم بی‌سامان داشت در صنف کاندیده‌های
جبهه ملی در تهران در آید و این فرد با نهی
حکومت در زندان بماند و یا با هم چاقو کش
بند عباس تمیز شوند بنظر شما اسم این
قضیه چه میشود گذاشت ؟

● در جبهه تنگنای مالی دولت
علیه که رادیو لندن مرتیاد آرزوی
سقوط دولت حاضر دم میزند، بانک انگلیس
دو میلیون لیره باعتبار شش‌های طلای
پشتوانه اسکنا، بحواله خزانه داری
ایران میبرد، یعنی شاهر آچرخ را که
بوسیله حرف میخواست متوقف کند، بوسیله
عمل دروغ کاری میکند واقعا انگلیسها
آقدر اسحق شده اند که ندادند چه میکنند
یا عمل وارونه میزنند ؟

● قضیه انتخابات طالش و حاج
قائم مقام بسیار شیرین شده است این دومین
میوه انتخابات آزاد است، و اکنون آقای
قائم مقام الملک رفیع مرد پیش سیدهای
خود را میگرد و تلافی آن جلسات محرمات
کوچه برلن و قرآن قسم خوردن ها و
دوندگی ها و تفتین ها و تحریک ها و تحذیر
ها در میآید. در متکین شهر قضیه دیگری
است، یکی از همکاران ما در آنجا در کار
توفیق بود که دولت ناگهان متوجه شد
آزادی انتخابات در خطر است و فوراً
دستور توقف آن را داد، معلوم نشد چرا
در شاهر و آزادی انتخابات در خطر
نیوود چاره دولت باین عجله و سرعت ب فکر
تامین آزادی آنجا نیفتاد و چرا آن چاقو
کشان رسوا را که مدت یک هفته امنیت شهر
را بخطر انداخته بودند، ندیده گرفت و چرا
از قتل چهار نفر و زخمی شدن ۵ نفر متاثر
نشد و چرا ... واقعا راحت و ساعد و
بر انتخابات آزاد سهیلی و مساعد و
هژیرا.

● آقای نخست وزیر چند اعلامیه
در باره انتخابات آزاد صادر فرموده اند
گویی آقای نخست وزیر از آنچه در حوزه
های انتخابات دور و نزدیک می گذرد
خبر ندارند یا خبر ندارند و خود را به بیخبری
میزنند قضیه قرعه کش بود این فرعه اسحق
کودن بعد از سه هزار سال حاکمیت و بلاغت
برای دومین دفعه در تاریخ شعور پیدا کرد
و فهمید چه کسی را ضمن قرعه کشی یکجا
بوسف آباد بود که ساعد و خواهر و
داماد و دختر و نوه و متعلقانش و حتی
آشناهای گور خانم خواهر بزرگوارش،
هم یکجا زمین دار شدند

● درباره قهرمان قرعه ملی
گفتگوها هست مشهوری درنگ ما آقای
کازرولی که دو سال بود چند میلیون از
وزارت جنگ طلب داشت، حساب کردید
همچنان در انتظار پول بماند سالی چند
بانتظار میگذرد، اوراق قرعه ملی را
گرفت و البته همه آنرا بهودتی که او

میداند، ماهم میدانیم آب خواهد کرد و
شنا لقب قهرمان ملی هم گرفت! شاید
خیلی اشخاص دیگر بیوس بیستند که آنها
هم قهرمان ملی شوند .

● یک خبر در روزنامه ها بود که
نازای تاجر معروف ایرانی مقیم آمریکا
پنجاه میلیون تومان اوراق قرعه ملی را
خواهد خرید، ما هر چه تحقیق کردیم
منشاء این خبر را نتوانستیم پیدا کنیم.
مثلا اینکه حکم ارقام فراموش شده
آنها که دستگاه تبلیغاتی دولت را اداره
میکند، عقیده دارند که بوسیله حرف
همه کاری میر است، البته از مسکت
نازای مقیم آمریکا چیزها میگویند ولی
فراموش میکنند که خرید یک قلم اوراق
قرعه ملی در حوصله کسی است که لااقل
سرمایه او چهل برابر این مبلغ باشد.
من ندانم آنها که برای نازای تروت
الفلیلی قائلند، باین نکات توجه
کرده اند یا نه

● مستخدمین جزء دولت که ماهها
است در انتظار یکصد ریال اضافه حقوق
شود میباشند در مقابل کارشکنیهای مایه
چنان ناچار بنحمن شدند، این بلیه ای
عظیم است که در این کشور قضاوه
کسان باید حقوق مسلم و قانونی خود را
با اعتصاب و تحنن بدست آورند. قانون
حکم میکند که یکصد ریال اضافه حقوق
این گروه محروم و مستمند هر چه زودتر
پرداخت شود و معلوم نیست چرا آن کاسه
های گرمتر از آتش و ذرات دادا می در
مقابل این حق مسلم تحمل میکنند.

ما مطمئن داریم که این تحنن نتیجه خواهد
داد مایه چنان یکصد ریال اضافه حقوق
را میبرد از نورو سباهی بدغال میماند، شما
هم مطمئن باشید

● یکی از روزنامه ها خبر داده بود
که دزدی نفت و بزرگ در هفته های اخیر
خیلی رایج شده و مقداری نفت و بزرگ
سروقر در بازار فروش رفته است. خبر
باینصورت صحیح نیست دزدی نفت و بزرگ
نازکی ندارد و سابقا هم معمول بود و سال
گذشته در تهران غوغا برخواست که پشیا
از هر ده لیتر بزرگ مقداری را میزدند،
قضیه تحقیق و مسلج شد، معلوم شد رئیس
فروش تهران در تیس کل فروش هم ازین
دزدی سهمی دارند اکنون رئیس فروش

تهران بیادش این گنده کاری در یکی
الزهرای جنوبی مشغول مشاعر سیاسی
است و بر ساطیلیان سوار است و تریس کل
فروش هم که رسواییهایش ملنی شده قهر
کرده در خانه نشسته است، پس باید خبر را
تصحیح کرد و گفت دزدیهای که سابقا در
خفا انجام میشد اکنون علنی شده است فقط
همین يك تفاوت هست

● دولت حاضر برای مخارج قرعه
کشی تاکنون بیشتر از پنجاه میلیون ریال
پرداخته است و باز غوغای بی بولی بلته است
این کار درست در موقتی انجام میشود که
حقوق مسلم بیرجند و ژاندارم جوشقان سه
ماه به ماه عقب میماند، بالاخره این حکم
قرعه است و باید انجام شود و آنها باید
انتظار بکشند، انتظار بکشند، انتظار
بکشند ...

● آنها که در معاملات بازاری واردند
گفتگو میکنند که در هفته های اخیر اسکنا
های هزار دلاری در طهران فراوان شده
است .

این قضیه قابل توجه است، اسکنا
هزار دلاری جزو اسکنا های درشت
است که در کشور دلار هم کمتر مصرف
میشود با کسب کسیون از تحقیق میکرد
این اسکنا ها از کجا آمده و آیار است
است که بنسبیت فعالیت های اخیر مقدار
زیادی دلار برای مصارف خاص وارد
ایران شده و برای آنکه قساق آسان
باشد اسکنا های درشت را انتخاب کرده
اند ؟ مانید انیم و البته علاقه داریم اعمال
مؤمنان را حمل بر صحت کنیم معذک شما
چشم و گوشان را باز کنید و ببینید دنیاچه
خیر است !

● يك كسیون بنام امنیت تشکیل
شده است این کار تا زکی ندارد، سابقا هم
کسیون بنام کسیون امنیت بود .
در همه جاهم شعبه ای از آن هست و
وظائف خاصی دارد که با دقت انجام میدهد
البته شما ندانید، کسیون امنیت چیست
و چگونه تشکیل شده و چه وظایفی دارد
کسیون امنیت انجمنی است مرکب از
چند رئیس که البته شهرتانی و ژاندارم می
و لشکر جزو آن هستند و اینها مراقب
اوضاع شهرند، هر کس را باید تبعید
کرد با موافقت آنها میکنند، هر کس
باید سرو کس شود، باید نظر آنها جلب
شود هر کس باید بوسیله يك پرونده
کاغذی زیر چرخهای دادرسی ارتش یا
دادسرا له شود، باز دخالت کسیون امنیت

اهالی محترم خوزستان

شهادت تاریخ سران عشایر شرافتند بختیاری در راه مشروطه و
استقلال مهن عزیز فدکاری نوده قربانیهای داده اند و هیچگاه حاضر بوطن-
فروشی و بیروی از تملایات و دسایسهای پلید اجاب نبوده و نیستند اکنون که
هیئت محترم دولت آزادی انتخابات را اعلان نموده شما در تعیین سرنوشت خود
آزاد هستید و کلیه شیوخ متدین و وطن پرست اعراب و سران عشایر فداکار
بختیاری و عده کثیری از رجال و آزاد بخوانان خوزستان جناب آقای عبدالحمید
بختیار را که یکی از خوانین پاکدامن و شرافتند بختیاری است کاندید و کالت
دوره ۱۷ مجلس شورای ملی نموده اند بر تمام اهالی محترم و علاقمندان با اصلاحات
خوزستان لازم و واجب است در انتخاب این زادمرد شریف مجاهدت نمایند .

رضائیه ای های مقیم تهران و سایر شهرستانها

اگر میخواهید از اوضاع و اخبار شهر بر افتخار رضائیه باخبر باشید
آدرس خود را بجهله ایران پاینده که در رضائیه بدیرت حسین زینال پور منتشر
میشود اطلاع دهید تا مجله برای شما ارسال شود .

کارون

روزنامه هفتگی کارون بدیرت بیانی آشتیانی قریبا با سبکی لوین
منتشر خواهد شد .

لازم است حالا خوب تمهید کسیون
امنیت چیست ؟ غدا شما را دچار کسیون
امنیت نکند .

● گفتند دولت میخواهد ظلم آباد
آبادان را محصور کند، البته حدس میزنید
ظلم آباد چه جور جانیست، جانی است
مثل شهرکافات مثل آن ناحیه قضاوه
۱۰ که بتدریج قسمت اعظم ساکنانش
در تهران ولو شده اند و حالا میخواهند
آنها را محصور کنند . یعنی این ساقط
شده هارا از دنیای دیگر جدا کنند و این
فضیه مارا یاد قنایتهای عجیب و دامت-
داری میاندازد که هر چند ماه یکبار برای
بستن شیره کش خانه و محصوریت قنات
خانه ها در تهران شروع میشود و حالا
ملاحظه میفرمایید که اصلا خبری از آن
نیست که نیست . چه زود زمانه میگذرد
و حوادث را پشت سر میگذارد و چه خوب
چیز نیست فراموشی که خیلی چیزهای
مسخره را بخاموشی و سکوت برگزار
میکند .

● يك خبر بر منی در روزنامه ها
بود که دو دستگاه بزرگ تصفیه خانه
آبادان در نتیجه دغلیهای کسان يك
دستگاه مبدل شده است، یعنی آنقدر از
لوازم آن نطفه شده است که ناچار شده
اند دو تارا یکی کنند. این خبر در موقتی
منتشر شده که همه دقت های لازم انجام
میشود که اختیار مربوط بفعالیت های حوزه
نفت بخارج سرایت نکند و یک سانور
دقیق و عجیب روی تلکرافها و نامه ها
ورفت و آمده های ناحیه نفت هست و عملا
دولت حاضر، خوزستان را از همه جا جدا
کرده است !

● مقاله گریدی قصاب یونان و
عامل آشوب ایران، برده آزوری بسیاری
حقایق برداشت آقای گریدی در مقاله
خود مینویسد، ما میخواهیم بوسیله
رزم آراء ایران را بیلوک غریب ملحق
کنیم ولی این آقای عزیز بر مدعا مینویسد
که مادر این راه تا چه حد توفیق حاصل
کرده بودیم . آقای گریدی از وقته و
تاخیر عجیب در قرعه امریکا تعجب میکند
گویی این قضیه محقق است که تعجب آقای
گریدی يك قسم تخریخ سیاسی است .
چطور يك سفیر کبیر معتمد امریکا از
جزئیات نقشه های سیاسی دولت متبوع
خودش خبر ندارد ، مسلما آقای گریدی
با اسحق است یا دروغگو و نیکخواهد
بگوید یا خبر ندارد که داستان قرعه امریکا
يك فریب و دغلیبازی عجیب و تاریخی
بود چنانکه دیدیم و آخر علی نشد و
هیچوقت هم علی نخواهد شد .

● اعتصاب دفتر یاران دفاتر استاد
رسمی تهران هم مبارک است ، این
دموکراسی که ما داریم بخصوص در دوران
اخیر عنوان کامل هرج و مرج است ، این
دفعه اول نیست که تقاضای معمول کسان
در پیش از باب نفوذ با بی اعتباری
تلقی شده و کار آنها با اعتصاب کشیده است
باید دید این دفتر یاران چه میخواهند !
اگر حرف معقول دارند چرا بداند توجه
نمیکند ، اگر حرفشان نا معقول است
چرا فاششان نمیکند مگر واقعا نمیتوان
چرخ معاملات يك شهر را از کار انداخت
گرچه این چرخ مدتهاست عملا از کار
افتاده است و دیگر تجار دی نیست ترا
مامله ای باشد !

نوسانات موز بازار تهران بدست این حاج آقا صورت می گرفت با صندوق دار مایر همکاری میکرد. حاج اسمعیل فخار چگونه ریال فراهم میکرد؟

گفتیم که باتمام اصرار و ابرام مایر نوبخت از قبول وجوه رسیده آلمان ها صرف نظر کرد و بهیچ عنوان حاضر نشد که طلاهای آلمانی بدست وی بچیب عمر و زیدرود و برای وی ایجاد مسئولیت و یا بدنامی کند.

این مقاومت نوبخت مردی که در در عین سختی و مشقت زندگی را میگذراند آقدر در روح خشن و سخت مایر اثر کرد که در همان روز ناکهان مایر از جای بیعت و پیشانی نوبخت را بیوسید و گفت:

من از آنجا بیکه بحسن و نیت و صداقت و صراحت شما ایمان داشتم، میخواستم زحمت این امر را که محققا بایستی بدست یکی از مستدین انجام گیرد بشما واگذار کنم و مخارج و پرداختهای مابدست شما صورت گیرد اما حالا که ممکن است که به من راهنمایی فرمائید مسئولیت این امر مهم را بچه کسی واگذار نمایم؟

نوبخت که بخوبی از برابر يك بیکانه روسفید بیرون آمده بود گفت: والله من چه کسی را میتوانم بشما معرفی کنم که طلاها و دلارها را به او بسپارید و بعداً هم بشما خیانت نکند این مسئله را باید با مطالعه حل کرد

حاج اسمعیل فخار صندوقدار مایر!

قبلا اشاره کردیم شخصی بنام حاج اسمعیل فخار که از مریدان یکی از روحانیون معروف بود و خود شخصاً آدمی متدین و معتد بنظر میرسید از طرف او بیا بر معرفی شده بود و مایر مدت ها در منزل حاج اسمعیل پنهان و مخفی میزیست همین حاج اسمعیل با آن بیژامای بلند و راه راه و زبان چرب و نرم و میهمان نوازی خاص شرقی و ایرانی خود توانسته بود دل مایر را بچنگ آورد و چون از مدت های قبل لزات خاصی نسبت بمایر ابراز میداشت و اکثر اوقات بنام دلسوژی و محبت نسبت باو اقداماتی بعمل می آورد جای خود را بخوبی در نزد مایر باز کرده بود علی الخصوص که این مؤمن مدتها قبل مخارج مایر را کرده بود و خود را بنام صندوقدار ویژه فرانس مایر این طرف و آن طرف معرفی میکرد.

با این سوابق مایر مصمم شد که پس از یک رشته مطالعات و مشورت با بعضی مقامات حاج اسمعیل را که خود مردی متین و متدین بود برای انجام مقاصد خود در نظر گیرد. حاج اسمعیل هم که گویا مدت ها در بی فرصت بود تا يك خوش خدمتی درست

و حسابی بجناب مایر بکند پس از اطلاع از اینکه مایر در چند محل مختلف و با چند تن از مقامات مؤثر کینه در باره میزان راستی و درستی و صداقت و امانت وی گفتگو کرده است باز سردستی و دقت خاصی مانند سایه مراد بدنبال مایر و ذخایر طلای وی برای افتاد و اینجا و آنجا از درستی و وفاداری خود داستان ها گفت و حکایتها بیان آورد تا بالاخره مایر بدبخت آنچه بود نبود بوی سیرد

شبی از شبها حاج آقا پس از صرف شام و انجام وظایف دینی خبردار شد که مردی یایک اتومبیل سیاه رنگ بدرب منزل آمده و مصراً تقاضای زیارت او را دارد.

حاج آقا پس از اینکه چند بار با تسیب صدانه خود بازی کرد بالاخره عیاشی بدوش انداخت و خود بدرب خانه رفت وقتی در را کشود کسی را جز فرانس مایر نیافت. مایر با عجله بمنزل حاج آقا وارد شد از آنجا که مدتها در همین خانه زندگی کرده بود سر را به پایین انداخت و بکراست باطاق میهمانخانه حاج آقا وارد شد و بزروی يك صندوق نشست و بدون مقدمه با فارسی سرودست شکسته ای که بلد بود شروع بصحبت کرد و گفت:

حاج آقا من امشب میخواهم از شما خواهش کنم که بنام دوستی و محبت دیرین بین كك و مساعدت کنید و چون تبدیل دلارها و طلاهای رسیده بریال بدست من که يك اجنبی متوازی و منزوی هستم عملی نیست شما این قسمت را بعهده گرفته و عمل نمایند.

حاج آقا که میدانست قرعه این خدمت بنام او اصابت کرده نخست کسی اشکال تراشی کرد و سپس با هزاران منت انجام چنین ماموریتی را که تنها فروش طلا و دلار در بازار باشد بعهده گرفت همانجا مایر از وی قبول گرفت و از جای خود برخاست و قرار شد حاج آقا بیدار باشد تا خبری از مایر بدورسد.

دو ساعت از این ملاقات نگذشته بود که باز هم در خانه حاج آقا بصدد آمد کسی که این بار سراغ حاج اسمعیل آمده بود کسی جز خود من نبود که دو جامه دان آهنی قرمز رنگ را در دست داشتم و بخانه حاج آقا وارد شدم حاج آقا که در اطاق در اولین جامه دان را کشود و نور خیره کننده طلاهایی که در زیر چراغ میدرخشید بچشمش خورد دیگر صد درصد دانست که اجرت شب زنده دار بهای رسیده و گنجینه عظیم و سرشاری بدستش افتاده

است: بین ترتیب طلاهای رسیده و دلارها به صندوقدار ویژه تسلیم گردید.

نوسان غیر مرئی بازار تهران

حاج اسمعیل فخار مردی تروتند بود با اکثر تجار بازار رفت و آمد و دوستی قدیمی داشت و بخوبی میدانست که اگر ناکهان قسمتی از طلاهای رسیده بیا بازار رود ایجاد بحران خواهد کرد و این ترقی و نزول مقدار طلای موجود در بازار اگر از حد معینی تجاوز نماید سبب سوءظن و موجب توجه مامورین را فراهم خواهد کرد بدین لحاظ حاج آقا با کمال دقت نخست چند روزی در میان بازار رفت و آمد برداشت از این حجره بآن حجره رفت از این زر کمقداری طلا خرید و بدیگری فروخت و این عمل را مدت نسبتاً کوتاهی یادقت و تحت يك برنامه منظم انجام داد و گاهی اوقات بخیال خود برای اینکه بر که نگذارد و بحساب بازاری ها «بی کم کند» چند معامله قره خام و ساخته نشده هم انجام داد سپس دست بکار فروش ششها شد و با طرف معامله هائی که در مدت گذشته با وی رابطه ای پیدا کرده بود، شروع به توزیع ششهای کوچک طلا در بازار کرد

آن ایام قیمت طلا در بازار روز بروز رو بفرونی میگذاشت مقدار کتیری اسکنداس ایران از طرف قوای انگلیس در تهران و در بازار خرج میشد و این تورم بول موجب آن گردیده بود که ارزش طلا روز بروز زیاد تر شود.

با وصف این گاهی ناکهان معامله طلا در بازار دچار کد و سستی میگشت و علت آن هم زیاد شدن طلا در دست فروهنگدگان بود.

این نوسانات غیر مرئی که از ستاد صندوقدار محترم فرانس مایر سرچشمه میگرفت آقدر با دقت و احتیاط انجام می گرفت که حتی بعضی از دلالهای بازار که در کلیه معاملات طلا و ارز دست داشتند نمیتوانستند تصور کنند که این مقدار شش مشخص طلا که در گوشه و کنار حجره زرگر هادیده می شود از شکون قدم میمون و مبارک حاج اسمعیل است که در هر چند روزی سری بی بازار میزند و در حجره چند تن از دوستانش چند دقیقه ای می نشیند و جای می نوشد. حاج اسمعیل بخوبی مترصد فرصت بود که مبادا اشکالی بهم رسد و کابر ملاء کردد با این وصف بزودی شایعه و غوغا طلا در بازار تهران از این دهان بآن دهان و از این گوش بآن گوش رسید و بالاخره منجر باطلاع مقامات رسمی دولتی ایران و دستگاههای سفارت انگلیس و ستاد نیروی مشترک قوای متفقین گردید

روزی از روزها که حاج آقا بی بازار رفت تا از وضع عمومی و مظنه طلا و ارز اطلاعاتی تازه کسب کند چست و گریخته شنید که در دو روز اخیر چند تن از افسران انگلیسی و امریکائی بی بازار رفته و از زرگرها مبلغی معتنا بپی طلا و سایر مصنوعات را خریداری کرده اند

اطلاع از این موضوع برای حاج آقا مسئله مهمی بود زیرا وی با آن پول در شار و قوه دراکه و شم تند و تیز خود دریافت که مبادا این مشتربان طلا رسیده دامی در راه حاج آقا گشوده باشند. بدین لحاظ آن روز در بازار حاج اسمعیل دست از پا درازتر از بازار خارج شد و تندتوی خود را بدرنگه ای رساند و در خانه خود را در پیش گرفت

يك فكر تازه - دلارها باید پرداخت

حاج اسمعیل فخار که توانست بود با آن کردن مقداری ششهای طلا را بختی خدمتی خود را به مایر نشان دهد از این حسن سیاستی که بکار برده بود بسیار خوشحال و مسرور بنظر میرسید دیگر این حاج اسمعیل آن حاج آقای گنت و سابق نبود بلکه مرد مرموز و مرموزی بنظر میرسید که هر چه از او بپرسید عمل میبوشد او با این عمل و ترتیبش عمل میبوشد و هر چه مایر داشت و هر چه مایر داشت و هر چه مایر داشت دانست و بسیار میگفت انجام میگردد و بهیچ ترتیب در دستگاه مرشد روحانی خود هم مقامی مرموزی یفت و طرف شور و اشاره آقا قرار داشت حاج اسمعیل پس از اینکه چند روزی اصلاح و دوستان بازاری خود رفت و حساب خود در معامله طلا را خط کتبه ناکهان بخاطر شش رسیده که کم کم فروش دلارها اقدام کند این کار خیلی سهل تر آسان تر از مسئله فروش شش طلا بنظر میآمد زیرا قوای امریکائی و انگلیس «یوکی سی سی» در ایران سازمانهای وسیع بوجود آورده بودند و تعداد زیادی عضو و کارمند ایرانی داشتند

و از طرفی اکثر افسران امریکائی که در تهران بودند برای مخارج بحد حصر ششهای مستی خود در تهران مبلغ کتیری پول ایران و آمریکا در اختیار داشتند و همین افسران اغلب دلارهای خود را بوسیله طرفها و دلالتها دست فروشها به ریال تبدیل میکردند و از آن راه مبلغ کتیری دلار همیشه در بازار دست مردم وجود داشت و همین سبب باعث استتار عملیات حاج آقا میشد و از طرفی کجا انگلیسها و امریکائیها تصور میکردند که آلمانها برای حال خود در ایران دلار هم فرستاده باشند.

این افکار حاج اسمعیل را برانگیخت که برای آزمایش هم شده مقداری از دلارهای خود را آب کند و برای فرانس مایر و سازمان ستون پنجم آلمان در ایران ریال تهیه نماید. با این ترتیب روزی حاج آقا در حالیکه چند برگ اسکاس صد دلاری در جیب داشت از منزل خارج شد و يك سر بخیا بان آمد پس از مراجع بدو مغازه صرافسی در خیابان فردوسی بالاخره بایک یهودی آشنا شد که خبردار بقیه در صفحه ۱۹

ایشان را در هفته آینده خواهیم خواند
قتقائیههارا مسلح میکنیم
شولته و مایر برای اولین بار با هم مصاحبه میکنند
چتر بازان آلمانی در خاک قشقائی

از مرحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی

بساط از کسی بساری ندارم	در این عالم که زهنگاه جانست
نباشد قصد آزارم کسی را	بجز زهنگه جان و دل خویش
مرا چون جز خرابی مقصدی نیست	گند عیبم برندی شیخ و زاهد
نه در مسجد پذیرند نه در دیر	نشان از شید شیخ و ذوق زاهد
که در دست اذمتان خرفروشان	بجز بالان و افساری ندارم

احمد گلچین معانی

ماه شهر آرا

روزگارم تیره است آن ماه شهر آرا که نیست
 دیده ام چون شمع اگر باست آن شبها که نیست
 بی گل رویش چه سود از گردش باغ و بهار
 گریه بود جنت بچشم د زخاست آنجا که نیست
 شرم جانگاو لب خاموش دارم تا که هست
 حرف بسیارم دیدار دارم تا که نیست
 در دم افزون شد بهر جانب که رو کردم چو کوی
 کوی آسایش در این محنت سرا دردا که نیست
 با چنین بی طالی دارد دل ناشاد من
 حسرت یار و فساداری در این دنیا که نیست
 از چه دانی میدود سرگشته هر سو گرد باد
 گوید آسایش مجوید اندرین صحرا که نیست
 بی نصیب از خار غم گلچین نی ماند دل
 باکلی هست اندرین گلشن نصیب یا که نیست

امیر شهیدی

پاسببان زر

در کوی ری فقیری بالان و مستند	دیدم که کس فقیر ترا زوی نشان نداشت
روزی تافت خورشید از اوج آسان	کز سوز آه مشله بر آسان نداشت
آن یینو اگر نه بسر بر صبح و شام	میداد جان بصرت و یک لقمه نان نداشت
القصه جان سپرد بسختی روزگار	چون درد دینتوای درمان جز آن نداشت
در زنده جامه ای که ببرد داشت گاه مرگ	زرد داشت بینهایت و کس این گمان نداشت
مرد از گرسنگی و زوش بود بیشتر	گرداشت ز رچه سود کف زرفشان نداشت

او پاسبان زر بدو زر هیچگاه سود
 از بدو آفرینش بر پاسبان نداشت

پارسا تویر کانی

خوش آمد

خوش آمدی خوش آمدی جانها فدای جان تو
 خوشدل از آن هستم که جان شد لاین قربان تو
 من کز سر آزادگی از چرخ سر بیچیده ام
 دارم کسوف در بندگی سر بر خط فرمان تو
 مگذار کز با او فتم ایدوست دستم را بگیر
 روی من و درگاه تو دست من و دامن تو
 آشته همچون موی تو کار من و سامان من
 ست است همچون بخت من عهد تو و بیان تو
 کفتمی که جانان کدام جانان من جانان من
 کفتمی که حیران که ای حیران تو حیران تو
 امشب اگر مرغ سحر خواند دورو میخوانش
 چون بارها بر بست لب او در شب هجران تو
 پابوسه ای از آن دلب اکرام را انام کن
 هر چند باشد پارسا شرمندہ احسان تو

من غم خدم بجاره گری بیش بای او
 شستم باشک دی و چاره ساختم
 وین گوهری که در نظرت سنگ ساده است
 برای آنری چوهری بوسه داده است



رهی معیری

سنگ ریزه

دولی بجای لعل و کهرسنگ ریزه ای
 بنشاند جلوه ذرین عقیق وار
 زر کز من ستاند و براو خیره بنگریست
 و آن که بختند گفت که این سنگ ریزه چیست
 جلد آیدم ز جلوه ذرین که این نگین
 ناچیز و خوارمایه و بیقدر و بیبهاست
 شایان دست مردم گوهر شناس نیست
 دوزیر پا فکن که بر انگشتی خطاست
 هر سنگ بد کمر نه سزاوار زینت است
 باز سرخ سنگ سپه را چه نسبت است
 گفتم چشمم دور که ظاهر پرست را
 کای خواهد لعل نیز از آغوش سنگ غاست
 زانو گرا بیهاست که منای آنکم است
 آدی هر آنچه نیست فراوان گرا بیهاست
 وین سنگ ریزه ای که فراچنگ بود
 خواوش مبین که لعل گران سنگ من بود

دولی بگویم من و سرو نامن
 ای سودوان بشادی و آسودوان بشوق
 بودیم ده سیر نجم کوچه باغها
 لبریز کرده از مسی عشرت باغها
 ناگاه چون بری ز دگان آن بری فتاد
 و ز درد پاز پویه و باز بگری فتاد
 آسبه سرد بودم دور بر گرفتیش
 کرد دست طاقتم از درد پای دوست
 برای نازین جو نکو بگر بستم
 بر من پدید گشت که دیکس بگفتش اوست
 و آن پنجه های نرم تر از لاله بر کها

اینهمه بدولت انگلستان اعلان جنگ داد

«ژرژو» که از همبده سالگی به دریانوردی شروع کرده و از این تروتوانسته بود کشورهای مختلف را بیند و بالاخره موفق شد که يك كارخانه كشتی سازی درست كند .

«ژرژو» مردفتمالی بود و در سال ۱۷۴۲ برای خدمتی که در راه از دیوار مستلکات فرانسه کرده بود بدزیافت نشان از دست پادشاه فرانسه نائل شد. او فقط يك نفس داشت، بشانس خودش بسیار امیدوار بود و از این رو هیچوقت جانب احتیاط را در کارهای خود مراعات ننیکرد او کشتی های خود را حتی زمانی هم که بارهای بسیار پر قیمتی داشت ، بیه نیکرد ، پدرش که از این عادت او خبردار بود ، روزی بدون اطلاع خود او ، یکی از زیبا ترین کشتیهای او را که «سن ژرژ» نام داشت بیلغ چهارصد هزار فرانك بیه کرد . تصادفاً بازگشت کشتی به تاخیر افتاد . در یکی از روزهاییکه از کشتی خبری نبود ، «ژرژو» بی برد که پدرش کشتی را بیه کرده است وسخت خشکین شد و غورا به اداره بیه رفت و بیه نامه کشتی را لغو کرد .

پس از چند روز که کشتی بازگشت او بول بیه را بیدرش پس داو او را سرزشت کرد .

رفته رفته تروت و اعتبار «ژرژ» زیادتر میشد . چنانچه در سال ۱۷۴۳ والی شهر مارسیل شد .

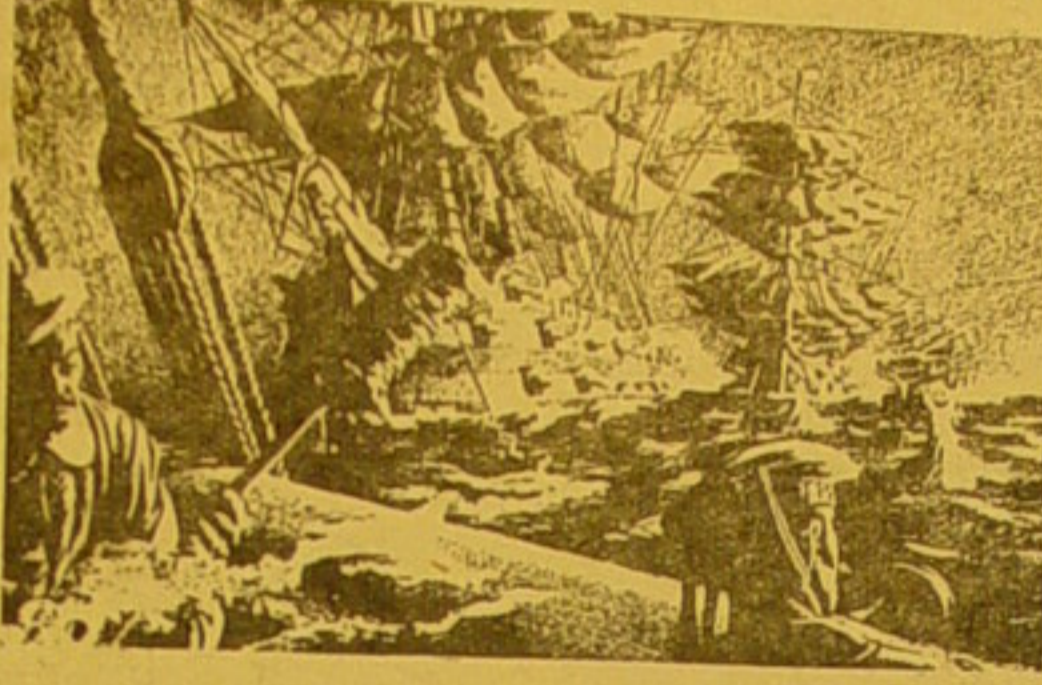
در سال ۱۷۶۳ پادشاه فرانسه به عده ای از خانواده های آلمانی که تقاضا کرده بودند در مستلکات فرانسه مستقر شوند ، قول مساعدت داده ولی در نتیجه نداشتن پول ، این قول خود را عملی نکرده بود . «ژرژو» فوراً برای این خانواده های آلمانی ، خواربار تهیه کرد و آنها را با کشتی های خودش بستمستلکات فرانسه حمل کرد .

تروت «ژرژو» رفته رفته زیادتر شد و بیه میلیون سکه طلاي فرانسوی رسید (بیول) امروزه ما قریب دو میلیارد تومان) او در مقابل این درآمد هنگفت بولهای زیادی هم خرج میکرد . بافتخار بیهودی پادشاه که در «منتر» بیهار شده بود در باغ خودش در «مارسیل» چنان ضیافت بزرگی داد که افسانه های هزار و یکشب را بخاطر میآورد و دو سال بعد نیز بافتخار بیه آوردن دخترش مبالغتی زیادی پول بیه هنر مندان و کسبه مارسیل تقسیم کرد .

تروت «ژرژو» رفته رفته زیادتر میشد در سال ۱۷۴۲ روابط فرانسه و انگلستان تیره شد . نیروی دریایی انگلستان که بر دریا فرمان روائی داشت ، امکان رفت و آمد کشتی های فرانسوی نینداد

از این ترو صاحبان کشتیهای فرانسوی با اشکالات زیادی روبرو بودند . در سال ۱۷۴۴ کشتی های جنگی انگلیسی که در سواحل ایتالیا گردش میکردند سواحل فرانسه را مورد تهدید قرار داده ، و بندر «مارسیل» که استحکاماتی نداشت بخطر افتاده بود و اگر در دفاع از شهر تاخیر میشد ، شکمی نبود که فلاکت عظیمی ببار میآمد اما در نتیجه کوشش «ژرژ» بالاخره انجن شهر بوجه دفاع انصوب

يك پيليارد فرانسوی بنام «ژرژو» زمانی به امپراطور انگلستان اعلان جنگ داد و مليونها تروت خود را در اين راه خرج کرد و ضمن يك نامه پادشاه انگلستان را «دزد» خطاب کرد .



خود را از ساحل «مارسیل» دور کرد . و بندر مارسیل در سایه «ژرژو» نجات یافت .

انگلیسها فرمانروای دریاهای بودند و در میان سالهای ۱۷۴۴ الی ۱۷۴۸ هیچیک از کشتی های که از مارسیل حرکت کردند ، نتوانستند سالم برگردند از این کشتی ها عده ای گرفتار انگلیسها شد و عده ای هم غرق گردید این حوادث بیشتر از همه به «ژرژو» لطمه میزد ، زیرا او شش کشتی بادباندار بزرگ از دست داد و در نتیجه شش میلیون فرانك طلا باو ضرر خورد .

«ژرژو» روزیکه خبر غرق شدن کشتیهای خود را شنید رنگ از صورتش برید و در میان بحران تهور ، قسم خورد که انتقام خواهد گرفت و فوراً بانگدار خود را احضار کرده باو دستور داد که باید

پس از اینکه نیروی دریایی انگلیس در برابر «تولو» با کشتیهای فرانسوی نبرده بیهوده ای کرد ، هفتم ژوئن سال ۱۷۴۴ به نزدیکی «مارسیل» رسید و در حالیکه انگلیسها آماده بودند فردای آنروز سربازان خود را در ساحل پیاده کنند ، شهر مارسیل برای دفاع در مقابل نیروی انگلیسی که مرکب از چهل و چهار کشتی بود ، آماده میشد . «ژرژو» بیوسته در تلاش بود اسلحه تقسیم میکرد و به تشویق مردم میرداخت ، او فرماندهی دفاع را بعهده گرفته بود و به ساکنین دهات مجاور فرمان میداد که با بیل و کلنگ خود به شهر بیایند و مواضع دفاعی درست کنند .

«ماتیوس» دریا سالار انگلیسی از دیدن اینهمه تلاشی که برای دفاع بعمل میآید ، در پیاده کردن سرباز دچار تردید شد ، و بعد چون اطمینان نداشت که بتواند به پیروزی درخشانی نائل شود ، کشتیهای

در طرف دست در دوست میلیون فرانك آماده کند . پس از چند روز این همسفر را به منشی خود دیکنه کرد . از «ژرژو» ی مارسیلی «ژرژو» انگلیسی

«من در مقابل دزدیهایی که پادشاه ، زور در دریا نسبت بین مرتکب شده است ، خود را ذبح میدام که تنم کشتیهای انگلیسی را گرفتار و باغری کنم .»

منشی دچار تعجب شد ولی «ژرژو» باحال مصیبی ، فرمان داد و گفت : دیاب چند نسخه از این نامه بنویسد و به نقاط مختلف شهر نصب کند .

پادشاه انگلستان از این اعلان جنگی که «ژرژ» بوسله چسباتن کافه ب دیوار های شهر مارسیل باو داده بود ، خندید و آنرا مهم نشرد اما تصم

میلیاردر فرانسوی بسیار مدعی بود . او کشتی های خود را مسلح کرد و برای تشویق جوانان با آنها وعده های زیادی داد . «رو» کاپیتانهای ماهری داشت و این کاپیتانها در دریاهای افتادند و مقدار زیادی از کشتیهای انگلیسی را گرفتار کردند و به بندر «مارسیل» آوردند در پایان سال ۱۷۵۷ تعداد کشتیهای گرفتار شده انگلیسی به نوزده رسیده بود . «ژرژ» این کشتی ها را هم مسلح کرد و بچنگ کشتی های انگلیسی فرستاد .

انگلیسها وقتیکه این فعالیت ژرژ را دیدند تازه بی بردند که موضوع به آن ساده کیکه تصور میکردند نیست و دیدند باید که برای جلوگیری از این عملیات ژرژ اقدام جدی بعمل بیاورند .

از این ترو نیروی دریایی انگلستان شروع به فعالیت کرد و باین صورت موفقیت های «ژرژ» بپایان رسید . انگلیسها کشتیهای «رو» را بچنگ گرفتار با غرق کردند .

«ژرژو» تمام تروت خود را در این راه خرج کرد و حتی بدهکار هم شد اما دیگر نتوانست نیروی دریایی جدیدی برای خود درست کند . دامادش وقتیکه از شکست پهلون خود خبردار شد ، بر علیه او اقامه دعوی کرد و مدعی شد که بدهش مبلغ ۱۰ میلیون لیره ای را که قرار بود بتواند جهت دخترش باو بدهد ، ندهد است این حرکت داماد او ، طلبکاران دیگر را هم جری تر ساخت .

«ژرژ» که تا بنجاه سالگی بجز بیکس بر دم فکر دیگری نداشت و تروت معظم خود را برای مبارزه با انگلستان دشمن بزرگ فرانسه صرف کرده بود ، وقتیکه بیوفای نزدیکانش زاد بده بانقاش نشی بلیکی که در بروم داشت ، رفت و پس از اینکه مدت پانزده سال در آنجا متروک شد در سال ۱۷۹۲ در گذشت .

PABLUM

پابلوم غذای کودکان

دایه های شما را در کل اروپا و آمریکا مورد احترام قرار داده اند

مستور لاطفل خردسال پس از چهار ماهگی ، غذای شیرین و لذیذی و جری نیز است مایع دارو . تاکنون موضوع غذای کودکان برای مادران مستور و لاطفل بود ولی این شیرین از یک سلسله تحقیقات در لابراتوارهای علمی پاریس بپایان رسید . تروت استوار یک نوع غذای مختصر و مفید نام با پابلوم مختصر کوهکان بدست آمد که با کشت آن مثل غذای اطفال بر طرف شد .

امروزه بزرگترین کارخانه های اروپا و آمریکا بپابلوم تغذیه میشدند . پابلوم غذای شیرین است که با دانه های و اوج لاطفل در تحت فشار و حرارت زیاد بپخته شده است و بپوشیده با آب شیرین است که در سال بپزیده شده است . غذای شیرین است .

آنچه باید در باره زنان بدانید ،

و او اینکه زن باشید

آیا خانها واقعا جنس لطیف و ضعیف هستند؟ چرا طرز فکر زنان اینقدر مختلف است؟
آیا زنها حسودتر از مردها هستند؟



را جادوگر و آن حقه را «چشم بندی» می پندارید، ولی چون حقه را بشناسان داد می بینید امری بسیار ساده است!

همه بگویند زن جنس ضعیف است، زن حسود است، ولی آیا اینها حقیقت دارد و اگر حقیقتی در میان هست تا چه اندازه است. حقا دیده اید که زن حالات و عواطف ضد قبضی دارد. يك زن مهربان و رؤوف است و لحظه ای بدسبب و بی اعتنا میشود. حقا از این تغییر متعجب شده اید و باین حرکات خندیده اید. ولی تمام اینها موجدیات و دلایلی دارد که اگر مردان از آن بردر آورند دیگر زن را آن موجود عجیب نخواهند دید.

البته زنان نیز مانند مردان همه یکسان و یکطور نیستند، ولی بعضی از عاداتشان يك جور است. مثلا صفت «خودبینی» در زن يك صفت فطری و عمومی است، تمام زنان خودبین هستند، منظورم از خودبین خودخواه نیست اشتباه نشود مقصودم اینست که زن هر چیزی را احمل بر خود میکند.

مثلا اگر گفتند «مردم اینطور فکر میکنند و اینطور رفتار می نمایند» فوراً اگر خانمی حاضر باشد اینرا حمل بر خود کرده از نظر دفاع میگوید: «نه خیر!» من اینطور نیستم! و با از روی انصاف میفرماید: «بله، من هم همینطورم!» در صورتی که مقصود گوینده اصلاً آن خانم نبوده و بطور عموم حرف میزده «و اگر شایکه اینرا میخوایند زن هستید، بدون شك مرا مورد سرزنش قرار داده خواهید گفت» «تغییر هرگز» من خودبین نیستم! ملاحظه فرمودید!

تحقیقات نشان میدهد که زن اصولاً اجتماعی تر از مرد است! زن بیشتر در روحيات اشخاص وارد میشود و بیشتر از مرد از معاشرت خویش میباید! این طبیعت حتی از سنین طفولیت در جنس مؤنث دیده میشود.

چنانکه دختر چه بیشتر از پسر بچه ها از بازی کردی دوست و رفیق داشتن لذت می برند و پسر بچه ها بیشتر از کتله گیری و تنهایی خوششان میاید.

یکی از عللی که باعث این میشود که مرد زود عیب و مرموز پندارد، قضیه اتحاد دختران جوان بسایکدیگر است. اگر شاهم جوان هستید و در مجامع جوانان بوده اید خوب میدانید که «بیج بیج» کردن دخترها در گوش يك دیگر چقدر باعث عصبانیت و تفکر پسر ها میشود.

این اتحادها و یکرنگی هارا دختران فقط جلودگران نشان میدهند و الا در خفا اینقدرها هم دلایل یکدیگر نمی دهند. یکی از دلایل این اتحاد و یکرنگی حرف زدن هاست اینست که دیگران یعنی پسران را تحریک و اذیت کنند. البته چنانکه دیده اید و می بینید در این راه در اثر بی فکری و کم ظرفیتی پسران تا اندازه ای هم موافق میشوند! يك علت

دیگر این کار هم حس خودبینی دختران است.

علت نالنی هم دارد و آن اینست که دختران در اثر حس معاشرتی که دارند بیشتر بسایکدیگر گرم میگیرند! پسران که خود از سمت دوستی تا اندازه ای برکنارند! این یکرنگی را در دختران رمز و باعث تعجب میداند.

حس خودبینی در زن چنان شدید است که اغلب باعث نزاع او با دیگران میشود مثلاً دختری که با پسری عروسی میکند توقع دارد پسر ملوک او شود و در اینصورت زن خود را مالک تام و تمام مرد میدانولی چون بخانه شوهر میرود، با پدر شوهر بر میخورد و در میآید که وی قبل از او مالک پسر بوده است.

چون مادر شوهر هم از جنس شریف انات است و او هم حس خودبینی را بپوشی درجه دارد، حاضر نشود «ملك» خود یعنی پسر را از دست بدهد.

این نظریه های مخالف باعث کدورت و نفاق عروس و مادر شوهر میشود.

در بعضی موارد خواهران دامادم مانند مادر شریبه خود، برادر را از آن خود میانگارند و حاضر نیستند شخص نالنی را بخون نگاه محبت خویش راه دهند این هم باعث دعوای «عروس و خواهر شوهر» میشود!

در این مورد بد نیست برای روشن ساختن موضوع چند مثل بیاوریم. البته این مثالها حقیقت دارد یعنی آنرا از زندگی روزمره انتخاب کرده ایم.

«پری با مجید ازدواج کرده بود شش ماه پس از ازدواجشان روزی برای دیدن بخانه آنها رنتم و پری را با لادن گریان غرق در پای تم و اندوه دیدم. میگفت قرار بوده آنروز صبح با مجید برای خرید يك قالی بروند، صبح زود مجید بر میخیزد و بخانه مادوش میرود و با او در یارده خرید قالی صحبت میکند و مادر در طرز خرید باو سفارشات میباید.

چون پری میدانسته است که مجید فکر هایش را با مادرش روی هم ریخته حتی نقش قالی را هم انتخاب کرده اند، این قضیه حس حسادت پری را بر میانگیزد حس و خود خواهیش را در پیش میسازد.

میگفت: «من خودم سلیقه نداشتم که قالی انتخاب کنم! مگر من چه چیزم از این زنکه بپر کمتر است! صد سال هم روی زمین خالی بنشینم، قالی را که سلیقه این زن را خریده شده باشد نپخواهم!»

يك مثل دیگر، «هوشك و سیاسه چهارماه بود با هم عروسی کرده بودند. يكروز که بخانه آنها رفتند بودم دیدم سیاسه چند پشقاب شکسته و سخت عصبانیت علت را جویندم.

گفت: «شکستن این پشقاها بر سیبل اتفاق نبود. بقدری عصبانی بودم که مقصوما آنها را شکستم.

آخر ترا بخدا انگرش را بکنید! این زبیکه پیرهن زودست از سر هوشك بر نیاید!

هفته ای دوسه بار غذا که میزد يك پشقاب هم برای هوشك میفرستند و هوشك هم چنان با اشتها بخوردن آن شروع میکند که گویی چند هفته است اصلاً غذا نخورده. دلم میخواهد با پدرش بگویم تو برای شوهر خودت غذا بپز و من هم برای شوهر خودم» دعوی عروس و مادر شوهر چیز تازه ای نیست و دیگر جزو امثال در آمده ولی در این دعوها و کدورت ها که را میتوان مقصود داشت! آیا عروس ما شوهرانشان را تقصیر کار می داند تا بامه تقصیر هارا بگردن مادر شوهر هامیاندازند! بقرار آماج جدیدی که بدست آمده، از نظر عروس این تقصیرها بطریق زیر تقسیم شده است:

شوهران خود را بکسی بی گناه میدانند. شش در صد از تقصیر هارا به گردن برادر شوهرها و یا زده در صد را بگردن پدر شوهرها میاندازند. خواهر شوهر را سیزده در صد مقصر می شایند ولی مقصر اصلی مادر شوهر است که شصت در صد تقصیر هارا بگردن او است!

عروسها میگویند وقتی ما وارد مهر که شدیم، مادر شوهر و خواهر شوهر باید دست از کار بکشند. ساده تر بگویم عروس توقع دارد مادر پسرش را پس از زن گرفتن نه بیند و دوست ندارد. این یکی از توقعات بیجای عروس است که باعث دعوا میشود زیرا دلیل ندارد مادر پسر خود را پس از ازدواج دوست نداشته باشد.

البته تقصیر متوجه عروسها هم نیست زیرا زندگی و طبیعت زن در احسود خودبینی، چاپلوس و بعضی اوقات بد ذات می پرورد، مرد خود را توانا و مالک میدانند و توقع دارد زن در دست نقطه مقابل او باشد. لذا اگر زنی خود را توانا نشان داد، مرد او را غاصب مشخصات خود پنداشته از او گریزان خواهد شد. باین سبب زن یا خود را ناتوان می کند و یا زبون نشان میدهد تا مورد توجه مرد قرار گیرد. این عمل زن را «آب زیر کاه» جلوه میدهد. فکر بکنید به بیند چقدر کار مشکلی است که دختری در عین حال که دنبال پسر می رود که او را بدام اندازد باید چنان دل خود را بسپارد بازی کند که در نظر دیگران و حتی خود پسر قضیه بر عکس جلوه کند یعنی چنان بنماید که پسر دنبال دختر است! البته وقتی دختر این «دمونسترانیون» را خوب یاد گرفت آنرا برای بدست آوردن چیزهای دیگر زندگی هم بکار می بندد.

در اینجا به این سوال بر میخوریم که آیا شوهر داشتن باین همه زحمت و مشقت میارزد باید بگویم بله!

زیرا وجود اینکه در جامعه امروز مردوان مساوی هستند، معیاد حقایق طبیعت را نمیتوان از نظر دور داشت. زن هنوز هم با وجود تساوی خود با مرد، بجه

قیه در صفحه ۲۰

ایاشدهامیتو انیدقبر پسر استالین

را پیدا کنید ۱۹

پس مطمئناً ثروتمند خواهید شد، زیرا یک میلیون روبل جایزه در اختیار شماست!

فوری به سال ۱۹۰۴ بود که پنهانی بنگلوس وارد شد.

تصور می‌رود که استالین در همین سال با ازدواج کرده باشد زیرا پسر بزرگ او «ژاکوب جوگاشویلی» در سال ۱۹۰۷ پدیا آمده و در همان سال نیز زن بزرگ او مرده است.

اما در آن روزها استالین پدر خوبی نبود و ژاکوب نزد پدر بزرگش بزرگ شد. او چندان علاقه ای بدیدن پدرش نداشت، حتی وارد حزب کمونیست نیز نشده بود تا دیگران نگویند که او در سایه پدرش ترقی کرد.

«ژاکوب» خود را تربیت کرد تا اینکه در یک تعمیرگاه تراکتور استاد تعمیر کاری شد و بعد نیز مهندس یک کارخانه اتومبیل‌سازی شد.

او برای اینکه پدرش نزدیک نشود حتی بسکونیرت و پس از اینکه دومین زن استالین نیز مرد ژاکوب بگلی با پدرش قطع رابطه کرد. او حتی مادر بزرگ پدری خود را هم بسیار کسم ملاقات می‌کرد و زندگانی بسیار منزویانه و آرامی داشت. بالاخره دومین جنگ جهانی در گرفت و در اثنای حمله متقابل «اسولنسک»، «جوگا-شوملی» سروان توپخانه، بدست آلمانها اسیر شد.

نخست میخواست که هویت خودش را آشکار نکند و مانند یک شخص عادی در میان سایر اسرا بماند. اما رفقایش هویت او را برودادند و بلافاصله تشکیلات جاسوسی آلمان با «ژاکوب» سرگرم شد و کوشید که اعترافات او را بگیرد.

اما این جوان که هیچ شباهتی پدرش نداشت و در عین حال بسیار فیهیده و متدن بود، حاضر نشد که کوچکترین حرفی بضرر کشورش بزند و آلمانها هیچوجه نتوانستند در تشکیلات جاسوسی خودشان از وجود او استفاده کنند و بیگانه چیزی که بی بردند این بود که او علاقه ای بکمونیستی نداشت اما غیر از این هیچ سؤال دیگری جواب نداد و سکوت کرد.

«ژاکوب جوگاشویلی» پسر استالین را پس از پایان دومین جنگ جهانی در تمام دنیا جستجو کردند در باره او شایعات مختلفی بوجود آمد و اکنون یک افسر آلمانی ادعا میکند که «ژاکوب» مرده است.

دروغ بودن این خبر را ثابت کند! از این رو تمام شماره های روزنامه «ارتش سرخ» را تهیه کرد و یکم یکم بکنفر مترجم روسی بکار برداخت ولی چنین خبری در آن روزنامه پیدا نشد. سایر منابع روسی هم اطلاع دادند که از چنین خبری اطلاع ندارند.

اما با وجود اینکه دروغ بودن این خبر معلوم شده بود برای دریافت این یک میلیون روبل خیالی استالین، عهده ای داوطلب شدند.

مردی بنام «فرانز برلاک» که در سابق افسر ارتش لهستان بوده، ادعا کرد که همراه پسر استالین از اسارت فرار کرده و هر دو با هم به آرژانتین پناه برده بودند و در آنجا پسر استالین در سال ۱۹۴۸ در دریاچه «بارانا» در یک حادثه قایق کشته شد! حتی بکنفر دیگر هم ادعا کرد که پسر استالین همراه رفقایش از کامپ اسرافراد کرد و دیگر بازگشت بکنفر دیگر بنام «آنا تول پروو» که زمانی در بروکسل بدست آلمانها اسیر شده بود. سفارت شوروی در بروکسل مراجعه کرد و ادعا کرد که فوراً یک میلیون روبل را باو بدهند؛ او نیز عقیده داشت که پسر استالین در آلمان در کامپی که نزدیک «شونیکفورت» بوده در گذشته است.

اما در این میان ادعایی که اخیراً یک روزنامه فرانسوی کرده است؛ از همه جا لیتراست. یک نویسنده فرانسوی بنام «ژاک بلامین» در سپتامبر سال ۱۹۵۱ در «بردو» بیک دفتر ازدواج مراجعه کرد؛ اما درست در آن لحظه ای که نزدیک بود عقد ازدواج بسته شود و معلوم شد که ورقه هویت ندارد و بلافاصله مامور دولت او را بکلاتری جلب کرد. در آنجا پس از اینکه مدتی از او بازپرسی کردند معلوم شد که این آقای «بلامین» همان پسر استالین است!

چنانچه در بالا ملاحظه شد، در کشور های مختلف عده ای از مردم بشنیدن خبر جایزه استالین فوراً بکنفر تروتمند شدن افتادند اما مسلم است که آنها، بجز ایجاد شایعات بالا، نتیجه ای نرسیدند اما مسئله جالب توجه دیگر اینست که آیا این «ژاکوب جوگاشویلی» چه کسی است! زیرا «استالین» زندگانی خصوصی خود را از دنیا پویشیده داشته است بوجب بیوگرافیهای مختلفی که انتشار یافته، معلوم شده است که استالین پس از نخستین زن خود «اکاترینا اسواینس» در سال ۱۹۰۳ با «اولگا آلویانووا» ازدواج کرده است و حال آنکه این تاریخ چندان درست نیست و در سال ۱۹۰۳ استالین در تبعید بود. او از تبعیدگاه فرار کرد و در

مردیکه در دنیا هیچگونه شهرتی نداشت، ناگهان در تابستان سال ۱۹۴۱ بزرگترین موضوع بحث مطبوعات جهان شد این شخص پسر استالین بود مطبوعات دنیا تحت عنوانها: از قبیل: «ژاکوب جوگاشویلی» در دست نازیها، «ولیمید سرخ اسیر شد»، «با پسر استالین بدست آلمانها اسیر شد»، خبر اسارت او را انتشار دادند.

اما از آن تاریخ بعد دیگر هیچگونه خبری از او بدست نیامد، بعد از خاتمه جنگ با اینکه روسها اروپا را با دقت گشتند، اثری از او بدست نیاوردند.

اکنون درست یازده سال از ۱۹۴۱ میگذرد زیرا در سال ۱۹۵۲ هستیم و اخیراً یک افسر سابق آلمانی که زمانی فرمانده یک کامپ اسیران جنگی بوده است ادعا میکند که بیگانه خبر صحیح را در باره پسر استالین میدهد!

این شخص چنین میگوید: «من فرمانده کامپ «ژکرندروف» بودم؛ پسر استالین در سال ۱۹۴۴ اسیر شد و معالجات تائیری بخشید و در گذشت و او را در یکی از کورستانهای که دستم دست اجساد اسرا در آنجا مدفون میکردیم، ب خاک سپردیم».

اکنون این شخص ادعا میکند که چند پسر استالین در «سیلزی علیا» در یکی از کورستانهای «لامسدورف» مدفون است.

«ژاکوب جوگاشویلی» در روزهای که اسیر شد، بصورت موضوع روز در آمد، زیرا اسیر شدن پسر پیشوای شوروی بدست بزرگترین رقیب او یعنی هیتلر مسئله کوچکی نبود، تصادف عجیبی بود و آلمانها در باره این موضوع اخبار متنوعی انتشار دادند، آلمانها، استالین پیشنهاد کردند که پسرش را با چند اسیر مهم و سرشاهی آلمانی معاوضه کنند ولی استالین این پیشنهاد را رد کرد...

اما وزارت تبلیغات آلمان پس از مدتی انتشار هر گونه خبری را در باره پسر استالین ممنوع کرد، پس از آن یک سلسله نبردهای خونین و حوادث مهم دیگری بیان آمد که مسئله «ژاکوب» بگلی از یاد رفت و او نیز در شمار یکی از هزاران شخص عادی و بی اهمیتی که در کامپهای اسرا زندگی میکردند در آمد.

اما پس از هفت سال در اکتبر سال ۱۹۴۸ دوباره خبری مربوط با او در مطبوعات دنیا انتشار یافت. بموجب این خبر استالین در روزنامه ارتش سرخ که در آلمان شرقی منتشر میشد، برای کسی که قبر پسرش را نشان بدهد یک میلیون ریال جایزه تعیین کرده بود.

یک روزنامه نویس آلمانی با این فکر افتاد که بیش از همه چیز راست بنا



او را در «باور شمالی» یکی از کامپهای اسرا فرستادند و پس از آنجا بکامپ دیگری در «لوبک» منتقل ساختند.

«ژاکوب» در این کامپ با «لئون بلوم» سیاستمدار معروف فرانسوی دوست شد و مدتی با او در یک اطاق زندگی کردند اما ناگهان میانه آنها چنان بهم خورد که کارشان بزد خورد کشید و از هم جدا شدند. اما «ژاکوب» رفته رفته عاصی تر میشد و با فرماندهان کامپ مراهه میکرد. او را از این کامپ بکامپ «ژکرندروف» منتقل ساختند فرماندهی این کامپ با افسری نام «فرانز سلینگر» بود. این شخص تحریف مکه که پسر استالین در این کامپ مریض شد و در کارخانه ای که او را برای بیکاری میفرستادند، از کار کردن عاجز شد. اغلب در کنار تختخواش می نشست و ساعتها فکر میکرد. از آنجا «ژاکوب» را بیاز داشتند «لامسدورف» فرستادند در این کامپ بسیاری او شدت یافت و او را بتری کردند. بالاخره روزی مترجم کامپ بکنفر آذربایجان بنام «الیاس عمروف» بود، خبر آورد که «ژاکوب» در گذشت است. «سلینگر» ادعا میکند که از محل دفن پسر استالین خبر دارد و برای نشان دادن آن، پولی هم میخواهد تقطی میگوید: «اگر استالین مرد خوش قولی است، برای هر صد روبل این پول، یک اسیر آلمانی آزاد کند!»

آگهی انتخاباتی

اهالی محترم پایتخت

چون رشادت خود را نسبت به زنده شدن ایران در مدت اخیر ثابت کرده‌اید در اشغالات نیز رشادت بفرج داده از انتخاب شخصیت های بارز که سابقه فعالیت در خدمت بشکوه و ملت دارند غفلت ننمایید ما تمهید

«مهر هشتک» کمیته خیریه «روزانه»

که از طرف جمعیت فریدنی های متیم مرکز و سایر و احزاب کاندید نمایندگی دوره هفدهم مجلس شورای ملی میباشد کوتاهی نفرمایید بازده نفر کاندیدهای دیگر بمدا معرفی میشوند.

از طرف جمعیت فریدنی های متیم مرکز - محمد حسین دانخواه

قابل توجه اهالی محترم کرمانشاه بنگاه مطبوعاتی مترویل کرمانشاه از اشخاصیکه از مجلات منتشره این بنگاه که نمایندگی آنها را دارد: از قبیل صبا - ترقی - آسیای جوان - نهران - مسور - خوانده بسیار بشکوه کردند علاوه بر قبول اوراق قرضه ملی بجای وجه ۱۵۰۰۰ نیز تعریف سلفور می کردند

البه باید فراموش کنم که با نام اطمینانی که بن بود مذکک به این مامورم دستور داده شده بود مواظب حرکات من باشد و آنها را به دقت بمرسد.

فانس با من یاری میکرد

من بدون هیچ خیال سوتی و بدون اینکه بدانم یا حدس بزنم و یا افلا سوتی طن برم که ممکن است این مرد که نامش حاج عبدالله بود دستور دارد مراقب من هم باشد جامه‌های سبک خود را با بهترین لباسها و جواهرات بر کرده براه افتادم.

حاج عبدالله هم مانند یک نوکر مطیع بدنیال من روان بود. ما پس از توقف مختصری دوباره سوی ژنورهبشارشدیم و در یکی از بهترین هتلها به اتاق گرفتیم و بساط شاهانه خود را گستریدیم.

صحبت ورود يك شاهزاده ایرانی بهیبت يك نوکر عرب سرعت برق در هتل پیچید و البته همه مترصد بودند این شاهزاده خانم را ملاقات کنند.

این عده بچند دسته تقسیم میشدند. اول جوانانی که در این نوع مسالک همیشه مترصدند شکار زبیا و پوله‌اری را بدست آورده هم تفریح کنند و هم بولداری شوند سپس دست‌ای که کجکاو هستند و میل دارند که این اشخاص ملاقات کنند و در دیدار آن صحبت بدارند. دسته دیگر پلیسهای مغلی محلی هستند که مراقبت بداند که تازه وارد کیست و برای چه آمده.

دسته دیگر البته در زمان جنگ جاسوسان بیگانه هستند که هر رفت و آمدی را مراقبت میکنند.

من در میان این عده مردم باسنی دل خود را ایفا کنم.

خانم بزرگ در این مکنی کرد و با صدای خفیی گفت:

کمان دارم لازم باشد برای شما تکرار کنم که بجز خروج از ایتالیا

یکانه فکر من این بود که هر چه زودتر وسیله برای گریزیم که بادستان رژیم فاشیست را طعنه برقرار کنم و کام دل خود را در گرفتن انتقام از این دستگاه برآدم. بنا بر این عوض اینکه بیشتر ذهن خود را متوجه ماموریت اصلی نسایم مشغول کشینم هت برای اینکه بودم چند روزی از ورود ما به سویس نگذشته بود که بگریزید دوباره ماموریت خود با حاج عبدالله مذاکره کنم و ضامن نامی حرمی الا و درآدم شاید بدرد تخته‌های اصلی من بخورد. در یکی از شبها پس از صرف شام با طاقم آدمم و بجای دستور دادم شامش را بخورد و نزد من بیاید زیرا با او کار دارم. حاجی پس از انجام دستور متکراه به اطاق من داخل شد و منتظر بود بهیند چه به او خواهم گفت.

من پاسداری بسیاری از او تقاضا کردم در این مذاکره‌ای که جنبه مشورتی دارد با من برادرانه یاری کند و بدون در نظر گرفتن جهات دیگر آنچه بخاطرش می‌رسد برام بگوید. ضمناً قبل از آغاز صحبت شروع برادر دار گریستن کردم و طوری حال ترحم آمیزی بخود گفتم که آن اثرات خود را بخشیدم. حاج عبدالله فراموش کرد که ما برای چه آمده‌ایم و ماموریت ما چیست! با حال اسفناکی سر مرا در آغوش خود گرفت و شروع به

عظم آفای احمد نامدار

مدیر روزنامه بیکار روز

خانم بزرگه

دلداري من کرد. کلمات برادرانه بگوشت می‌گفت و مرا با آرایش دعوت میکرد. او ضمن جملات شیرین خود می‌پرسید مگر خطری متوجه من گشته است که چنین حالی را در من ایجاد نموده. من پس از بگریح که بهمان حال گریستن بودم، سر خود را بلند کرده با مهربارت خاصی از او ملذرت خواستم و از این پیش آمد اظهار ندامت کردم و گفتم:

عبدالله تو مرا خواهی بخشید، این اولین دفعه‌ای بود که من بچین حالی دوچار شده‌ام. تو میدانی که من دراز و پاغریب هستم و هیچکس را ندارم و اولین دفعه ای است که با از کشور خود بیرون گذاشتم دلم خوش بود که شوهر عزیزم در کنارم است و اگر از اقوام و پدر و مادر بدور هستم لااقل محبت او جبران این قبحه را خواهد کرد. ولی دینا نخواست که این کانون محبت ادامه یابد و بادی وزید و خانه بنیان نکرده مراد هم ریخت شوهر عزیزم رفت و امروز جز نامی چیزی دیگری از او نمانده است، او مرد و ندانست که من بر سر چه خواهم آمد. مذکک من برای گرفتن انتقام خون شوهر خود هر چه توانستم صیبا نه برای ایتالیا کار کردم و در این راه صیبت و صداقت و راستی بکار بردم و الساعه هم خیال دیگری در سر ندارم جز اینکه ماموریت خود را خوب انجام دهم و کمکی کنم که بیروزی نصیب ما بشود. امشب قلمم سخت گرفته بود و نیتانم چه حالتی بن دست داده بود که می‌خواستم با تو صحبت کنم در دل گفتم شاید قلبم راحت شود.

همانطور که من خیال میکردم با این بازی کار عبدالله ساخته شده بود. سعی میکرد مرا دلداري بدهد و میگفت آتیه بین تبسم میکند، باید سعی کنم خیالهای مسوم بر من مستولی نشود و مرا رنج ندهد. باید قوای خود را حفظ کنم که مانع شوم غم و غصه مرا ضعیف کند ضمن صحبتهای خود بن اطمینان داد که هر چه از دست او برآید در باره‌ام کوتاهی نخواهد کرد. او بن علاقه پیدا کرده و بسیار مایل است خدمتهای شایانی بن بکند.

از این موضوع استفاده کرده دست او را در دستم گرفتم و بسیار ملایم به او گفتم:

بجداالله سخنان تو در من نیروی جدیدی ایجاد کرده است و امشب برای اولین بار مرا از زیر بار سنگینی نجات داد. نیتانم در حرفهای توجیهی مرموزی بود که اثر خود را در من کرد. قلب من با این آمد و نشاط و فرسی در من بوجود آورد.

من بهداخدا دیگر امیدم بنواست من هیچکس را ندارم و از این حیث سخت رنج میبرم. طبیعت ترا پس از مرگ شوهر من برای من آورد و نیتانم چه قوه‌ای بن امر میکند مطیع او امر تو باشم و هر چه تو بگوئی اطاعت کنم. تو هم مردانه بن

قول بده یار و مددکار من باشی و کاری کنی که من بی جهت نطفه شوم. بیچاره عبدالله همانطور که بن خیره می‌نگریست و دست مرا در دست خود نوازش میکرد، بزبان آمده گفت:

من بتوقول دادم و برقول خودم میایستم، بتو گفتم که با تو خواهم بود آنچه از دستم برآید کوتاهی نمیکنم. عبدالله سخت بشق من دچار شده و تضرع و زاری من هم اثرات لیکوتی بیار آورده بود بطوریکه بندها از خود او شنیدم شربه کاری را همان آشفگی من باورده بود.

آتش دستور دادم برایم مشروب در اطاق حاضر کنند و تا ساعتی زیادی از شب با تفاق عبدالله مشروب خوردیم و از همه جا همه چیز صحبت کردیم. ضمناً در همان شب با او گفتم که گمان نمیکنم ما موفق شویم و در اینجا ازنی از همدستان زبر و پیدا کنیم و با بشکلیاتی که او را در فرار یاری کرده‌است بی بریم. بهتر است جریان را بکلل اطلاع بدهیم و کس تکلیف کنیم. ضمناً با او گفتم بهتر است با او پیشنهاد کنیم که اگر صلاح بداند خود را بفرانسه برسانیم شاید در آنجا آثاری بدستم آید.

عبدالله نظر مرا پسندید فقط پیشنهاد کرد چند روز دیگر اقدام خواهیم کرد اگر نتیجه‌ای نگرفتیم پیشنهاد ترا خواهیم عمل نمود.

من آن شب از موقعیت خود خوشحال بودم، مذکک دست از پا خطا نمی‌کردم و همانطور متوجه بودم که بدانم عکس العمل این شب از طرف عبدالله چیست عبدالله در روز مانند یک نوکر مؤدب کارهای خود را انجام میداد و او مرا بنحو کاملی بوقوع اجرام میگذاشت در مواقع فراغت نشست و البته دور از نظر مردم دوستانه مینشستم و بسایکدیگر گفتگو میکردیم.

بالاخره عبدالله بزبان آمد و روزی گفت که سخت دوچار عشق من شده‌است و حال که شوهر من از دستم رفته و سر پرستی ندارم بهتر است او را برای زندگی خود در نظر بگیرم.

من از اینکه سعده در صد موفق شده‌ام بینهایت خوش حال شدم فقط برای اینکه قافیه‌ها نباشم باز گفتم فصلانسا موقیبه که گرفتار این نوع ماموریتها هستیم بهتر است صحبتی از ازدواج نکنیم و دست بدست هم داده برای آتیه فکر حسابی کنیم و پس از رسیدن بنقصود انجام این پیشنهاد شکلی نیست زیرا به طوری که بارها بتو گفتم که تنهاتم و ناگزیرم باز سنگین زندگی را پیشنهادی بر دوش گیرم چه بهتر این مسئولیت را با کسی قبول کنم که از او عشقی هم در دلم موجود است.

صحبتهای من در دل عبدالله نشست و از آن روز بدنیال هدف هر دو روان شدیم. بدین است متدرجاً نسبت به

بکدیگر عادت بیشتری میکردیم و آشکارا تر با هم دازو نیاز میکردیم.

در یکی از روزها که بهتل وارد شدم نامه‌ای در انتظار من بود.

آن را گشودم و با تعجب خواندم که يك نفر امریکایی از من دعوتی کرده‌است با او صرف چای کنم.

او در همان هتل منزل داشت و از بدو ورود من با کنجکاو مرا تعجب می کرده‌است و بسیار مایل شده است با من آشنا شود.

پس از آشنائی از مضمون نامه موضوع را با عبدالله در میدان گذاشتم تا با مشورت یکدیگر کار کرده باشیم، البته حدسهای مختلف فکر ما را گرفت، اول خیال می کردیم این جوان پس از مطالعات لازمه بالاخره دانسته است ما بدنیال چه مقصودی به سویس آمده‌ایم و ماموریت دارد با ما دست و پنجه‌ای نرم کند.

طبیعی است این فکر از حدسهای دیگر بیشتر مغز ما را درخود گرفته بود بالاخره تصمیم بر آن گرفتیم که جواب نامه او را با تراکت بدستم و آنکه بدون آشنائی مبادرت به چنین دعوتی ننوده و بنا بر این کترین مجوزی برای قبول آن ندارم از قبول دعوت عدلر نخواهم. با چند کلمه ای که با تفاق نوشتم منظور خود را علی نوده منتظر واکنش آن شدیم.

روز بعد با نهایت تعجب شنیدم که عبدالله اطلاعات بسیار مفیدی بدست آورده‌است که البته در رسیدن بنقصود ما را یاری زیاد نمود، عبدالله پس از دریافت این نامه و اطلاع از اینکه چنین شخصی در هتل وجود دارد که بجتهی از جهات ما را تعقیب میکند بطور ماهرانه‌ای در صد کسب اطلاعات درباره او برآمده و بالاخره موفق شده بوده‌است بدانند که این جوانی است امریکائی و مدت چهار ماه است سویس می‌آید.

در دفتر سفارت امریکا در سویس اشتغال دارد و بقرار معلوم مامور جمع آوری اطلاعات در خصوص جبهه های جنگ است که پس از بررسی های دقیق خلاصه آنرا برای وزارت دفاع امریکا میفرستد. ضمناً اطلاع حاصل کرده‌بوده است که گاه و بیگاه سری به جبهه های اروپا میزند.

البته این ماموریتها را گاه بنوان افسر ارتش امریکا زمانی بسمت خیر نگار جنگی انجام میدهد. پس از اینکه این اطلاعات بدستان رسید با یکدیگر مشورت نمودیم و صلاح بر آن دانستیم اطلاعات فوق را با جریانی که پیش آمد کرده‌است برای رئیسان بطور درمزم بمرستیم و کسب تکلیف نماییم

من همانطور که لازمه این کار بود و قبل از حرکت از دم هم رئیسان بن دستور داده بود بجزد و رود سویس در دفتر ما بنده کیسان در ژنو حاضر شده و نام خود را بنیت رسانیده بودم تا اگر روزی اشکالی پیدا نمود و یا ناگزیر شد اثبات کنم که ماموریتی ندارم و جز برای سیاحت بنظور دیگری سویس نیامده باشم کجه تشریفات آنرا انجام داده باشم.

بنده در شماره آتینه

بکدیگر عادت بیشتری میکردیم و آشکارا تر با هم دازو نیاز میکردیم.

در یکی از روزها که بهتل وارد شدم نامه‌ای در انتظار من بود.

آن را گشودم و با تعجب خواندم که يك نفر امریکایی از من دعوتی کرده‌است با او صرف چای کنم.

او در همان هتل منزل داشت و از بدو ورود من با کنجکاو مرا تعجب می کرده‌است و بسیار مایل شده است با من آشنا شود.

پس از آشنائی از مضمون نامه موضوع را با عبدالله در میدان گذاشتم تا با مشورت یکدیگر کار کرده باشیم، البته حدسهای مختلف فکر ما را گرفت، اول خیال می کردیم این جوان پس از مطالعات لازمه بالاخره دانسته است ما بدنیال چه مقصودی به سویس آمده‌ایم و ماموریت دارد با ما دست و پنجه‌ای نرم کند.

طبیعی است این فکر از حدسهای دیگر بیشتر مغز ما را درخود گرفته بود بالاخره تصمیم بر آن گرفتیم که جواب نامه او را با تراکت بدستم و آنکه بدون آشنائی مبادرت به چنین دعوتی ننوده و بنا بر این کترین مجوزی برای قبول آن ندارم از قبول دعوت عدلر نخواهم. با چند کلمه ای که با تفاق نوشتم منظور خود را علی نوده منتظر واکنش آن شدیم.

روز بعد با نهایت تعجب شنیدم که عبدالله اطلاعات بسیار مفیدی بدست آورده‌است که البته در رسیدن بنقصود ما را یاری زیاد نمود، عبدالله پس از دریافت این نامه و اطلاع از اینکه چنین شخصی در هتل وجود دارد که بجتهی از جهات ما را تعقیب میکند بطور ماهرانه‌ای در صد کسب اطلاعات درباره او برآمده و بالاخره موفق شده بوده‌است بدانند که این جوانی است امریکائی و مدت چهار ماه است سویس می‌آید.

در دفتر سفارت امریکا در سویس اشتغال دارد و بقرار معلوم مامور جمع آوری اطلاعات در خصوص جبهه های جنگ است که پس از بررسی های دقیق خلاصه آنرا برای وزارت دفاع امریکا میفرستد. ضمناً اطلاع حاصل کرده‌بوده است که گاه و بیگاه سری به جبهه های اروپا میزند.

البته این ماموریتها را گاه بنوان افسر ارتش امریکا زمانی بسمت خیر نگار جنگی انجام میدهد. پس از اینکه این اطلاعات بدستان رسید با یکدیگر مشورت نمودیم و صلاح بر آن دانستیم اطلاعات فوق را با جریانی که پیش آمد کرده‌است برای رئیسان بطور درمزم بمرستیم و کسب تکلیف نماییم

چند سالی میگذاشت که من این پیر مرد روشن ضمیر را ندیده بودم همیشه و در هر لباس که بودم، آرزوی دیدارش را میشدیم اما توفیق رفیق نبود. پس از تحمل زحمات بسیار بازگذاشتم بشیر از افتاد اولین فرصتی که بدست آوردم غنیمت شمرده بیدار مری در بزم رفتیم، او دیگر پیر و ناتوان شده بود و قتیکه مرادید چنان خوشحال شده که برای خودش عجیب بود.

پس از اینکه کسی از احوال هم پرسیدیم گفت: «یا ولحظه ای کنار حوض بنشینیم تا سیر یکدیگر را ببینیم من پیر و ناتوان شده ام و از راه رفتن زود خسته میشوم»

آن بونهی گل سرخ را می بینی که عکس آن روی امواج لرزان آب منعکس شده، گویی دنیا نیست بر از لطف و صفا. در هیچ قطعه عالم مثل باغهای شیراز گل سرخ نیروید. در اینجا است که مردم با ذوق کنار حوض نوبندگان استراحت میکنند و ساعات دراز در فکر زندگی و مرگ فرو میروند.

منهم بقدر کافی پیر شده ام و از اینرو اغلب بفکر زندگی و مرگ میافتم مرگهای عجیب دارد یکی از الطاف پروردگار است و آنهم تنوعی دارد. آن سرایشی لغزنده را که آنطرف تپه است تا شا کن، بچه ها اسم آنرا سرسک گذارده اند! پسران و دختران نو رسیده باخته و شادی روی آن بازی می کنند اما بر فراز آن بالای تخته سنگ یک چاه مهیب و سهمناکی وجود دارد که دست طبیعت آنرا حفر کرده و تاکنون هیچ کسی نتوانسته است عمل آنرا اندازه بگیرد. اگر یک قلوه سنگ در آن بیاندازی با صدای خفیفی متدرجا به برآمدگیهای اطراف چاه میخورد و بالاخره در میان سکوت و تاریکی محو و ناپدید میشود.

پیش از این زمانی که بشوهرانشان خیانت میکردند و یاد دخترانی را که عاشق میشدند، بجرم عشق و خیانت بدرون این چاه پرتاب میکردند تا فریاد آنان به گوش فرسد و صدای افتادن آنها در چاه شنیده نشود.

من اکنون برای تو حکایتی جانسوز نقل میکنم که شاید شصت سال از آن میگذرد. خوب یاد نیست، زمانی را که این سرگذشت اتفاق افتاد بطور قطع نمیدانم در چه شبی بوده اما خوب یاد هست من یک سرپیچه بودم و دختر صوبیم علدا دختر کوچکی بود.

من و علدا با هم مانوس بودیم و اغلب اوقات بازی میکردیم! علدا دختری شاد و خرم و بطور کلی شاداب و بازیگوش بود، قدری تروتازه و ظریف و بانگ بود که هر کس او را میدید بی اختیار عاشقش میشد و او را دوست میداشت غیر از او و مادرم و یک دهنه سیاه که گفت مایود من هیچ زن دیگری را بدون چادر ندیده بودم. درست است که بچه بودم، اما احساسات جوانیم من حکم میکرد که علدا را دوست بدارم، چون در چشمانش دیده بودم که علاقه او نسبت بن پسران و عیال که نسبت بدیگران نشان میدهند فرق فاحشی دارد.

ماتمام روزها در باغ بیازی مشغول بودیم، گاه توپ بازی میکردیم، یکروز در میان توپ بازی و قتیکه او سرعت میدوید تا توپ را زودتر از من بدست بیاورد و بازی را با اصطلاح ببرد، پایش سنگین گم کرد و سخت زمین خورد.

شاخه درختی سینه ظریفش را خراش داد و خون جاری شد. علدا جینی خفیف کشید و بیهوش بر زمین افتاد من با وجودیکه از این حادثه ترسیده و دستم لرزان بود او را در آغوش کشیدم و بکنار چشم بردم، سینه اش را کشیدم و زخمش را با آب زلال چشمه شستم.

سپس از گوشه شال قستی را پاره کرده و زخم او را بستم. در این موقع چشمم به برآمدگی های سینه او که چون لیومی برجسته بود و در سرش یک دکه سرخ رنگ داشت افتاد. هر چه بان نگاه میکردم نه تنها سیر نمیشدم بلکه بر حرمس و ولعم افزوده میگذاشت، سپس کیوان پر پشت سیاهش را از روی صورتش پس کردم و دستم را بر روی صورتش کشیدم، بالاخره لبان ارغوانی رنگ او را مکرر بوسیدم.

زخم او چیز مهمی نبود! فقط از ترس بیهوش شده بود و بوسه های مشتاقانه من او را بیهوش آورد. لیخند زد، من هرگز ندیده بودم که اینطور لیخند بزند در همین روز بود که ما با هم بیامان بستیم که تا هنگامیکه زنده هستیم دست اجل سراغمان نیامده است نسبت بهم وفادار بوده و برای همیشه از آن هم باشیم.

اما افسوس پدر علدا تروتسنو پولدار بود، در شهر اعتباری داشت و خود جواهر فروشی میکرد. اما پدر من پیر مردی بود که با کعبین و عرق جبین متخارج من و مادرم را تهیه میکرد، او چارودار بود.

اغلب در مسافرت هاییکه پدرم از این شهر میکرد، منم همراهش میرفتم و میتوانستم با انواع مختلف پاوکک کم زمانیکه در کاروانسرا ها بار میاندختم بزرگترین لذت برای من این بود که می نشستم و پسر گذشتهای عجیب مسافران او را گوش کنم.

برای پدر من یک مسافرت ناکهانی بیش آمد ناچار بطرف شمال و مشهد رفت، او درخواست مرا بدیرفت و مرا همراهش بود.

در این مسافرت چند نفر تاجر و چند نر زوار امام رضاهم با ملحق شدند تا تهران با کمال راحتی و بدون هیچ حادثه سوء و درد سری را ندیم، چند روز در آنجا استراحت کردیم و کاروان مساز دروازه شاه عبدالعظیم حرکت کرد پس از آنکه پنج شش روز راه میرفتیم بالاخره وارد لاسگرد شدیم. در این نواحی باید شش روز مواظب خود باشیم چون هر دقیقه ممکن بود در معرض تاخت و تاز دست ترکنهای ملعون قرار بگیریم که از طرف شمال مثل بادسام بدیده ها هجوم می آوردند و زن و مرد و بچه ها را اسیر میکردند و بسا خودشان میبردند و آنهایی را که بدر دشان میخورد میگذاشتند.

لاسرگرد یکی از منزلهای خطرناک میان راه بود، در آنجا یک قلعه بزرگ بادبوارهای محکم ساخته بودند، در قلعه بوسیله یک تخته سنگ که روی پاشنه خودش میچرخید بسته میشد. در مواقع عادی قلعه خالی بود ولی بمجرد اینکه خبر هجوم ترکنها میرسید، همه اهالی شهر بسا توشه و آذوقه اییکه بتعمیل فراهم میکردند بقلعه پناه میبردند و آنقدر در آنجا میماندند تا اینکه راهزنان بر میگذاشتند.

درست در همان هنگام که مادر



دوان آمد و گفت که سر نیزه های ترکمانان را دیده است که در میان کرد و قبار میدرخشیده است. تمام اهالی شهر بجنب و جوش افتادند و ما هم نیز با آنها ملحق شدیم و در قلعه مکان مطمئنی بدست آوردیم. در پناه دیوارها سه چهار روز بسر بردیم. در این هنگام راهزنان در حالیکه اسبان خود را از غنایم بار کرده بودند باز میگذاشتند.

من برای اولین بار دلم را بدریا زدم و از قلعه بیرون رفتیم، با خود اندیشیدم که این جماعت با من کاری نخواهند داشت مقصود اصلی من این بود که بدانم راهها امن شده است یا نه اما من چندان ملتفت اوضاع نبودم که ناگهان چند نفر از ترکمانان عقب مانده مرا گرفتند و دستبایم را از پشت بستند و روی اسب انداخته و شلاق کش بسوی رفقای خودشان رفتند. باین ترتیب دور از پدر و آشنایان از میان کشتارها میگذاشتند و به غفلت خود گریه میکردم.

بیشتر از این نمیخواهم بشرح جزئیات بپردازم ولی آنقدر کافیت بگویم که پنج سال تمام با سارت در اردوی ترکنه های سرحدات شمال ایران بسر بردم. آن که چه شکنجه هایی از دست آزارده این مردمان بست کشیدم.

بالاخره یک شب موفق شدم که از چادر ندی صاحبم فرار کنم و پس از مواجه شدن با هراز خطر بالاخره خود را بوطنم رساندم.

شش ماه آنرا کار راهدار می پیسودم و از شهری بشهر دیگر میرفتم تا اینکه در شهر اصفهان موفق شدم در خدمت یک نفر مامور دولتی که برای قتیبتش بشیراز میرفت در آمیم.

در شیراز شنیدم که پدرم پس از بازگشت از سفر مشهد بر حمت ایزدی پیوسته است.

اما مادرم هنوز در فراق پسری که از دست داده بود اشک میریخت و همینکه فهمید بجای سرپیچه کوچکی که از دست داده است امروز صاحب یک جوان رشید و رعنائی است از خوشحالی در پوست نیکنجید.

اولین سئوالی که من از مادرم کردم این بود که بسر دختر صوبیم علدا چه آمده است.

او برایم حکایت غم انگیزی نقل کرد و گفت کمی بعد از حرکت من از شیراز یک نفر مرد که بیشتر کلوش توجیه

گور

چند گمگه در استان گورستان مشرفی که دولتی میگذرد، یک ایستگاه راه آهن است که در شرق مشرفی معروف ترانسوی قرار دارد. این ایستگاه در مسطور آن بسیار جالب میتوان دید.

الف: قبر

پدر علدا که از داشتن دامادی متد و تروتسن خوشحال بود بزور و جبرضا را بقصد آن پیر مرد فوتوت که در زنگه جزمقام و پول هیچ نداشت در آورده و دختر بیچاره گریه کرد و شیون کرد خودش را زد مؤثر نباتاد. همان بود که گفته بود، بعد از آنکه مایوسیت پیش من آمد و در دامانم اشکها ریخت و حتی هر چه که من وساطت و سامت کردم سودی نخشید و بالاخره طوطا او درآمد و پدر جواهر فروش تهدید و شره های جوب علدا را که چون جواهری نایاب بود بآن ترد چادر من فروخت.

مادرم میگفت: روز غدی بسیار جالب بود این دختر که تازه او را از حزام آورده بودند دست بندها و گلونه های زلف بدست و گردنش آویخت و لبها سرابا سفید بر اندام نازیش پوشانده بودند سرخنجه بسیار بزرگی کشید و هر چه آخوند صیفه میخواند و از او میبوسید که آیا علدا خانم حاضر نیست را بقصد اسمعیل آقا در یاورم یا گریه ضجه میگفت... بخدا من حاضر نیستم.

بالاخره پدرش مجلس خدایه علدا که قیافه خشکین او را دیده بود شره های که یکف پایش خورده بود افتاد و بالاخره با صدای گریه گفت: «بها»

چند اختراع نام

هه قوم و خوشبختان گفتند

بسر روی آن بخوابد همه بخوابد

یک ماشین بدی که می اندازد. هر وقت بخواند ماشینها را زود بگرد و وقتی خانم میخواند ماشینها را زود بگرد و زود برای اینکه ماشینها را زود بگرد

دورستان عشاق

کلمه در باره نویسنده داستان
دورستان عشاق که در برآیند نظر خوانندگان محترم
بسیار مورد توجه و تامل است که بقلم توانای
سوی کریمین نوشته شده است با اینکه خلاصه
بسیاری از مطالب جالب دایم برنده گانی قدیم ایران

افشای : فرصد

بود یادش و پدرش و داماد مبارک باد
کنند .

آخوند هم آن عقده را رسی شرد
وازد گاه خدایند برای سعادت عروس و
داماد کنگ طلبید، در صورتیکه همه می
دانستند این عروسی وقت اجباری انجام
شده است .

در دم آقا اسمعیل عذرای دختر
چه مبدل بزن شد و هیچ کس نیدانست
او از سر نوشت خودش راضی است یا نه
چونکه او همیشه خاموش و ساکت بود و
هرگز از احوال خودش بیشتر کسی در دل
نیکرد .

وقتیکه سخنان سادرم را شنیدیم ،
بیدانی چه حالی بن دست دادم میخواست
زمین دهان باز میکرد و مرا یکباره درون
خود میکشید . از وقتیکه در اسارت بودم
یگانگی فکری که همیشه مرا تسلی میداد ،
فکر عواد ختر صوم بود .

برای اینکه افکار خودم را بسادرم

نگویم و او را از خود خشنود نگهدارم
باو گفتم که انشاء الله میار کش باشد و در
شمن باو وعده دادم که در آتیه بسیار
زود یکی شغل قدیم پدرم را دنبال خواهم
کرد ، او بسیار راضی و خشنود شد .

صحرمان روز سراغ یکی از بزرگان
زهایک میخانم و میدانستم در خانه
ایمان و اشراف رفت و آمد دارد و رفتن
این بیره زن در امور عشق و عاشقی
استاد بود ، پس از اینکه اتمام خوبی باو
دادم کافندی دست او سپردم که در موقع
مناسب آرایه دست عذرا برساند . در این
کافندی شرح سرگشت غم انگیز و زنجیرها
که کشیده بودم نوشتم و آن بیسایک و باهام
بست بودیم و او آن را داشت بود یاد آوری
کردم .

دوروز بعد پیر زن یک کافند و یک کلبه
برایم آورد که تریاق روح مجروح من
را ترمیم کند .

اح ناره حیات وزندگی بشر

را ترمیم کند!

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق هم بر جان و با وفا دوست کرده اند که در یک
عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

عشق بانی
بند ما عشق است

بود این کافند را چندین بار از سر تا سر
خواندم بطوریکه از برشدم نوشته بود:
«محبوب عزیزم از دیدن دستخط
تو چشم روشن شد تو زنده هستی ، آری
راست است که تو زنده ای! اگر روح کشیدن
زندگیت پس منم زنده هستم . آری تومی
تو ای تصویر کنی که جوان در کنار پیر
چه میکشد! یک روح شکسته در کلبه احزان
و خشونت چه روزگاری دارد! تو جلالت
سخت بین نوشتی ولی نمی دانی که با چه
حیله گری و زورمرا مغلوب کردند .

کلیدی با این کافند برایت فرستادم
آز برادر و سه ساعت بعد از اذان مغرب
دوی را که در کوچه جلال آباد روبروی
خانه حاجی بهرام است باز کن ، در پنجاه
قدمی آن به کلبه کلاه فرنگی مانتدی خواهی
رسید آنجا منتظر من باش»

این روز بین یکسال گذشت ، شب
هنگام وقتیکه تاریکی روی زمین را
را فرا گرفت! سه ساعت از شب گذشته من
جلوی در خانه مذکور رسیدم ، در را آهسته
باز کردم و بطرف کلاه فرنگی رفتم ،
در تاریکی حس کردم که دو بازو مرا در
آغوش میکشد ، کیسوانی که عطر ملایمی
از آن استشمام میشد به پیشانیم مالیده شد
و بوسه گرمی لبانم را قفل کرد ، این بوسه
همان بوسه زبان کودکی نبود بلکه این
بوسه ای بود که از شدت التهاب ، آن نفس
هر دو مان بند آمد

بلاخره خودش را از آغوشم به
آهستگی بیرون کشید و یک شمع روشن
کرد .

آیا چگونه میتوانم آنهمه زیبایی
را که بچشم خود دیده ام بیان کنم ؟ من
همیشه خود را مثل آخرین دفعه که دیده
بودم ، ترونازه مثل گلهای اول بهار تصور
میکردم اما حالا او زنی رها و در لبا ،
سروقه و سیم گون دیدم ، رنگش سفید مثل
قره خام چشانش مثل ترکس شپلا
کیسوان سیاه و بلندش مانند شب یلدا
بود و سیم شیرینش بسان آسان لا جور دی
حکایت از مهر و وفا میکرد . او همیشه
بین فرصت داد که دیدگانم از دیدارش
بهرای گیرد ، بعد مرا پهلویش بطرف
تک کشانید و بسرو رویم دست کشیده و
زلفانم را نوازش کرد اما قلب من مانند
توب بازی که زمین بخورد در سینه ام
می تپید .

باو گفتم : آخر چیزی راجع بخودت
بگو تا من بدانم این سالهای دراز را
چگونه گذرانده ای .

او گفت : نه بهتر است گذشته را
فراموش کنیم من مانند کسی میمانم که از
جهنم بیشت گریخته باشم ، انسان در
بهشت که یاد از جهنم نمیکند .

تنهاما شاهد بودم که ما آتش چه
عشقها کردیم و چه دیداری تازه نمودیم
حقیقت دارد که میگویند بهشت یک لحظه
آسایش در میان هزاران درد است هرگز
من دم را بآن خوشی نگذرانده بودم .
ناگهان متوجه شدم که از دور بر تو
روشنایی از لای در در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

من از جاختم و بالا پش خودم را برداشتم
و روی شانهایم انداختم درست همان
تندی که در آن روز در اطاق افتاد و
سه چهار نفر فانوس بدست نزدیک
می شدند .

ما وارد شدند ، دوان دوان از باغ عبور
کردم ، نفس زان به دیوار باغ رسیدم ولی
کلید را در اطاق جا گذاشته بودم ، بحال
بریشان و شویده و هراسان برگشتم از
بشت پنجره هلدارا دیدم که با موی
بریشان در دست مردی بیچ و تاب میخورد
و از روشنائی دوقانوس که در خیابانها
سوسو میزد ، فهمیدم که مرا تعقیب می
کنند .

من بایک جست شاخه درختی را
گرفتم و بیکم آن از دیوار بالا رفتم و
از آنجا بخارج پریدم ولی بایم شدت
درد گرفت زیرا از انوم باسنگ تیزی اصابت
کرده بود ولی از ترس تمام قوای خود
را جمع کردم و فرار برداشتم دل شب بود
از ترس داروغه خود را بین دو چرخ دیوار
مخفی کردم تا او گذشت ، همینکه براه
افتادم حس کردم بدرد زانوم افزوده
شده است بالاخره با هزاران زحمت بدون
آنکه مادرم بفهمد خود را بنزل رسانیدم
و از آن ساعت به بعد مرتب برای
عذرا در تشویب بودم من البته از ترس
فرار کرده بودم و امیدوار بودم که مرا
لذبه باشند و خیانت عذرا ثابت نشود و
باو گزندی نرسد ولی من چقدر احق و
خطاکار بودم چون کلید و لباسهایم را جا
گذاشته بودم و این خود بستزه بر گم مسلم
خیانت مابشار میامد .

اکنون چه میتوانم بکنم مطمئن
بودم که محبوبم عذرا از من گله بر زبان
نخواهد آورد اما این برای خودم بیشتر
ناراحت کننده بود چون او بتنهائی میبایست
عذاب بکشد و عقوبت خیانت را تحمل
کند .

عذرا میتوانست بایک کلمه مرا بکشتن
دهد اما او هرگز اسم مرا نکفت . من
میترسیدم ، فکر میکردم که هویت
بلاخره برای اسمعیل خان فاش شود ،
ناچار صبح زود از خواب بیدار شدم و
کافندی باین مضمون بنوشتم که «من
برای خرید پنج رأس الاغ که بعرض
فروش گذارده اند بزرفان میروم» سپس
بامید اینکه از چنگ اهریمن فرار کنم از
شهر گریختم .

بیشتر مجبو بودم که پیاده بروم چون
وسله سواری نداشتم و میدانستم اگر در
این هنگام طلوع فجر الاغی کرایه کنم
مسلما بین مظنون خواهند شد بالاخره
چوب دستی خود را برداشتم و براه افتادم
افتان و خیزان راه میرفتم ، درد بایسم
میرفت که در فتره بهتر شود اما دیگر
خسته شده بودم چون بیشتر از دو مظهره
پیاده بودم ، قدمهایم بیوسته آهسته تر
میشد ، بالاخره وقتی که بهمین مکان که
الان هستیم رسیدم در آن زمان یک تنگه
زمین بایر و پرت بود ، قوایم دیگر رو
بتخلیل رفت ، دیگر نمیتوانستم راه بروم
از روی ناامیدی کنار یک تنه خار افتادم
و بتوانی و بدشانی خودم گریه کردم
بیداز آنکه کسی نان و پنیر و سبزی که از
شهر باخودم برداشته بودم خوردم روی
زمین بحرکت دراز کشیدم .

ساعتها گذشت ، مدتی از ظهر
گذشته بود که ناگهان صدای ضعیفی از
دور بگوشم رسید ، با خود گفتم این دیگر
چه بساطیست بعد چند نفر تقلیدی و مطرب
که بی وتار و دلیک میزدند دیدم که در
حال حرکت میرقصیدند ، بعد سرکله
رقاصها پیداشد بعد آوازه خوانها که
باصدای غراشیده ای که معلوم بود غت
شده اند میخواندند ناگهان چشم سه

میرقصیدند و سحر رقصی بودند
افتاد . اینها همه دنبال الاغی افتاده بودند
که رویش یک زن وارونه سوار شده بود
بطوریکه صورتش طرف دم الاغ بود ،
بشت این جماعت گروه بیشاری مردم
یکبار در حرکت بودند .

من بآنچه تکیه کردم و از پشت تن
خارج باشائی از تعجب خیره شده نگاه
میکردم ، بطوریکه می لرزیدم مثل اینکه
نوبه کرده بودم ، بنفش بیخ گلوم را گرفته
بود چون زنی که روی الاغ نشسته بود
عذرا بود . در این موقع بخوبی او را
شناختم . کیسوانش را تراشیده بودند ،
روی سرش ماست مالیده و با کج
و ذغال صورتش را بزک کرده بودند ،
شلوار مردانه ای بپایش کرده بودند برای
اینکه مثل مردها بتواند سوار خر شود
دستهایش را از پشت بسته بودند ، من هر
چه کاوش کردم در صورت او حالت موجود
زنده ای نیافتم رنگش مثل رنگ مرده
سفید شده بود .

او را از سفیده صبح تا کتون باین
وضع در کوچه و بازار گردانده بودند و
مردم هر جا که با نهار و پرو میشدند دست
از کار میکشیدند و دنبال این دست روان
میکشند هر دسته و هر شخصی معض رضای
خدا وقتی بگذر امیر سید یک تف بر صورتش
میانداخت

بچه ها و ولگردها دور او جمع شده
بودند و همینطور که راه میرفتند بشکن
میزدند و میرقصیدند . رئیس داروغه ها
سوار بر اسب یک سر و گردن از همه
بلندتر بود و دنبال او چند قراول و فراس
باشی افتاده بودند .

آه کاش مرده بودم ، کاش سر مرا
لجن گرفته بودند ، کوش فلک کر بود ،
استغاثه مرا نمی شنیدند مجبور بودم که تا آخر
قضایارا بچشم خود ببینم .
این دست و وقتیکه باینجا رسیدیم باین
آن تنگه سنگ توقف کرد ، دلقک هاییکه
برای این کار آمده بودند تصنیفهای مرز
میخواندند و مطربها داد و جنجال ترسناکی
راه انداخته بودند .

فراشهای دژخیم عذرا را از خر باین
کشیدند و او را تالاب جاه سراشید بردند ،
مردم همه برای تماشا از تنگه سنگ بالا
رفتند بطوریکه ، تنگه سنگ سفیدکی
سیاه شده بود .

چند دقیقه بعد عذرا ، آن بالا لب
جاه بادستهای بست نشسته بود و میرقصید
سرخ پوش کنارش ایستاده بود بعد آواز
بلندی شنیده شد که محکوم را نصیحت
میداد و دعوت میکرد که شهادتین را زبان
جاری کند ، عذرا مات و میبوت مانده
بود مثل آنکه از آنچه در اطرافش
میکشند خبر نداشت بالاخره یک نفر
دیگر برای او این کلمات مقدس را بر زبان
آورد و شهادت داد که مسلمان بوده
است .

بعد در یک چشم بهم زدن میرقصید لگد
محکمی باوزد و او را از بالای سراشیدی
به جاه انداخت این عاقبتش بود .
اما عذرا هرگز اسم مرا بر زبان
نیارده بود و نتیجه این شد که هیچکس
مرا شناخت و اکنون شصت سال است که
این منظره در جلوی چشم مجسم است ،
محبوب من ، آن عذرای زیبا ، آن عذرای
قتلگ هم بازی دوران طفولیت من را در
این چاه انداختند اینهم حرم عاشقی است .

هفتخوان شیطان

قسمت هشتم - صبحانه در حضور شیطان

هنگامی که من چشم گشودم «توماس» جلوی اشکاف لباس ایستاده بود و داشت لباسی که میبایستی آنروز بیوشم جدا میکرد از درون حمام صدای غل و غل آب بگوش میرسید و معلوم بود که حمام را از هر جهت برای استحمام آماده کرده اند من نمیتوانستم حتی حدسی بزنم که توماس از چه وقت داخل اطاق من شده است ولی یقین داشتم که در حال اوتام گوشه و کنار اطاق را دقیقاً جستجو کرده متنها در آن حالت سستی و رخوت که من داشتم نمیتوانستم بفهمم که چه چیز سبب بیدار شدن سوعظن او شده و او را بآنجا کشانده است نظری بساعتم انداختم و دیدم که خوابیده، متوجه توماس شدم و گفتم صبح بخیر توماس بگو به بینم ساعت چند است؟ از حرف زدن ناگهانی من قدری یکه خورد که مانند خر گوشی که به وحشت افتاده باشد از توی قفسه جای رختی بیرون برید و گفت ساعت یک بعد از ظهر است من نمیخواستم مزاحم شما شوم و شما را از خواب بیدار کنم اما چون از باب منتظر است که در ساعت دو بعد از ظهر صبحانه را با شما صرف کند از این جهت باینجا آمدم.

گفتم بسیار خوب، هیچ اشکال ندارد و بعد وارد حمام شدم آب گرم حمام قدری حال مرا جا آورد و هم چنانکه زیر دوش حمام سرویدم را شستوشو میدادم بقیه ای را که دیشب در سر میبروراندم و در آن اثنا خوابم برد مجدداً در نظرم تجسم یافت بخود گفتم که من بدون تردید و تامل شانس و اقبال خودم را در روی جاباهای نوردانی آزمایش خواهم کرد ولی این مرتبه روی هر هفت جای با قدم نخواهم گذاشت و فقط روی دو تایی آنها پامیکندارم و همانجا متوقف میشوم چون قبل از اینکه خودم را بخطر بیندازم و باستقبال خطر تسلیم و جسم جان خودم، به شیطان بروم میل داشتم که بسیاری مطالب درک کنم و به کم و کیف آنها بی بیرم من امیدوار بودم که از آن دو جای با قطعیکیش متعلق به شیطان باشد اما بفرض اینکه بخت یاری بکنده و هر دو جای با متعلق به شیطان باشد باز حد اکثر باخت من فقط دو سال اسارت است و اینهم در نظر من چندان اهمیتی نداشت

در واقع من تصمیم گرفته بودم که هوش و ذکاوت خودم را با هوش و ذکاوت شیطان بیازمایم نه بخت و اقبال را. من میل نداشتم که از چنگال او فرار کنم بلکه می اندازم میل داشتم که در سلك محارم و دارو دست او در آیم خواه باشد خواه نباشد.

وجود بارکس و صحبتهای او تیاژ بزرگ و منحصر بفردی بین بخشید و ممکن است که این امتیاز فرصت کرابهائی در اختیار من بگذارد تا این شیطان چشم آبی مرموز را از تخت سیاهش پائین بکشم و قدرت او را در هم بشکنم و خلاصه

شاهزاده ای در برابر انسان قرار گرفته است.

آنهمه آفتاب که روی پیکر نارینش منتر گز شده و شاد بکنان با طرره های دلان دل انگیز او بازی میکرد تا ج طلای قرمز رنگی را نشان میداد که زینت بخش سر قشکش شده بود.

هنگامیکه نگاه هایم روی دهان او متمرکز شد احساس کردم که آن لبها بسیار شیرین تر از آنست که من در قطار زیرزمینی دریافتم. لب نبود، دو پاره با قوت سرخ قام بود که گویی خون از آنها میچکد.

وقتی متوجه شد که چشمان من به آن لبان بانگ و شیرین دوخته شده که توی قطار آنچنان بیرحانه و خشن از آنها بوسه ر بوده بودم سرخی ملایمی گونه های گلگونش را گلگون تر کرد و صد چندان بر لطف و ملامت او افزود.

من از خود بگلی بیخود شده بودم تا اینکه صدای دکتر کنساردین که قدری لحن تفریحی بخود گرفته بود مرا بخود آورد کنساردین ابتدا خطاب به «جرا» گفت: «جرا، آقای کیر کهام را معرفی می کنم و بعد متوجه من شد و اظهار داشت تصور میکنم که شما «جرا» قبلا یکدیگر را ملاقات کرده باشید!

من بآرامی جواب دادم من خیال می کنم که اکنون برای اولین مرتبه میس «دمرست» را ملاقات میکنم و امیدوارم که ایشان هم همین نظر را داشته باشند.

قصدمن از اظهارات فوق عذرخواهی از جریان توی قطار زیر زمینی بود و به خیال خودم جوابی که بکنساردین دادم تا آنجا که مقدور بود بنظرم من یعنی عذر خواهی نزدیک بود و بخوبی میرساند که قصد من از تکذیب ملاقات قبلی چیست دیگر نمیدانستم که آیا «جرا» عذر خواهی مرا قبول خواهد کرد و این پیش نهاد صلح را خواهد پذیرفت یا نه!

چشمان شهلاش با حیرت ملامت کننده ای فراخ شد و او پس از یک لحظه مکت بالحن تا ترا نیکیزی اظهار داشت من نمیدانستم که یک نفر مرد باین زودی میتواند بوسیدن را فراموش کند و این اولین مرتبه ای است که من با چنین قضیه ای روبرو میشوم، دکتر کنساردین آبیامیشود اسم این فرمایشات آقا را لا اقل بکنوع تعارف گذاشت!

دکتر کنساردین جواب داد حق بجانب شماست چرا اینکار غیر ممکن است.

«جرا» آهی کشید و خطاب بمن گفت نه آقای کیر کهام، من نمی توانم نظر شما را داشته باشم و خیال کنم که این اولین ملاقات است. شما که میدانید بچه طرز مؤثری شخصیت خودتان را برخ انسان میکشید، باید در نظر داشته باشید که زن باین آسانی بوسه هائی را که از او ر بوده اند فراموش نمیکند.

من از فرط خجالت سرخ شدم و در اینکه «جرا» هنر پیشه کامل و ماهر بود تردیدی نداشتم زیرا اقرار من و شواهد قانع کننده بسیار در اختیارم گذاشته بود بی آنکه خودش متوجه شود چیزی که من از آن نمیتوانستم سردر آورم این بود که منظور او از این دل فرعی که بازی میکرد چیست!

من نمیتوانستم بلور کنم که او برآستی تا این اندازه از حرکات من در قطار

زیرزمینی مکدر و رنجیده خاطر گشته بود او با هوش تر و فهمیده تر از آن بود که آن حرکات مرا بدل بکجرد و خاطرش آلوده کرد.

ممدلك اگر برآستی چرا من اطمینان و اعتماد نداشتم و از من پیش میآمد چکاری از دست من ساخت بود و من بچه ترتیب میتوانستم از بی اعتمادی و بیزادی او از خودم جلوگیری کنم!

در جوابش گفتم: اظهارات من از لحاظ رعایت ادب و نزاکت بود و الا، اگر حقیقتش را بخواهید من آن بیوسه هائی که در قطار زیرزمین از لبان زیا و نسکین شما ر بودم فراموش عادلان و بلکه سخاوتمندانه رنج و ناراحتیهائی میدانم که ضمن مسافرت خودم باین مکان متحمل شدم.

«جرا» بالحن سردی جواب داد بسیار خوب، در اینصورت شما اصل داور ستدرا کاملاً رعایت کردید و ماد بگریزید حسابی پایکدیگری نداریم. شما بیخواستم بشما توصیه کنه که لازم نیست بخود زحمت بدهید و نسبت بمن یادب باشید، شما همانکه همیشه هستید باشید بهتر است، چون در آن حالت انسان از دین شایسته تفریح میکند.

باز حمت بسیار زیاد فریاد خشناکی که از کلوم برخاست بود خفه کردم و گفتم کاملاً صحیح میفرمائید. از همه این حرفها گذشت دلیلی ندارم که من نسبت بشما مؤدب باشم، خون سرد ولایت گفتم: همینطور است که میگویند و بی برده بگویم هر قدر من حتی باشخصیت طبیی وعادی شما کمتر تماس پیدا کنم و خلاصه هر قدر من کمتر شما را به بینم برای هر دوی ما بهتر خواهد بود.

بسرعت برق از خاطرم گذشت که تغییر لحن صحبت «جرا» طبیی وعادی نیست و اسراری در آن نهفته است چشمان قهوه ای رنگ عاشق کش او نظر دوخند احساس کردم که در اعصاب دیده گان تان او از ازم بیچیده ای نهفته است. جرتم دو چندان شد و در دل از خود برسیم که منظور او از این اظهارات و تظاهرات چیست!

آبیامیخواست بی آنکه دکتر کنساردین متوجه مظنون شود بیفای من برآه و مطلبی را بمن حالی کند. از پشت سر صدای خنده کوتاه و تسخر آمیزی شنیدم به عقب برگشتم خود را با «شیطان» در روبرو یافتم.

برای من ممکن نبود بگویم که شیطان از کی تا آن وقت پشت سرم حضور داشت و بصحبت های ما گوش میداد.

در همان حال که نگاههای خیره خیره اش متوجه «جرا» بود دیدم برقی از چشمان دوخشان بیرون تابید و صورتش را لرزای فرا گرفت چنانکه گویی آن وجود خبیث و شیطان که در قالب او نهفته بود بدین شکل، آنهم شکاری مانند «جرا» را با شش را لیسیدن گرفته است!

شیطان بالحن مدافعه آمیزی گفت عجب دارید با هم دعوا میکنید!

چهار میلیون و پانصد هزار ریال جایزه پس انداز

مستوفی پس انداز ملی ۴,۵۰۰,۰۰۰ ریال جایزه برای تقسیم بین کسانی که تا پایان سال جاری (۱۳۳۰) در شعبه‌ها یا نمایندگیها یا باجه‌های بانک ملی ایران حساب پس انداز داشته باشند در نظر گرفته که بطور قرعه بر شرح زیر تقسیم نماید یک جایزه ۳۰۰,۰۰۰ ریالی یک جایزه ۲۵۰,۰۰۰ ریالی

پنج ۱۰۰,۰۰۰ ده ۵۰,۰۰۰

و چندین هزار جایزه ده هزار ریالی و یک هزار ریالی و یکصد ریالی چنانچه مابقی سعادت خود و خانواده خود را تامین و از مزایای داشتن پس انداز بهره‌مند گردید و تاکنون حساب پس انداز برای خود و فرزندان یا بستوانان باز نشده‌اند قبل از پایان سال برای باز کردن حساب پس انداز در تهران مستوفی پس انداز ملی یا باجه‌های شهری و در شهرستانها به شعبه‌ها یا نمایندگیها یا باجه‌های بانک ملی ایران مراجعه فرمائید

برای خرید بهترین چیت های به شهر بفر و شگانه های شرکت سهامی پخش شهنای

مراجعه فرمائید:

خیابان سعدی
فروشگاه مرکزی
چهار راه گلو بندک
فروشگاه شماره ۲۰
کتیفاتل شعبه محصولات شاهی به شهر تبریز
خیابان حشمت الدوله
فروشگاه شماره ۲



کتابفروشی مبرسو
بهترین مجلات
و کتابهای انگلیسی و آلمانی
خیابان نادری
ساختمان گیو

شورکت هیپن تونر

حرکت اتوکارهای خود را بشرح زیر از اول مهرماه با اطلاع عموم میرساند تهران - رضایه - میاندو آب - مهاباد یکسره همه روز مشهد - اصفهان - شیراز تبریز - رشت - بهلوی - اول خیابان فردوسی تلفن ۳۷۱۲۹ - جنب بازار آهنکرها تلفن ۳۲۰۳۱

گیتی نورد

با اتوکارهای میله تکستدلی همه روزه شما را با اصفهان شیراز یزد کرمان حرکت میدهد نشانی بوذرجمهری مقابل نوردوز خان تلفن ۸۰۹۸ و ۹۷۱۳ میدان بهارستان گیتی نورد تلفن ۶۵۷۳



مسافرت با ات.ت.ث

رشت همه روزه حتی جمعه ها بندر بهلوی اصفهان و شیراز مشهد ۲۴ ساعته اصفهان به اهواز شیراز به آبادان همدان کرمانشاه کاندین سواری استیشن ۷ نفره همیشه در اختیار شماست برای تهیه بلیط فقط به ات.ت.ث خیابان بوست آباد تلفن ۵۱۲۳ مراجعه فرمائید



میرو در ده ثانیه دلیت قابله ابی آب ای رسی اولی سیم کته شمارا نویکنه

میرو در ده ثانیه ظرف آشپزخانه قاشق چنگال ساد و ان تام روشنی کاشهای کف اطاق دیشته ای در و پنجه شای و اطوری پاک و بران میکند که کس شاده آنها پیدا نخواهد بود

اجار میرو در این است که خطای اندازه

میرو منظر پاکیزگی است

کازن گئی زیا



اتوکارهای آخرین مدل ایران پسا مه روزه به جالوس شهواد داسر لنگرود لاهیجان آمل - بابل - بابلسر - شاهی حرکت و مسافر

نشانی: خیابان سعدی پشت بانک شاهی تلفن ۳۷۱۲۳

لواتور لواتور بارو مسافر بشام هشاط کشور میبرد تهران میدان فردوسی تلفن ۳۷۴۵۱ و ۳۵۵۱۷

ایران لواتور اتوکارهای آخرین مدل لواتور برای مسافرت راحتترین وسایل مسافربری است

چایخانه تابش

اصطلاحات مشهور و مصور فارسی



دل بدل راه دارد!...



دل را بردی!...



دل می رود ز دستم!...



دل گواهی میدهد!...

اداره مرتب

در «کازاس» روزی يك كیبی تصادفا زیر چرخهای قطار افتاد و پاره شد مامورین اداره بیست فوراً نامه ها و امانات داخل این کیه را جمع آوری کردند و حتی آنها را که پاره شده بود چسباندند و برای صاحبانشان فرستادند و در این کار خودشان بساندازه ای موفق شدند که یک نفر کاغذی را که در ایستگاه خوانده و بعد پاره کرده و دور انداخته بود دوباره دریافت کرد!

نوکر

سرهنگی پس از پایان جنگ جوانی را که در تمام مدت جنگ گماشته اش بود روزی در خیابان دید و حال او را پرسید جوان گفت که بیکار است و دنبال کار میگردد. سرهنگ گفت: «منم دنبال يك نوکر میگردم، از امروز یا خانه من کارت هم همان کار زمان جنگ خواهد بود.»

گماشته سابق و نوکر حاضر، فردا صبح زود ناگهان وارد اطاق اربابش شد او را بقدری تکان داد که از خواب بیدار کرد. بعد به زن او که در کماش خوابیده بود، يك مشت گرانى زد و گفت: «یا الله... تو هم بلند شو برو خانه ات!»

بیماری روحی

مرد جوان با عجله وارد مطب پزشك امراض روحی شد و گفت: «آقای دکتر لطفاً عقل مرا معاینه کنید، چونکه حاضر شده ام ازدواج کنم!»

چه روزی!؟

«چارلی چاپلین» را در خانه ای برای شام مهمان کرده بودند غذاهایی که روی میز گذاشته شده بود، برای حشار کافی نبود. بعد از تمام شدن شام وقتیکه چارلی چاپلین میخواست خدا حافظی کند میزبان گفت: «ما میخواهیم يك دهنه دیگر شما را دعوت کنیم، لطفاً روزش را تعیین بفرمایید.» چارلی جواب داد: «برای من حالا!»

تجارت!،

سلام، چطورید! مشغول چه کاری هستی!
- بدیستم! دارم تجارت اثاث خانه میکنم!
- خوب، کاروبارت چطور است!
در تجارت پیشرفتی حاصل شده!
- خیلی، حتی تمام اثاث خانه ام را هم فروختم!

بهترین سیله

از «گرو شو مارکس» پرسیدند: بهترین چیزیکه مستی مشروب را از سر آدم میراند چیست!
«گرو شو» جواب داد: شیشه مشروب باتغیر مادرزن!



فری جان من باین خاک بر سر شوهر کردم که بابا را از قزوین وکیل کند، معلوم شد همه اش بلوف بوده است فقط روزنامه ها قدری فحشان دادند و گفتند: بابا در ایام قدیم دزدی کرده است.



دختر جان نیدانی چه شوهر خوبی برایت پیدا کرده ام، يك كاديلك سبز دورنگ دارد و در مقاطعه کاری های ارتش دو میلیون تومان فایده بوده است.



عجب! مثل اینکه این یکو را می خناسم! نیدانم چه وقت باو شوهر کرده ام!



سقوط

عزیزم وقتی که سیفه عقد خوانده شد آقدر خودت را باختی که نزدیک بود بیفتی. درست است نزدیک هم نبود کاملاً افتادم!



اگر بگوئی انتخابات آزاد نیست با همین جنگاها می شکست را باره می کنم.

آرزو

خانم... هر روز روزنامه مهم شهر را می خرید و صفحه اول آن را با عجله خوانده پاره میکرد.
روزی یکی از او پرسید چرا بیخود پول خود را حرام میکند.
- آخر من آکمی های تسلیت و فوت را میخوانم.
- آکمی های تسلیت در صفحه دوم

وسوم است!
آخر آنها که من میخواهم حتماً در صفحه اول چاپ شده است.

باران

وفتی زنت گریه میکند توجه میکنی.
- هیچ... چون بیکسر و کردن از من بلند راست چترم را باز میکنم که خیس نشوم.

مست بازی!

اولی - میدانی تساح ماده ۱۷۹ تخم میگذازد!
دومی - بین چه که چندتا تخم می-گذازد!
- آبا میدانی که تساح نرسالی ۱۷۸ تخم تساح ماده را میخورد!
- بین چه!
- بتوجه! اگر تساح بر آنرا نمی خورد که من تو حالا در شکم تساح بودیم!

تدلیر!

خوب بودی چون چه کارها میکنی مثل اینکه مدتی است اداره نیروی!
- خیر نیروم.
- چرا!
- چون شغل مرا به آنانی دادند که من زن او شدم!

ازدواج

عزیزم چرا در خیابان با من حرف نیزی آخر مردم چه خواهند گفت!
- هیچ خواهند گفت ایها زن و شوهرند.

گارسون

آقای «سنگین گوش» در گذشت پس از مدتی زنتش هوس کرد که روح او را احضار کند. پیش یک نفر مدیوم رفت و از او درخواست کرد که روح شوهرش را برای او حاضر کند، مدیوم شروع بکار کرد ولی با اینکه مدت سه ساعت دست او روی میز ماند، از روح آقای «سنگین گوش» خبری نشد. زنتش به مدیوم گفت: «لطفاً کمی هم صبر کنید و بی حوصله نشوید او به زود آمدن عادت نکرده است.» چونکه در مدت زندگی در یک کافه کارسون بود!



چیز مهمی نیست، رفته بودم پای صندوق تا شا کتم سرم را شکستند!



آه عزیزم، اگر قدر عشق مرا بدانی، میگویم يك سفارشنامه برایت بگیرند که مثل آب از زایل وکیل شوی.



منوچ جان ترا بخدا حالا که کرسیها باین آسانی بدل و بخش میشود یکی هم برای هوشی نگه دار، خیلی یتیمی میکند.

عشق و خون!

ترجمه و توضیح



این دختر که همگی اورا صوفی صدا میکردند، دختری بلندقد و ظریف و خوش سیاه بود و هر سه تک‌پایان قلعه را مفتون زیبایی و طنازی خود کرده بود.

نانون، نانون آهنک دلنواز و موزون باران را گوش میکند! بین این سه‌ای که اکنون طبیعت ساز کرده چه خاطرات کهنه را در مغز و روعت بیدار میکند.

واستی تصور خاطرات گذشته باچه وسائلی دوباره در ذهن آدمی بیدار می شود!

او... نانون در پهلوهای بخاری سوزان توی این اطاق گرم و راحت نشسته ای و هیچ فکر میکنی که عشاق پاک بازی هم هستند که در این هوای سرد، توی این باران سرگردان و نالان بی مقصود و منظور در پی دلداه خود باشند!

تو تصور میکنی که عشق کله‌ای جز شپوت نیست! اما باور کن که همین کله کارهایی میکند که باین زودبها باین عقل ظاهرین خود بیچ وجه نمیتوانیم حقایق و طبیعت آن را تشخیص دهیم.

گوش کن، خوب گوش را بسخنان برینده، بین در اینجا و این داستانی که میخوانم! برای تو شرح دهم، این کله که

آه در دانه‌اشندان و روانشان و نویسنده‌گان و شراد در پاره آن سخن سرانی کرده اند، قیافه حقیقی خود را چطور نشان داده است! اصولا من نباید در شب داستانهای نشاط انگیز و شیرین برای تو بگویم تا دیدن ناآبرهم گذاری و در خیال مشوقت و امجسم کنی و بخوابد روی.

بیشتر از دو هفته است که تو را باین تفریح و بزرگ آورده اند تا عروس شاه زاده شوخ و من در تمام این مدت شبها برای تو قصه کنم اما امشب، داستانی چنان وحشتناک و تازان انگیز برایت بگویم که حتی دارم از بیم آن تا صبح نخواهی خفت البته این گناه مرا خواهید بخشید و از این مغزله باشاهزاده سخنی نخواهد گفت.

بلکه وقتی در بزرگ محکمی در بالای این کوه مرتفع که شبها ارتفاع آن نمی گذارد، ماه رنگ برینده بر چهره زیبای تو نظر کرد، بنا شده بود. سربازان پادشاه آنرا در بزرگ فتح لقب داده بودند.

در داخل این دژ در ارتفاع سه هزار متری کوه بود سه نفر تکپایان بودند که زبردست رئیس‌خشن و بی رحم بنام دکت اول گرانده انجام وظیفه میکردند.

این کت اول گرانده از آن اشخاصی بود که از کله وظیفه معنی چیز دیگری را درک نکرده بود. تکپایان بیچاره را آغوش زجر میداد که هیچ کدام دلخواهی از او نداشتند.

کت اول گرانده دختر بسیار زیبا و دلفینگی را که «صوفی» نام داشت، با خود در آن قصر نگهداری میکرد و آنطور که فراولان میگفتند: دخترک خواهرزاده اش بود.

ای هستی من برای تو زنده هستم من کجک کن من برای تو باین قلعه آمدم بگذار تا با رزوی دیربزم برسم.

اما دخترک که صدای فراولان را شنیده بود از خدا کمک میخواست و در همانم تیری رها شد و بقلب جوان عاشق خورد و او را بر زمین افکند.

صوفی که صدای تیر را شنید با دلی گرفته آذر بیجا به بیرون نظر کرد اما کت اول گرانده که نتوانست بود بر حس حسادتش غالب شود او را هم هدف گلوله کرد و از همانجا بروی مشوق سرنگون نمود.

مردو در خاک و خون بهم پیوستند تا آنکه صبح گاه ششیر زدن بر دل تیره شب کشید و هوا روشن شد. وقتی که کت اول گرانده برای سرکشی به فراولان حاضر شد و میخواست تا با کمک آنها چاه ها را بکند بسیاری بیش از دو نفر اول حاضر نبود زیرا «آلبرت» که جوانترین فراولان بود و از شش ماه پیش که باین

قصر آمده بود دقیقه‌ای از فکر صوفی خارج نشده و آرزوی وصال او را در دل میپروراند آن شب عشق خود را با صوفی در میان گذاشت و فردای آنشب همانجا در زیر پنجره در کنار صوفی

زیبایش بخاک سپرده شد. سالها گذشت از خاک آنها مظهر و تیر عشق وصالشان رویت و آن گلی بود که عشقه نام داشت! بروی قبر این دو دلداه بوته‌ای چند از عشقه رویت و هنوز این گلها با امید وصال بهرود و سوار آن قلعه می پیچند تا از لب مشوق بوسه بردارند و شاید برای آنست که آلبرت نپیدا شد صوفی هم باز فدای عشق شده است.

و آهسته دستش را بسوی او بلند کرده گفت: عشق، عشقی که تو انتظارش را میکشیدی.

دخترک نیدانست چگونه افکارش را برای او بیان کند بقلب بر گشته و از گلدان گل عشقه که زیر پایش بود کلی قرمز و زیبا چید، بوید و بی اختیار چند قطره اشک، اشکی که از شوق دیدار اولین عشق در دیدگانش ظاهر شده بود از نوک موگان بروی گلبرگهای گل عشقه ریخت.

بده مثل اینکه دیگر قدرت نگهداری آن گل را ندارد، آنرا بوسید، و باز بوید و از آن بالا بروی مشوق ناشناس برتاب کرد.

جوان دل آرام گل عشقه را از هوا گرفت و بوسید و بعد سرش را بالا کرده گفت: من هم ترا خریدم، تو هم عشق مرا بپذیر!

آن نگاه گل را بهمان برده و قطرات اشک مشوق را بر لبان تبار و سوزانش گذاشت و فریاد بر آورد:

«صوفی، صوفی زیبا، آیا تو این عشق را که پادشاه روح من است خواهی بپذیرت!»

دخترک صدای او را نپشتید زیرا در حدود هزار متر ازم دور بودند.

جوان دستش را بسوی مشوق دراز کرد و میخواست تا از دیوار بالا رفته و آن دل گرفته را مدد کند.

یکی از فراولان سایه‌اش را بروی دیوار قلعه بید و فریاد زد بایست اما بنه ساز شویده دل صدای او را نی پندید و بلند میگفت: ای عشق ای روح

«ای زیبایی آسمانها، ای میخ قره‌ای نور عشق را در دل من بتابان مگر این دل کوچک من نیاید نسیمی از تابش تو داشته باشد تا کی باید انتظار بکشد!»

آری صوفی جز آرزوی فهم و ادراک عشق آرزوی دیگری نداشت و میخواست تا عشق را به بیند و بفهمد که چیست و با او چه میکند. زهره همه شب ساکت و آرام بسخنان او گوش میداد و چیزی نگفت، تا اینکه یکشب هینطور که در خواب و بیداری بود آوای دلنشینی از دور بگوشش رسید که با صوتی حزین غزلی را که از عشق حکایت میکرد با آواز می خواند.

حسن کجکجوی او را بر آن داشت که سراینده آواز را بشناسد. ازجا بلند شد و کنار پنجره رفت، از بالای دژ در روشنی مهتاب جوانی خوش هیكل و خوش اندام را دید که از پنجره ایستاده و با صدای بلند برای او غزل می خواند.

هرچه گوشید توانست مفاهیم آن ایات را بفهمد ولی عشق نهفته اش بیدار میشد و از دوست داشتن و مشوق بودن را با صافی شبنم که بر برگ گلی میلفزد و برمی نسیم که کیسوان چمن را نوازش میدهد با دل او باز میگفت:

بدنش در آن لحظه چنان گرم شده بود که بنظرش می آمد که ملین آن قله از شر پناهش میگردد، بارک و پوست و استخوانش کار دارد، لرزش مطبوع و لذتی سرپایش را فرا گرفت و بی اختیار فریاد زد... تو کجستی... تو کجستی...

جوان خواننده سرش را تکان داد

آخرین علاج چاقی

اسرار از چاقی فوق العاده رنج میرید مطمئناً از این وسیله موثر استفاده قطعی خواهید کرد، زیرا قبلاً تجربه شده است

ترجمه و تلخیص اروغی کرمانی



بلند و اندامی لاغر دارد همان هکتور لبین میباشد آیا اوست که زمانی از چاقی شکایت داشت و میگفت که هر روز یک کیلو بر وزن افزوده میشود؟ فکر کردم از آخرین روز یک من او را ترک کرده ام اگر تا ایزمان بدعاش لقبه ای نگذارد و گرسنه بیاد ممکن است چنین لاغر وضعیف شود باو گفتم:

هکتور! چطور موفق شدی باینحال بیفتی؟ آیا متد جدیدی در لاغر شدن کشف کردی؟

آری، ولی من کشف نکردم بلکه زخم کشف نمود! راستی فراموش کردم که تو را خبردار کنم که آخر من ازدواج کرده ام.

تیریک عرض میکنم ولی خواهش دارم لطفاً هرچه زودتر اصولی را که خانستان در باره لاغری بشما یاد داده بن بگویند.

بعد از تئوری آن بخوبی خبردار نیستم! اما باید بگویم که نام آرا «کارهای خانه» میگویند، هر روز ظرفها را میشویم، از زیر زمین زغال میآوریم، جارو میکشیم و بالاخره پس از آنکه کارهای خانه را انجام میدهم بداد دستدرفته و هنگام مراجعت بخانه اشیائی را که میخرم خودم حمل میکنم پس خانست چه میکند!

راستش را بخواهم نیدانم ولی هنگامیکه با او ازدواج کردم دختر نازک و ضعیفی بود اما امروز خیلی چاق و فربه شده است و روز بروز نیز بر وزنش افزوده میشود؛ ماشاء الله خیلی چاق شده است.

بعد از این هکتور خدا حافظی کرد و رفت! خیلی عجله داشت و میگفت باید فوراً بخانه بروم زیرا برای شام خوراک خواهم پخت.



آقای علی دلیل التجاری شغل معصل شاستامه ۲۲ مقیم اسفهان دارنده

بیچاره «هکتور لبین» یک زمانی او را تنای میدادم و سعی می کردم که هم و اندوه زیاد نخورد!

من با او دوست بودم ولی نه آنقدر صمیمی که مانند برادر باشیم.

هر کس او را میدید دلش بحال وی میسوخت زیرا در حقیقت هکتور بدبخت بود و بدرد نمی دردمانی گرفتار شده بود.

هر روز بر وزن هکتور افزوده میشد و چاق و فربه میگردد، وقتی مرا میدید میگفت:

باز هم یک کیلو بر وزنم افزوده شده است، ۸۳ کیلو شده ام نیدانم تا چه مدتی چاق خواهم شد.

من نیز ناچار چنین پاسخ میدادم:

هیچ راهی ندارد، فقط تو ۱۷۷ متر است؛ هنوز آنقدرها چاق نیباشی - بر ناراد، آیا بامن صمیمی هستی!

آری صمیمی میباشم؛ دوست عزیزم چاقی که عیب نیست اگر از حد گذشت رژیم غذایی میگیری؛ ورزش میکنی و بالاخره بعد اعتدال میرسی!

این سخنان در ده هکتور تاثیر زیادی میکرد و مرا یک عالم و فیاض درجه یک تصویر مینمود ولی همینکه رژیم غذایی بپایان میآمد؛ خوراکهای لذیذ بیادش آمده و درد چاقی خود را فراموش میکرد و بساعت خود نگریسته میگفت:

موقع خوردن نزدیک است در این نزدیکی کانه جدیدی که غذا های خوب و تیز و لذیذی دارد کشف کرده ام؛ بیا برویم و فکسی از عزا در آوریم.

بدین ترتیب هکتور روز بروز فربه تر میشد و هر روز که بر وزنش افزوده میگشت بن خیر میداد.

۹۲ کیلو شده ام؛ باید ترتیبی بهم باینوضه زندگی اغیر ممکن است.

هکتور خیلی سعی و کوشش نمود که از ورزش بکاهد؛ پیاده راه رفتن و برای درد بردن چاقی چاره های زیادی اندیشیده و عمل کرد اما نتیجه ای نبرد.

بیچاره هکتور نیدانید چه بلا هائی از چاقی برش آمده، برای لاغری هر کس هر چه میگفت عمل میکرد ولی اثری نیبیشید، بالاخره او ۱۰۰ کیلو شد و چندی نگذشت که به ۱۲۰ کیلو رسید، در آنوقت ناچار رشتنه دوستی خود را با هکتور گسیختم.

طبیعتاً پس از آن در زندگانی من روزهای سختی فرا رسید و من مقروض شدم زیرا هکتور همیشه بین کمک میکرد ولی خیلی زود دو دوست بنام پیر و کنویانته و با آنها نیز مانند هکتور بگردش و کافه و کاباره رفتم.

مدتی گذشت و بالاخره روزی با هکتور صادف شدم، ولی در تعجب و حیرت زیاد الوصفی فرورفته با خود گفتم

چند نمونه از عکسهای خودتان را بماندهید، تا اخلاق و روحیات شما را تشخیص بدهیم.

همه کس در ضمن گفتگو حرکات و اشاراتی با سر و دست دارد که هر یک از آنها معرف قسمتی از روحیات و حالات اوست، اکنون در اینجا ماقستی از این حالات و حرکات را از روی تصویر برای شما تفسیر میکنیم و اگر چند عکس خود را که بارهای مختلف برداشته شده باشد برای ما بفرستید از روی آن روحیات و اخلاف خاص شما را شرح میدهم.



ملاحظه میفرمائید این خانم در ضمن گفتگو دست مخاطب را گرفته و خیلی با دقت در چهره او نگاه می کند این خانم بصحت گفتار خود اعتماد ندارد، میخواهد باین وسیله بزور نگاه و بوسیه گرفتن دست مخاطب، مطالبی را که بدان اعتماد ندارد، بدیگری تلقین کند.

این آقا اب خود را با انگشت نشان میدهد این حرکت نشان میدهد که وی مردی آرام و خون سرد است در باره مسائل زندگی دقیق است و در باره هیچ کاری بدون مطالعه کافی تصمیم نمیگیرد، اکنون هم در حال تکرار است ولی در قیافه او آثار اضهار اب هویدا نیست.



این خانم بدون اراده ناختمای خود را بیچود، وضع روحی او خوب نیست، مثل اینکه از حادثه ای بشیمانست، خطاهای گذشته را بیاده آورد و برای تخفیف بار پشیمانی ناخن خود را با دندان گاز میگیرد.



و این آقا در اتنای صحبت دهان خود را میگیرد این آقا اختیار زبان خود را ندارد خیلی حرفها میزند که نباید بزند و بعد پشیمان میشود، با دست دهان خود را در حقیقت تویخ میکند و این عادت برای او مانده است وی اراده دست بدهان خود میبرد.



این خانم گوش خود را با انگشت میخارد مثل اینکه میخواهد از چیزی فرار کند، این عکس در حسالی گرفته شده که این خانم اظهار آن صحبت های دیگری گوش میدهد اما در حقیقت دلش در جای دیگری است.



این دختر خانم را که ملاحظه میفرمائید با گردن بند خود بازی میکند، مضطرب است و در ضمن صحبت ناگهان حوصله اش سر رفته است و باین حرکت میخواهد بگوید که حوصله ندارد.



این آقا با شدت سر خود را میخارانند، و میخواهد با اصطلاح حواس خود را جمع کند. فکرش جای دیگری است میخواهد در تفرقه آن جلوگیری کند و یک قضیه مشکل را که در آن مانده است حل کند، در حقیقت میخواهد بگوید،



زننده ترین مناظر زندگی روزانه خود را

شرح دهید!

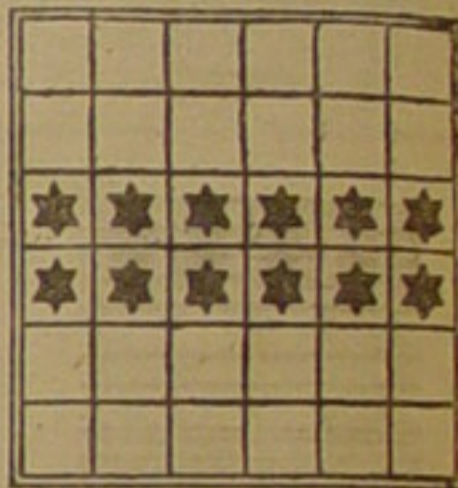
بعضی مناظر روزانه زندگی اشخاص ممکن است بقدری زنده باشد که تا مدت‌ها خاطره آن از یاد شخص فراموش نشود و ما موضوع «زننده ترین مناظر زندگی روزانه خودتان را شرح دهید» در میان خوانندگان عزیز بسایه میگذاریم. جوابها باید خلاصه و شیرین بوده و بیش از نیم ستون مجله سب (۲۰۰ کلمه) نشود.

با نقضات هشت تحریریه یکسی که نوشته ارازدیگران مؤثر تر و بهتر باشد یک قلمبار کر و نفر دوم و سوم و چهارم و پنجم یک «پیمه» نامه پنجاه هزار ریالی جایزه داده خواهد شد.

مدت قبول جواب تا آخر اسفند ماه ۱۳۳۰ بوده و نتیجه در شماره ۱۰ دوره یازدهم سال ۱۳۳۱ اعلام خواهد شد. جوابها را همراه ۵ ریال تبریست باضافه یک قطعه عکس ارسال دارید و جمله «دایره مسابقات» را هم نیز باید روی پاکت گذشته باشد.

مابقه ستارگان

میکند که باید بقسی آنها را در این مربع قرار دهید که در هر ردیف افقی و عمودی و مایل فقط ۲ ستاره جای داده شده باشد و در هر ردیف محل قرار گرفتن آنها قرینه و شبیه باشند.



در این مربع، شش ۱۲ ستاره مشاهده کنید که باید بقسی آنها را در این مربع قرار دهید که در هر ردیف افقی و عمودی و مایل فقط ۲ ستاره جای داده شده باشد و در هر ردیف محل قرار گرفتن آنها قرینه و شبیه باشند.

در این مربع، شش ۱۲ ستاره مشاهده کنید که باید بقسی آنها را در این مربع قرار دهید که در هر ردیف افقی و عمودی و مایل فقط ۲ ستاره جای داده شده باشد و در هر ردیف محل قرار گرفتن آنها قرینه و شبیه باشند.

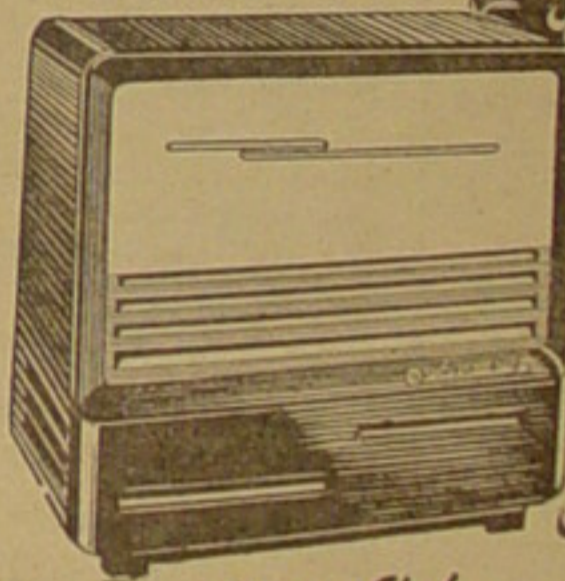
بزودی

روزنامه آژنگی

مستتر می شود

مارکیت شیف

زیباتر از هر زیبا



نخاری تفتی

مارکیت شیف

شکیل ترین سبل سالن شما

نابنده نخاری شرکت سهامی فیروز خیابان سعدی

یک کتاب مجانی برای شما

این هفته فوق العاده یک کتاب بر ما برای خواندن شبیه دارد. ثبت کتاب و نامه هفتگی و فوق العاده در ۱۲ صفحه بزرگ در ایال است.

صبح یکشنبه ۶ بهمن ماه

در عالم مطبوعات

در این شماره درباره روزنامه های کارو کارگر ارم شرق، شیپور انقلاب، سنگریان، شرز، درو، جوانمرد امروز، دنیای فردا، انصار ملت با شما صحبت میکنیم.

ارم شرق از جمله روزنامه های تازه است که صاحب امتیاز آن آقای سید حسین آرمی (سرمدیر آن آقای ناصر پاشاخان است امیدواریم این روزنامه تازه در صف مطبوعات فارس جای مناسبی برای خود پیدا کند. شیپور انقلاب نیز یک روزنامه تازه است که صاحب امتیاز و مدیر آن آقای علی محمودیان است و مطالب خوب دارد و مطمئناً جای خود را در میان خوانندگان فارسی زبان بدست خواهد آورد. سنگریان، نیز یک روزنامه تازه است که مؤسس آن آقای رحمت الله حضرتی است و مدیر مسئول آن آقای نورالله بنایان و صاحب امتیاز آن آقای ابراهیم کیان دوست است در شماره های سنگریان که با رسیدن مطالب خوب و تازه یافتیم امیدواریم همکاران جدید ما این روش تازه توفیق کامل بدست آورند. «شرزه» هم یک روزنامه تازه است که مدیر و سرمدیر آن آقای محمد حسین فرزین است «درو» نیز یک روزنامه تازه است که صاحب امتیاز آن آقای شوهر شادلو است. امیدواریم دو همکار عزیز ما که تازه فعالیت مطبوعاتی را آغاز کرده اند در این راه مشکل توفیقی که شایسته کوشش ایشانست بدست آورند.

روزنامه جوانمرد امروز که مدت ها پیش بدیریت همکار غیرت مند و شجاع و دانشمند ما منتشر میشد و مدتی در معان تعطیل بود از نو شروع به انتشار کرد. آقای دکتر جوانمرد از همکاران قدیم ما است و در صف اعضای بنام خاندان مطبوعات است و خداوند شامن توفیق ایشانست. دنیای فردا هم یک روزنامه تازه است که صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن آقای تیموری و مدیر داخلی آن آقای نوالی است. این روزنامه در شهر کوش و کار یعنی اصفهان منتشر میشود و با اینطریق تعداد روزنامه های پایتخت صفویه از بیست متجاوز میشود. خدایه هم کاران اصفهانی ب توفیق کامل عنایت کند. انصار ملت - نیز یک روزنامه تازه است که صاحب امتیاز آن آقای زین العابدین انصاری و مدیر و سرمدیر آن آقای محمد سعیدی است. این روزنامه مسلمانان صورت دوام و استمرار در صف روزنامه های خوب فارسی جای مناسبی برای خود پیدا خواهد کرد.

کارو کارگر نیز از روزنامه های تازه است صاحب امتیاز این روزنامه آقای فتح الله معتمدی است. آقای معتمدی در کار های اداری سابق طولانی دارد و در کار نویسندگی نیز تجربیات فراوان بدست آورده و روزنامه کار و کارگر در صف هفتگی های خوب است که چاپ آن تیز و مطالب آن خوب انتخاب شده است خدا آقای معتمدی را در این مرحله مثل همه مراحل دیگر توفیق عنایت کند. این اجمالی درباره مطبوعات جدید بهد بسیاری روزنامه های دیگر منتشر میشود که شاید برای ما نفرستاده اند و اگر غفلتی درباره آن شده تصور از ما نیست. نکته دیگر اینست که بسیاری کسان از رویه ما درباره کنتکوی عمومی از مطبوعات انتقاد میکنند و از کثرت مطبوعات که بحق مایه خوشحالی ماست ابراز نفرت میکنند اینان ب غلطی عظیم دچارند کثرت مطبوعات مایه خوشحالی است و هر چه روزنامه بیشتر باشد قوت و رواج مطبوعات بیشتر میشود و حتی در این باب در همین صفحه بتفصیل بیشتر بحث خواهیم کرد. تا بداید که انتقاد کنندگان از کثرت مطبوعات صبیحت و صفا ندارند و اگر کلمه ای بظواهر فریبنده میگویند هدفی زشت و ناروا را در لافانه آن می بینند و این موضوعی است که سزاوار بحث جداگانه و مفصل است.

از یادداشتهای محرمانه

بقیه از صفحه ۶
دلار بود - حاج آقایم موقع را مقتضی دانسته بود باب مذاکره در افتتاح ساخت و بدون هیچ دردسر بدلال یهودی اطلاع داد که وی در اثر انجام یک کنترات ساختمانی کسب آمریکا بیهام قدری زیادی دلار دارد و حاضر است که بدون درد سر کسی از آنرا قسمت معمولی و روزانه بازار بفروش برساند. خلاصه معامله سر گرفت و حاج آقایم پس از تحویل دلارهای موجود در دیانت قیمت آن وعده داد که در روز دیگر باز هم قسمتی از دلارهای خود را بدلال یهودی واگذازد کند - حاج اسمعیل با

یافتن چنین وسیله ای مدتها توانست که مسئله فروش طلاها را عقیم گذارد و به تبدیل دلار بر ریال پردازد و اما نکته مهم و شایان توجه این است که هیچکس از میزان فروش دلارها و طلاها و قیمت فروش آن اطلاع صحیحی نداشت و اصولاً وضع در ریات ها و برداشتهای حاج اسمعیل ترتیبی بود که کسی از آن سر در نیآورد زیرا گاهی اوقات حاج آقایم حتی برای برداشت مبلغ کمی هم اظهار بی پولی کرد و اما در بعضی مواقع سواله ها را فوراً میبرد و این قضیه نشان میداد که در جریان معامله دلارها و طلاها هانگی پیدا می شود و یار مبلغ در ریافت حاج آقایم نقل و انتقالی صورت نمیگیرد و در آینه چگونگی این تغییرات و تبدیلات را بیان خواهیم داشت.

آنچه باید درباره

گفت زن واقعا جنس ضعیف است! آیا میتوان گفت مردان را که زن بیش از مرد دچار تحول و درد و رنج و زحمت است حقیقت پنداشت!

اگر حقیقت را بخواهید از نظر جسمی زن قویتر از مرد است اگر چه در مقابل هر صد دختری که بوجود میآید صدویست پسر بوجود میآید. ولی در عین حال در مقابل هر صد دختری که متولد میشود فقط صدو پنج پسر دنیا میآید. بازده نفر دیگر در ضمن حمل اذین میروند. دخترها کمتر در حین حمل میمیرند و گذشته از این زن دارای عمر درازتری است بطوریکه آمار شرکتهای بیمه نشان میدهد زنان بطور عموم پنج سال بیش از مردان امید زندگی دارند.

ولی با وجود اینها بهتر میدانند که زنان بیش از مردان با آنها رجوع میکنند دلیل این امر آنست که اعضاء بدن زن پیچیده تر و پرتحول تر از اجزای جسم مرد است و لذا بیشتر بامراض و علتهای کوچک گرفتار میشوند معده زن در برابر امراض شدید مقاومت بیشتری از خود نشان میدهد! در مورد تحول فکری هم این امر صحت دارد. زن بیشتر و زودتر از مرد عصبانی میشود داد و بیداد میکند ولی مرد همیشه زودتر از میدان در میروند یک طیب انگلیسی میگوید: صحیح است که زن در تحولات جنسی ضعیف تر از مرد است ولی آمارها نشان میدهد که در مورد خطر زن کمتر از مرد دستچاه میشود و یک مثال دیگر که دلیل مقاومت بیشتر زن است آنست که از هر خودکشی دوتا بوسیله جنس عزیز «خشن» صورت می گیرد و این دلیل آنست که مرد قوه مقاومت در برابر مصائب را ندارد.

از لحاظ تسایلات جنسی نیز زن تحولات زیادی دارد. اولاً طرز تربیت دختران طوریت که آنها را از ابراز علاقه بجنس مخالف باز میدارد، تسایل جنسی در مرد امری ساده و پیش با افتاده

بدنیامیآورد و هنگام این عمل تولیدی به پشتیبانی و نگاه داری مرد محتاج است. برای زن مهمترین وظیفه اجتماعی و وجدانی تولید مثل است چنانکه حتی زنایکه از راه بویغ فکری خود به عالم بشریت خدمت میکنند هم تا طفلی بیار نیآورند وظیفه خود را ناتمام و وجدان خویش را ناراحت می یابند.

یک نکته دیگر آنست که زن از داشتن و وجود یک پشتیبان اطمینان خاطر در خود احساس میکند و مدارج اقتصادی و اجتماعی زن نیز بسته بشوهر اوست. احتیاج پشتیبانی و کمک اقتصادی و اجتماعی در زن بسیار شدید است و این خود یکی از علل اصلی احتیاج و تسایل زن با ازدواج است.

البته امروز زنان مانند ازمته قدیمه خود را خیلی محتاج بردنشان نمیدهند. زنان امروز خود سر و متاسیز هستند، ولی با وصف این صفت اتکاء بر دیگری از صفات زن است و چون خود را از نظر قوای جسمی برابر مرد نمی بیند، با ازدواج این احتیاج را بر طرف میکند.

زن میبینه آساسترین راه زندگی این است که خود را کوچک نشان بدهد و مرد را قادر و دانا بخواند. اجتماع این مزیت را برای مرد قابل شده است و زن اگر بخواهد بر علیه عقیده اجتماع قدمی بردارد خود را رسوا کرده است. این حس از طفولیت در زن تولید میشود و از اولی که دختر بچه ای به کودکستان می رود برای پیش بردن عقاید و منافع خود از سلاح اشک استفاده میکند و میبینه این سلاح بهتر از سلاح دست و پا است.

می فهمد اگر با کمک کاری هم قضیه و معنی را پیش برد، از نظر اجتماع باخته است زیرا اجتماع از زن توقع زود ندارد، اینست که از همان او ان طفولیت حرف خود را با گریه و اشک ریختن بوقوع پیش میبرد زیرا کسی نیکو بد دختر بچه و یازنی نباید گریه کند. این عادت در زن چنان قوت میگیرد که پس از مدتی صفت لایبجزای او میشود.

تغییرات فوری که در زنان مشاهده میشود در اثر طرز ساختمان سلول های دماغی آنها میباشد وزن باراده خود این تغییرات را در خود بوجود نیآورد. یکی از دلایلی که مردان زن را عجیب و مرموز می پندارند تغییرات روحی و احساساتی اوست. میگویند هرگز نشود حدس زد که در یک لحظه بخصوص طرز فکر و احساسات زن چگونه است و البته این صحیح است ولی دلیل سری بودن آن نیست.

تغییرات دوره ماهیانه در زن باعث تغییر احساسات و طرز فکر است و شوهران بزودی درمی یابند که این تغییرات بستگی کامل باحالت مزاجی زن دارد چنانکه بعضی روزها میتوانند با خیال راحت با زنان خود شوخی کنند و سر بر سر آنان بگذارند ولی بعضی اوقات با کوچکترین حرفی او را عصبانی و دادار بگریه نمایند.

روانشناسان هنوز نتوانسته اند از روی این تغییرات فهرستی درست کنند. اگر قوای این کار عملی شود، دیگر از تغییر حالت و روحیه زن شکایت نخواهید کرد. باندگر نکات فوق آبا میتوان

است ولی در زن بوجوب تربیت وضع مزاجی و حالت فکری تغییر میکنند و چون دختر را از طفولیت مجبور به خودداری و پرهیز میکنند! چون بزرگ می شود این پرهیز در طبیعت او صفتی فطری میشود و خود بخود او را از نزدیک بجنس مخالف باز میدارد.

یکی از دکتران برجسته آمریکا میگوید: «کنجایش جنسی زن بیش از مرد در تحول است و بعضی از زنان ظرافت جنسی فوق العاده ای دارند. بعضی دیگر این ظرافت را ندارند و این ظرافتها با طرز تربیت و اخلاق زن فرق میکند.» تحریکات جنسی در زن پس از ختم دوره عادت ماهانه با نهاد درجه خود میرسد و در دوره چند روزه عادت بعد اقل خود میآید. برعکس آنچه فکر کرده اند، زن در روزهاییکه تحریکات جنسی در او بعد اعلی میرسد کمتر حامله میشود.

البته چنانکه ذکر شد نمیتوان برای عادات و حرکات زن قانونی گذاشت ولی میتوانیم بطور خلاصه بگوئیم که زن حقوق اقتصادی و اجتماعی خود را بسیار گرامی داشته و بهر وسیله بتواند از آن دفاع میکند.

حتما چون بخواه شوهر میروند، در دل خصومتی درباره مادر زن احساس مینمایند و این خصومت تا هنگامی ادامه دارد که خود او مادر شوهر و یا مادر زن شود و در این صورت نسبت به روس و یاد ا ماد خود احساس نفرت میکند.

در تحمل رنج و درد در بارها مقاومتش از مرد بیشتر است، چنانکه زن بیهوش پس از مرگ شوهرش با فراغت خاطر رشته های گسته زندگی را جمع میکند و با آرامی بزندگی ادامه میدهد و حال آنکه مرد تا دوباره زن نکیرد و با از زندگی خلاص شود، همیشه ناراحت و مریض خواهد بود.

بنابر این ملاحظه بفرمائید که این جنس شریف چندان هم که فکر کرده اید «لطیف» نیست و کردن بظاهر باریک و ضعیف او در باطن دو برابر کردن بنده و وسر کار است!!

تسلیت و همدردی

از مصیبت وارده بدوست عزیزم آقای حاج عطیسی متأثر شده و خود را در این غم با ایشان و غمایل محترم شریک میدانم.

کافم سعودی



آقای عبدالحمین سلیمی از شیراز برنده بیسه نامه پنجاه هزار ریالی سابقه هسر ایده آلمی میباشد. چون در نامه خود نشانی را فراموش کرده اند بیسه نامه ایشان بعنوان آقای میرزاده نایند صبا در شیراز ارسال شد برای دریافت آن ایشان مراجعه نمایند.

کافروشی فرانسه

کلیه مجلات و کتب فرانسه را با نازل ترین قیمت در دسترس شما میگذارد شما اطلاع میدهد که سفارشات شما را در اسرع وقت در اختیار شما میگذارد چهار راه یوسف آباد کتاب فروشی فرانسه

اتوغرب

همه روزه بهمدان کرمان کاپلین مسافرت میکند. ناصر خسرو در اندرون کیلان تور تلفن ۸۷۲۰

پایگاه آزادی

روزنامه یوشیه پایگاه آزادی بزودی منتشر میشود پایگاه آزادی - روزنامه مدافع حقوق خلق را بخاطر بسپارید.

بانوان محترم

ناصر از آرایشگاه بری بخیا بان نادری پاساژ شیروانی انتقال یافت. آرایشگاه ناصر فردمهدی فرد سابق

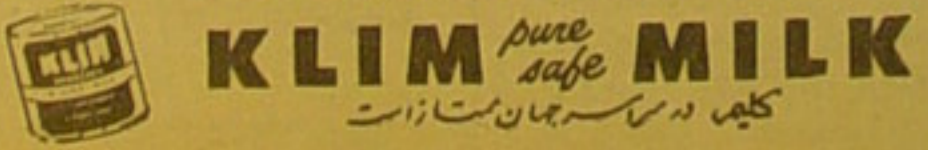
1. کلیه شیرهای داخل و خارج برای نظافت و بهداشت
2. برای نظافت کلیه شیرها و تجهیزات
3. مرغوبیت کلیه شیرها و تجهیزات

کلیه **کلیم** **کلیم**

کلیم نل اصلی را در پرورش کودکان بازی میکند

برای اینکه پرورش کودکان گلت گزیند از بهترین غذاهای گلت و محصولات قوی است. باشد برای اینکه بزود و بیگانه ای اطفال برای درسه با بازی نمایند و با بهره برای اینکه قسمت کال کودکان را اطمینان داشته باشد شیرهای کلیم را بنویسید که کلیم را با آن غذای شیراز است که در شیر اطفال با قوت تمام در دسترس است

5. کلیه نلخت مخصوص بندهای شما میمید
6. کلیه برای تغذیه کودکان توصیه شده است
7. کلیه در قوطیهای مخصوص همیشه سالم دست شما میبرد
8. کلیه تحت مراقبتهای شدید علمی تهیه شده است



ما بسولای شکیانی هم

مسابقات صبا

آقای حسین مصوری از تهران
۱- دایره مسابقات صبا مرطوف است که با مسابقات رومی پاکت جمله دایره مسابقات قید شده باشد ترتیب اثر ندهد.
۲- پاکت ها را مسئول دایره مسابقات بزمیکند ولی قرعه کشی در حضور هیئت تحریر صبا بعمل می آید و یک صورت مجلس با امضای چند نفر درباره نتیجه آن معلوم میشود.

بیمه صبا

آقای سیدعلی آلچانی از لار
کسانی را که یکسال متوقف میباشدند بیعت یکسال مبلغ پنجاه هزار ریال بیش شرکت بیمه ایران بیمه میکنیم و این عمل برای مشترکین عزیز هیچگونه خرج اضافی (جز پرداخت حق اشتراک یکساله) نداشته و آنها هم میتوانند در مدت این یکسال از مجله صبا استفاده

کنند و هم در مقابل حوادث بیمه شده باشند

۲- این رسم از قدیم بوده است و باز جای شکرش باقی است که نامه شما چند روز دیرتر میرسید ولی اغلب اتفاق می افتد که اصلاً نیبرسد.

مکاتبه

آقای هوشنگ شکیانی از آبادان

از تمام هم میهنان دعوت مینماید که در صورت تمایل میتوانند بآدرس ذریبا ایشان مکاتبه کنند.
<آبادان - پست شهرداری کاشی ۲۳۱>

تمبر بازی!

آقای رضا سفیردشتی از تهران
میل دارند باشخصیکه دوست باشند تمبر معاوضه نمایند.
اینهم آدرس ایشان: میدان فردوسی شرکت لوان تور، حسابداری.



آقای نصرت الله صبیف که یکی از مطلعین معروف و کارشامان مشهور اقتصادی می باشند و از شخصیت های برجسته کشورند از طرف جمع کثیری از اصلاح طلبان کاندید نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران هستند **یک رای خود را به آقای نصرت الله صبیف بدهید**

آدرس!

آقای عبدالحسین رهبری از آبادان

علاقه دارند که بوسیله مکاتبه راه دوستی را با دیگر هم میهنان باز نمایند و آدرس خود را هم چنین نوشته اند: <آبادان اخبار شهرداری توسط کتاب فروشی رسولی>

شاهی آقای - ق - د

از این تصادف تعجب میکنیم تست آکمی ما مستقل است و با هیئت تحریریه ارتباط منظم ندارد البته میتوان این قضیه را همه جور تفسیر کرد ولی مثل اینکه شما خودتان اطمینان دارید که قضیه تصادفی بوده است ۲- ما در این باب اطلاعی نداریم، سؤال شمارا عیناً برای ایشان فرستادیم اگر جواب داده اند، البته چاپ میکنیم و اگر ندادند! تفسیر ازمانیت ۳- محققان بدان روشکی اجازه، قصاب است حتماً از او شکایت کنید، تصور میکنیم مرجع انقبیل شکایات وزارت بهادری است.

تهران آقای مهدی متین رزم

خیلی مددتر میخواهیم امید داریم این قضیه تکرار نشود، در باره زبان این وقایع مایه تأسف همه است اما فعلاً چه میشود کرد.

تبریز آقای صمد ظروفچی

تا وضع چنین است اوضاع همین است و اگر شما نمی بپذیرید، لطفاً قضا را تغییر دهید، فعلاً که بول حاکم علی الاطلاق است شما غیر از این تصور میکنید!



رنگین اولین رنگین ساز ایران است
میل و روشنی در ایران است
خیابان خیتام رودری پارک شهر
محصولات ساخت رنگین را فقط از کارخانه آن تهیه فرمائید

چاپخانه تابش

بقیه از صفحه ۲
غریب زمین را چنان فراهم آورد که یک گروه چهارصد ملیونی از مردم زمین در یک سرخ بخود گرفتند در صورتیکه از لحاظ اقتصاد و سیاست، گروه غریب دلایل زیادی داشته که خیلی بیشتر از ایران سرنوشت چین علاقه نشان دهند، زیرا بازاری چین و صنایع طبیعی و انسانی آن لا اقل سی برابر ایران است، گویی مسلم است که در چین سرزده اذ دست بدر رفت. تضاد میان مأمورین سیاسی انگلیس و آمریکا و بعضی حماقت های زیشه دار که جنس دوبا بدان دچار است کار را با تجارت ساید که جز برای ای کوچک کشور مستقل چین شده است و سازمان ملل متفق این کشور عظیم چهار صد پنجاه ملیونی را تنهیده کرده و نمایندگان آنرا بخود راه نیده. این اتفاق عجیب نتیجه حماقت های عجیب دیروز است و از کجا معلوم است که حماقت های این قبیل درباره ایران که میتواند برای تسلط جویان شالی، لقمه چربی باشد تکرار نشود. قطعاً اینهم از مسائلی است که آقای دکتر مصدق باید درباره آن فکر کند و ما نباید این آبا و ااقماً در این باب بطور جدی فکر میکنیم!

۱- قضیه هفت میلیون دلار امریکایی که در دو سال اخیر در ایران خرج شده بسیار جالب توجه شده و یک پرونده قطعی در باره آن در اداره شرق وزارت خارجه امریکان تشکیل شده است. شاید در هفته های هلی آینده سرودهای بیشتری درباره این پرونده بلند شود، آنچه مسلم است اکنون گوشش میشود که اطلاعات درباره این قضیه عبرت انگیز، بخارج سرایت نکند و گویا مقاله اخیر کردیدی یکی از گوشه های فعالیت برای مسکوت گذاشتن این قضیه بوده است.

اکنون در پیش مأمورین سیاسی امریکان مسلم شده است که آقا زاده کردیدی دو میلیون دلار را پنهانی نخورده و آقا جان ایشان نیز در این منفعت سهم بود و همین دلیل بید نظر میرسید که کار بر حلقه تحقیقات رسی برسد و قضیه را مسبل خواهند کرد.

در جهان

بقیه از صفحه ۲۲
مصر - در این هفته یک انفور و یک سرباز انگلیسی بدست ترو ریستهای مصری قتل رسیدند، واحدهای نظامی انگلیس در ترعه سوئز و اساعلیه صد و پنجاه نفر بیس مصر و یازده نفر غیر نظامی را اسیر نمودند، در حدود یک هزار نفر از سربان انگلیسی بطور ناگهانی بدو قریه نزدیک تل الکبیر واقع در منطقه کانال سوئز حمله بردند تا فدا تیان مصری را در این دو قریه دستگیر سازند سربازان انگلیسی شب هنگام در تاریکی از کانال آب شیرین گذشته و دو قریه مزبور را با تانک ها و سایر سلاحها محاصره کردند، در زود خوردی که در این قریه بین قوای انگلیسی و فدا تیان مصری روی داد پنج تن از مصریان قتل رسیدند.

وزیر کشور مصر یادداشت اعتراض آمیزی بفرمانده نیروی انگلیس در کانال سوئز تسلیم کرد و دولت مصر در نظر دارد از حلقه و حشیانه انگلیسها ببردن مصر در تل الکبیر بکلیه دول سازمان ملل متعدد شکایت کند. در زود خود روز جمعه فدا تیان مصری با کتک عده ای از افراد زاندارم محلی توانستند هشتاد نفر دیگر از سربازان انگلیسی را دستگیر کنند.

• اساعت يك هفت از ظهر روز شنبه ۲۸ دیماه کلیه کنسولگریهای انگلیس در شهرستانها رسماً تعطیل گردید .

• شیره سفیر کبیر انگلیس برای اشغال بست دیگری بلندن احضار شد .

• مدیر بانک بلژیک « دربورن » برای عقد قرارداد با پایبای به ایران وارد شد .

• طرح قرارداد بازرگانی ایران و ایتالیا در جلسه هیئت دولت بتصویب رسید در این طرح دولت ایتالیا کالاهای مختلف برصورت واردات از ایتالیا بایران و صادرات از ایران بایتالیا هر یک ب مبلغ کل چهارده میلیون دلار تنظیم شده است . طرف همدین چند روز قرارداد مزبور امضاء و مبادله خواهد شد .

• نخست وزیر ملی بخشنامه ای باستانداران و فرمانداران و بخشداران دستور داد که در کلیه نقاط کشور کمیسیون امنیت تشکیل شود .

• بنسبیت اوضاع اخیر آبادان و تظاهرات واعتصاب دانشجویان دانشکده فنی و عدم امنیت شهربانی آبادان اعلام نموده است که عبور و مرور شبها از ساعت هفت بعد از ظهر ب بعد ممنوع است .

• قرار است عده ای از افسران ارتش ترکیه برای گذراندن دوره تخصصی بایران آیند و نیز عده ای از افسران ایرانی نیز برای طی دوره تخصصی و تکمیلی در دانشکده های ارتش ترکیه بآن کشور خواهند رفت .

• از طرف وزارت خارجه امریکا ب سفارت کبرلی امریکا در تهران دستور داده شده است که از این پس هر تصمیمی که از طرف آن سفارتخانه روی مسائل خاورمیانه در تهران اتخاذ شود باید در سفارت انگلیس نیز مورد بحث و شور واقع شود .

• قرائت آراء در شاه رود پایبای یافت و شش قنات آبادی ۱۲۲۱۵ رأی مهندس نبوی ۵۸۱ رأی فولادوند ۵۷۰ واخوین با ۸۶۰ رأی داشته .

• فرمانداری تهران به پلیس راه آهن دستور داده است که از حرکت کارگران طول راه که برای ریختن رأی ب تهران می آیند جداً ممانعت بعمل آورد و ضمانت ایستاده طهران باشخصی اجازه ورود داده میشود که دارای بلیط مسافرت از شهرستانهای دورتر ازم باشد .

• چون در چند روز اخیر جمعیت فدائیان اسلام در اطراف زندان قصر بایران آزاد شدن نواب محفوی شروع بتظاهرات نموده اند و این تظاهرات باعث هیجان سایر زندانیان نیز شده است برتعداد و مهمات و قوای نظامی زندان قصر افزوده شده است .

• عده ای از کارمندان دون پایه دولت بملت اینک وزارت دارایی با پرداخت صد ریال اضافه حقوق آنان موافقت نکرده است در وزارت دارایی تعصن اختیار گردید .

• يك شوراه عالی باروسان انتخابات مرکب از آقایان استوان مدیر کل دارایی و مزیبی مدیر کل وزارت کشاورزی و آهی مشاور فنی بیه و چند تن دیگر سراز رؤسا ادارات برای بازرسی شعب انتخابات تعیین شدند .

• سازمان بانوان ایران بنسبیت

قوانینی که بر ضد زنان ایران است و بخصوص مقرراتی که نسوان ایران را از دادن رأی محروم مینماید بسازمان ملل متحد شکایت نموده است .

• در طی سه روزی که اخذ آراء در تهران بعمل می آید بمامورین انتظامی دستور داده شده است که ناشناعت ۲۰۰ متر از تبلیغات و تظاهرات انتخاباتی جاوگیری بعمل آورند .

• چهل نفر از فدائیان اسلام قم به عنوان همدردی با متحصنین زندان قصر در تلگرافخانه متحصن شدند .

• آقایان سردار فاخر حائری زاده دکتر

در جهان

• ترومن گفت دولت مخارج برنامه های دفاعی و امنیتی را که سالبانه ۵۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار است به ۶۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار افزایش میدهد .

• نیدر کره مجدداً آمازشد در جبهه های شرقی و شمال شرقی و شمال غربی « یونچون » ز دو خورد های سختی بین نیروی کمونیست و قوای ملل متحد در گرفت .

• یکمده کسانی که از ترکستان شوروی و راه ایالت مین کیانک (در چین کمونیست) خود را بکشور نیال رسانده اند

جنايات - سوانح

مرگ وحشتناك در راه آهن - ائتجار چراغ توری و آتش گرفتن شاگرد قصاب - قتل در خیابان سعدي - مجروحین تظاهرات انتخاباتی - زده خورد بین پلیس و دانشجویان در آبادان - حریق مدهش در بابل - تصادم اتوموبیل در آمل - آتش گرفتن تصفیه خانه در آبادان

تهران - محمد علی هاشمی باربری ساله انبار کالای راه آهن هنگام کار بطرزی ناکهانی در میان سپرواکون و سپر اجرائاتال محصور شده و بر اثر فشار بافوق العاده بسا وضع دردناکی هلاک گردید .

• در چهارراه ونوق، نیمه شب بر اثر منفجر شدن چراغ زنبوری دردکان تصابی شاگرد قصاب آتش گرفت و چون ویرا بیبهارستان سینا رساندند از شدت جراحت جان سپرده بود .

• در خیابان سعدي غلام عباس شفیعی سرایداریانك بازرگانی توسط یکی از اتوبوسهای خط ۱ که با سرعت فوق العاده ای بطرف توپخانه در حرکت بود زیر گرفته شده هلاک گردید .

• این هفته نیز تظاهرات انتخاباتی در خیابانهای تهران موجب زد و خورد های شدیدی گشت وعده زیادی از طرف پلیس دستگیر و زندانی شدند . در شهرستانها نیز جریان بهمین منوال و در بعضی نقاط ببراتب شدیدتر بود .

آبادان - در اعتراضی که از طرف دانشجویان دانشکده فنی آبادان صورت گرفت و با دخالت قوای نظامی پس از شایگان طی تلگرافی قول دادند که در اینخصوص بانخست وزیر وارد مذاکره شده و موضوع راجل خواهند کرد لذا عده مذکور از تعصن خارج شدند .

• شرکت سابق نفت کلیه محمولاتی را که برای کارخانجات آبادان بطرف ایران حمل نموده بود پس از پیش آمدن موضوع ملی شدن نفت آنها را در بصره متوقف ساخت ، در هفته های اخیر بشرکت های خارجی در پاکستان و هندوستان بفروش رسانده است .

۴۸ ساعت خاتمه یافت سی و هفت نفر از دانشجویان شدیداً مجروح و در بیمارستان شرکت ملی نفت بستری گردیدند .

رشت - در رشت بین طرفداران کاندیدهای دولتی و مخالفین آنها که طرفدار کاندیدهای توده ای بودند زد و خورد سختی در گرفت وعده زیادی مجروح شدند، اهالی دکاکین و بازارها را بسته فریاد زنان بتلگرافخانه هجوم آوردند .

آبادان - قسمتی از تصفیه خانه آبادان بنام «گاس پلانٹ» طعمه حریق شد و آتش سوزی مدت چهار ساعت بطول انجامید .

خسارت وارده در حدود شصت هزار تومان برآورد شده است

آمل - بر اثر تصادم دو اتوبوس در پنج کیلومتری آمل يك نفر کفاش هلاک و هفت نفر شدیداً مجروح شدند

بابل - حریق وحشتناکی روی داد که شش مقاله بیابای سوخته شدند، در حالیکه شهرداری بابل باوجود درآمد هنگفت فاقد وسایل اطفاییه بود و توانست از توسعه حریق جلوگیری کند و اگر دخالت اهالی نبود شاید دهها مقاله دیگر نیز طعمه آتش میشد

در شهرستانها

بندر مشور - امین دارایی بندر مشور مقداری قند دولتی را که بایستی با نرخ دولتی کیلومی بیست ریال بوسیله عاملین رسمی بین اهالی تقسیم و بفروش رساند در حدود ۲۸ کیسه آنرا از قرار کیلومی ۲۴ ریال فروخته و بقیه را نیز قرار است همین چندروزه بسا کبرداوری نامی هر کیلوه ۲۵ ریال بفروش رساند .

فهرج - تب راجحه بشدت شیوع یافته و بر اثر نبودن پزشک و وسایل درمانی

اظهاره میدارند که دانشندان شوروی در ۶ ماه اخیر باره سپاسی در سعادی سپیری بنظور آزمایش منفجر سلفات اند

• وزارت امور خارجه شوروی اعلام نمود که از این پس سائیدگان سیاسی کشورهای خارجی در مسکو حق ندارند بیش از چهل کیلومتر از پایتخت شوروی دور شوند و نیز مسافرت آنها بنقاط مختلفه شوروی تنها ب شهرهای مخصوصی میسر است .

• يك سازمان مغفی وسیع کمونیستی در مراکش کشف شد .

• دولت سوریه نیز عنوان جدید ملک فاروق را بر سبب شناخت شوروی با عضویت دولت لیبی در سازمان ملل متحد مخالفت کرد

• ترومن اظهار داشت که اگر ژنرال ایزنهاور مایل باشد برای اعزاز کرسی ریاست جمهوری آمریکا در انتخابات عامی شرکت نماید وی از شرکت در انتخابات صرف نظر خواهد کرد .

• طی دو هفته اخیر دولت شوروی هزار و چهارصد هواپیمای فشت ای برای دولت چین فرستاده است .

• ترومن طی يك نامه محرمانه نظریات نهایی دولت آمریکا را درباره مصر و انگلستان و سازمان مشترک باطلاح این سه مورد رساند .

این جزئیات میبایستی این سه مورد پادشاه کشور سعودی در دست اختلاف انگلستان و مصر هنوز خبری در دست نیست .

• شرکت نفت مصر و انگلیس و شرکت سوکونی و اکیم که از طرف آمریکا بپا اداره میشود حاضر شده اند بجهاد درم از عوائد شرکت های مذکور را بدولت مصر بدهند شرکت های نامبرده بنظور استخراج نفت در سواحل بحر احمر با سیر دول عرب نیز بیسائنهائی بسته اند

• وزیر مالیه انگلستان و مالک مشترک المنافع طی کنفرانسی که در لندن تشکیل شد تمهید نمودند که از این تاریخ تا پایان سال جاری بهیچوجه بیش از آنچه درآمد آن کشورهاست خرج نکنند تا از این راه از ورشکست کشور های گروه استرلینک جلوگیری شود

• در سراسر تونس علیه فرانسویان تظاهرات شدیدی شروع شد، سران احزاب تونس توقیف شدند و زد و خورد هایی که بین مردم و مامورین در گرفت عده ای کشته و جمعی زخمی گردیدند . مقامات فرانسوی در تونس از تشکیل کنگره ملیون آن کشور جلوگیری نموده .

نمایندگان تونس در پاریس از دول عضو سازمان ملل متحد تقاضا نمودند که موضوع اختلاف تونس و فرانسه بشورای امنیت رجوع شود .

هر روز چندین نفر تلف میشوند و بفرستان تشریف میبرند

آبادان - رئیس دارایی اهواز منجیب و بیشکارداری خوزستان و بیشکالی رئیس دارایی آبادان شغبیان که خود را ادیب بجهبه ملی معرفی میکنند از وقتی که موضوع انتقال آنان پیش آمده دانسته اند که از دخالت در انتخابات بیاع خود و حامیان خویش محروم خواهند گشت دست بدامن هیئت مختلط نفت شده اند و بقرار اطلاع هیئت مختلط نیز بانان قول داده است که جد از انتقال ایشان جلوگیری خواهد کرد

ما روزنامه‌ها را برای شما خوانده ایم

چند نفر از اعضای هیئت مدیره کارخانه زاینده رود بنظر ماست مالی کردن سوء استفاده‌ای که در معامله با ارتش کرده‌اند بتهران آمده و نزد مقامات دولتی مشغول فعالیت شده‌اند.

طلوع

امیدواری بحل مسئله نفت ایران از طریق بانک بین‌المللی بکلی از میان رفته است، زیرا اولیای بانک پس از وصول گزارش نمایندگان خود و اطلاع از پیشنهاد دکتر مصدق از ادامه فعالیت در این قضیه منصرف شده‌اند.

(دیل میل) خوانندگانیها

مهندس بازرگان از آبادان طی نامه‌ای به نخست‌وزیر گزارش داده است که یک سوم اتانیت شرکت نفت در ماههای اخیر برفت برده‌اند. آتش در اثر اقدامات سفیر امریکادولت فلا زنده قرارداد فروش نفت بلهستان و چک اسلوواکی و دول دیگر بلوک شرقی منصرف شده است.

بازبین (فرانس) خوانندگانیها

ارزش انحلال کنسولگری های انگلیس در ایران کمتر از ملی شدن نفت نیست و باید گفت لانه‌های ناسد در ایران برچیده شده است. برخاش چون طرفداران دولت حس کرده‌اند که تمام مخالفین روز بروز زیادتر

میشود و پیلاوه ستورها شب و روز برای سخت‌وزیر آینده در ملاقات و مذاکره هسته دولت کوشش دارد که هر چه میتواند مانع تشکیل جلسات مجلس شود و خود را بطوریکه محافظ دولتی میکوبند دیگر امیدی ب تشکیل جلسات نیست. داد

عده‌ای معتقدند که بستن کنسولگری های انگلیس در ایران صرفاً بدستورات مقامات آمریکایی است که تصمیم گرفته‌اند دست دقب خود را از ایران کوتاه سازند

طلوع

احتلال نیروی که تا پایان انتخابات برای پیشنهاد هائی که بانک بین‌المللی در مورد اداره نفت ایران نوده است کاملاً ناشی شود و یا قرارداد منتهی گردد نیواستمن-آتش

از وقتیکه دکتر گریبی با بریکارته بین سفارت انگلیس و آمریکا در تهران همکاری نزدیک شروع شده و غالب اوقات شیرد و هندوس بیکدیگر را ملاقات

دولامور سیاسی ایران تبادل نظری می نمایند ستاره

در یک نامه اخیر که انتخابات شروع گردیده دلار کافندی و مخصوصاً اسکانس بکپزد دلاری که حتی در خود آمریکا نیز نایاب است در تهران در جیبی ولایات

بسیار فراوان شده است. بفرار اطلاع بکی از سفارتخانه های ماوراء بحار مبلغ هنگفتی دلار و جیب و اسلحه جهت انتخابات

بوسیله اشخاص معلوم الحالی تقسیم کرده است طلوع

در کارخانجات ارتش واقع در سلطنت آباد مدیران کارخانه چند روز است مشغول جمع آوری شناسنامه های کارگران شده‌اند

جبه آزادی در ملاقاتیکه بفرانس بکلی انگلیس از اطاعتش ها بر بی عمل آورد موضوع انحلال کنسولگریهای انگلیس را بیان

کشیده و کله کرده است که یادداشت‌های اخیر ایران برخلاف نزاکت دیپلماسی تنظیم و تسلیم گردیده و این رویه دولت نتایج وخشی را در بردارد...

ولی شیرد از این ملاقات نتیجه‌ای نگرفته و ما یوسانه مراجعت کرده است. آتش

عده‌ای از اهالی تهران نسابوت بزرگی را که بروی آن این جمله نوشته شده بود: «جنازه مرحوم کنسولگری انگلستان با غریبوهیاهو از بازار بست مسگر آباد حمل میکردند» داد

دولت بفرود حق می‌دهد که هنگام امضاء لیست حقوق از آن بخدمت چرمی که ۱۲۰ تومان حقوق میکیرد ۲۰ تومان بعنوان خرید اوراق قرضه بول بگیرد اما بخود

جرت نمیده که از چهارتا کردن کلفت بولغوادری که مشغول تمام بدبختی های ملت ایرانند مالیات بگیرد! الان برونده های مالیاتی طبقات اشراف ایران در

زیر خروار ها خاک خوابیده است و کسی سراغ آنها نسیرود آتش موضوع کنگ نظامی آمریکا با ایران

بکلی خانه بانه و مورد قبول نخست وزیر واقع شده است و بزودی مقدار زیادی اسلحه های مختلف آمریکایی با ایران حمل خواهد شد.

طلوع پرودهام نایبند بانک بین‌المللی در آخرین روز توقف خود نظر دکتر مصدق را در باره بازگشت کار شناسان انگلیس با ایران خواست وی گفت من

باین نظر مخالفی ندارم ولی مردم نمی توانند بازگشت کار شناسان را قبول و تحمل نمایند. آتش

آقای دکتر مصدق محرمانه بو وزارت پست و تلگراف دستور داده است که رونوشت تلگراف رمزی را که سفارت

انگلیس در دهسال اخیر بامورین شرکت سابق نفت و کنسولگریهای خود در ایران مغایر نموده تهیه نمایند تا هنگام دفاع

در دیوان لاهه مطرح بشود آقای دکتر مصدق کلید رمز این تلگرافات را بدست آورده است. آسیای جوان

چندی قبل سی و دو هزار کیسه سیان از ایثار شرکت ملی نفت توسط رئیس پالایشگاه و سرایدار شرکت سرت شده است. آتش

از چندی قبل بنا بدستور آقای نخست وزیر هیئت های مخصوصی در وزارتخانه های دادگستری و کشور و نیز بانک ملی

و وزارت دارایی و عده‌ای از استادان دانشگاه و قضات کشور مشغول تهیه

باسخ نخست وزیر با ستیضاح اقلیت می باشند و این یادداشتها همین چند روزه تکمیل خواهند شد. سیاست ما

اخیراً در شهرداری تهران یک اختلاس بزرگ کشف شده که چون از شهردار گرفته نامعاون و مدیر کل امور مالی و مدیر امور شهروندی دیگر در آن دخالت داشته‌اند همه دودرم جمع شده و تلاش میکنند که سرفضیه راهم بیاورند

و همین جهت چند روز است که آقای مهران شهردار تمارش کرده از منزل بیرون نیامده است. طلوع

غروی صاحب معضر ازدواج و مطلق شناسنامه اشخاص را که برای معامله بآن معضر رجوع میکنند نزد خود نگاه میدارد و گفته می‌شود اکنون دو محدود دو هزار شناسنامه نزد ایشان موجود است تا در موقع انتخابات بتواند از آنها استفاده نماید. شیر

بانک با اصطلاح «بین‌المللی» یعنی مرکز فعالیت کبیانی های آمریکایی می باشد که صورت ظاهر دیگری به آن داده شده است.

حالا آمریکاییها نهایت کوشش و جدیت خود را مبدول میدارند تا مسگر بوسیله این کلاه شرعی تازه متابع نفت ایران را تصاحب کنند و اگر این بانک

با اختیارات و عناوین بین‌المللی خود در ایران منتشر شود برای ایرانیها براتب از شرکت سابق نفت خطرناکتر است (دیپلور انگلستان) خوانندگانیها

دولت در صدد است حقوق دیسه را از راه تصویب نامه بپردازد داد سرتیب زنگنه و سرتیب ریاحی

تهران گزارش داده‌اند که مسکن است در خوزستان بلوا بشود و تقاضا کرده‌اند که علاوه بر قوای زیادی که اکنون در

آبادان است یک لشکر ده هزار نفری دیگر فوراً بآن نواحی اعزام شود زیرا عده‌ای از بازرگانان خرمشهر و آبادان بر اثر ناامنی بکویت رفته‌اند

آتش انگلیسها عده‌ای روابط خود را با ایران تیره تر میکنند. مراجعت شیرد

بایران واقدم اخیر انگلیسها به بیس فرستادن یادداشت دولت ایران بایک وضع زنده نمونه جدیدی از این نقشه است.

افور ماسیون (فرانس) خوانندگانیها ه قرار بوده است که دادگاه لاهه

در روز ۱۱ فوریه که مصادف با ۲۱ بهمن سال ساریست برای رسیدگی به شکایت انگلستان تشکیل جلسه دهد و آقای دکتر

مصدق نیز جهت دفاع در این جلسه حضور پیدا نمایند ولی دادگاه در این جلسه فقط

لایحه دفاعیه ایران را اخذ میکند و برای دولت انگلستان ارسال میدارد و بعد از

وصول جواب دولت انگلستان جلسه رسی خود را که در اوغرامه مارس یا اوائل آوریل که مصادف با ایام نوروز خواهد بود

تشکیل میدهد و این بنا به پیروی از سیاست انگلستان است که میخواهد حتی

القدرور این کار را در مراجع بین‌المللی معطل نماید تا بزور زمان و در نتیجه فشار اقتصادی ملت ایران را از پا در آورد و

آنوقت اجباراً آنچه را که دیکته میکند قبول نماییم. فرمان

عده زیادی از اتباع خارجی مقیم ملیم ایران تقاضای خروج از ایران را کرده و با عجله از ایران خارج میشوند، علت عجله خارجیها برای خروج از ایران

احتفال بروز وقایع مهمی در این کشور است. حریت (ترکیه) خوانندگانیها دولت مشغول جمع آوری شناسنامه های افسران و سربازان شده تا در انتخابات تهران از آن استفاده کند. داد

چون بیشتر کاندیداهای جبهه دولتی اطمینان بوقبلیت خود در تهران ندارند اینست که کار انتخابات نشاط جنوب را بشوق انداخته‌اند که اگر از تهران نشدند

از جای دیگر سردر آورند. داربا ردوبدل نامه های اخیر بین سفیر

آمریکا و دکتر مصدق مبنی بر اعطای ۲۳ میلیون دلار کنگ اقتصادی بایران باعث رنجش سفارت انگلیس شده و یکی از

مقامات وابسته ب سفیر بطور غیر رسمی اظهار داشته است که هر کمکی که در این موقع بدولت ایران بشود مخالفت آشکار

بادولت انگلیس بشمار میرود زیرا باعث تقویت دولت ایران خواهد شد سیاست ما

عده‌ای از دانشجویان با چنین انتخابات مراجه کرده‌اند که شش متجاوز از ۲۰ صندوق در بازار گذارده‌اند لاقول می

خواستند یک صندوق هم در دانشگاه که چشم و چراغ ملک است بگذارند

که دانشجویان هم بتوانند آراء خود را بدهند. داد



محصولات معطر بی رقیب است

موقع خرید دقت فرمایید بته بندی آن سالم و درجه‌های مهیور باشد

مجله یغما

مجله یغما مجله ایست ادبی، اجتماعی، اخلاقی تاریخی که در آخر هر ماه مرتباً با کافد و چاپ اعلام منتشر میشود خواندن و مطالعه دقیق این مجله بر همه ادیبان اهل ذوق و ادب واجب و ضروریست.

یکصد هزار ریال جایزه قرضه ملی

روزنامه ملی کرمانشاه از نظر تشویق اهالی محترم بخرید برکهای قرضه ملی بهزاد نفر از مشترکین جدید هر یک (صد ریال) تعریف میدهد.

ارزش کار

روزنامه ارزش کار هر هفته روزهای جمعه و شنبه منتشر میشود

اگر خواهرش لال نبود، خودش از گرسنگی میمرد...

در عرض یکسال بیش از سه جایزه و منجمله اوسکار را ربود و ناگهان مشهور گردید !!



۴ - وطن پور

قبل از آنکه فیلم «جونلی بلیندا» وارد بازارهای جهان گردد جین و این ستوان یک هنر پیشه درجه دوم شناخته میشد و کمتر او را هنرمند میدانستند، زیرا پیش از آن، با وجودیکه در فیلمهای زیادی شرکت کرده بود، چون دل مهم و برجسته ای نداشت نتوانسته بود استعداد پنهانی خود را بنحویه ظهور رساند و بهین جهت هم چندان معروفیتی نداشت.

ولی پس از آنکه «جونلی بلیندا» این شاهکار هنری جهان سینما، بعرض نمایش گذاشته شد آنوقت مردم فهمیدند که چه هنرمند عجیبی در هالیوود بود و کسی خبر نداشت.

بعرات میتوان گفت که در تهران مابین آنهایی که سینما میروند کثرت می توان کسی را یافت که از فیلم فوق خوشش

نیامده باشد. این فیلم، که در تهران هم اودا به معرفی کرد و باعث شد که فیلم های بدی او هم مورد استقبال عموم واقع شود، برعکس دیگر فیلمهای آمریکایی نه دارای ذوق و برق بود و به دارای دکورهای «مجلل» و جور و واجور و شاید سراسر فیلم از یک بندر ساده و آسیای قدیمی که میدان دید تاشا-چی را شامل بود جای دیگری نشان داده نشده؛ ولی آنچه که فیلم را دیدنی و با ارزش ساخته بود، بازی جین و این و ابتهی بود که این زن باین فیلم داده بود و تاشاچی را از ابتدا تا انتها، بطوری تحت تأثیر قرار می داد که متوجه نبود مشغول دیدن فیلم است.

«جین و این» در این فیلم در نقش دختری کرو لال ظاهر شده بود که بهین دلیل و همچنین قهر و خانواده اش مجبور بود تمام روز را کار بکند و از اجتماع هم گریزان باشد. . . بالاخره دکتري خير

خواه او را می بیند و . . . سعادتمندش میازد.

جین، بطوری دل این دختر لال را که بلیندا، نامش بود عالی ایفا نمود که در سال ۱۹۴۸ بدریافت جایزه مشهور جهان سینمایی اوسکار نائل گردید و نتوانست دیگر هنرپیشگان را با سابقه مستند و هنری خود شکست بدهد و پیروز شود.

در آنسال تنها این جایزه نصیب او نشد بلکه مجله «بیکچر گورنر» و «فتو بلی» هم هر کدام نوبه خود بهترین جایزه سینمایی خود را که عبارت است از گلدان طلا باشد باو هدیه کردند.

هنرپیشه مردی هم که آنسال توانست اوسکار بگیرد لورنس اولیویه، هنرپیشه انگلیسی بود که برای بازی در فیلم «هاملت» و تهیه آن دو اوسکار گرفت و جایزه مجله «بیکچر گورنر» آنسال نصیب این دو هنرمند گردید.

«جین و این» که اکنون ستوان یک هنرپیشه درجه یک در جهان سینما شناخته میشود پیشرفت خود را مدیون خواهرش «دبورا فوک» میدانند، زیرا این دختر که از جین کوچکتر بود، از چنگی لال پیا آمده بود و او میبایستی از او نگاهداری کند و همین امر باعث شد که جین بروی اشخاص لال، از نزدیک بی برود و در آن هنگام بازی در فیلم «جونلی بلیندا» نتواند دل خود را آنطور بانجام رساند که در پیشینه اثر کند و اینطور تصور نماید که واقعا این دختر لال است و اگر اکنون لال نیست، قطعاً یک زمانی لال بوده است.

این هنرپیشه که همه او را بنام «جین و این» میشناسند نام اصلی «سارو فوک» میباشد و در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۴ در یکی از ایالت آمریکا بنام «تولارا» در شهر سنت جوزف دنیا آمده است و قبلاً آنکه وارد جهان سینما شود در ایستگاه های راديو آواز میخواند و پیش از آنهم در کافیتهای کار میگرد. پس از آنکه نصیب گرفت وارد سینما شود بکارخانه و از آنجا مراجع کرد و ستوان منشی استخدام گردید ولی این شغل او را اقیاع تنه دو خانهای بازی در فیلمها نمود پس از آنکه فیلم کوتاهی بر حسب معمول ستوان آژماش از او تهیه کردند در سال ۱۹۳۶ در فیلم «مردمن گرافری» ظاهر شد.

این فیلم او را چندان مشهور نکرد و طی ۱۲ سال تا سال ۱۹۴۸ که در نقش بلیندا ظاهر گردید فیلمهای او چندان چنگی بدل نیزد و حتی چوبی نمانده بود که از عالم سینما کناره گیری کند ولی این فیلم باعث شد که نه تنها از بازی در فیلمهای سینما دست نکشد بلکه در فیلمهای درجه اول دیگری مانند «باغ و شر بلورین» و «طواری» با چارلز لاتنر شرکت کرد.

در فیلمهای مهمی که تاکنون بازی کرده است میتوان «شب و روز» «ختران بول برست» «تعطیلی از دست رفته» «شهر آرزو» «غزال» در تاریکی یوس خانم با سلوان ازدواج میکند و چشمه ستارگان را نام برد.

بزودی در سینما مترویل لیلر از این هنرپیشه بنام «شرکاشویش» نشان داده خواهد شد که اشخاصی مانند ادوارد روتسون، جک کارسون و بروه ریکه کرافورد با او بازی میکنند. این فیلم پلیس و متناق به قبل از خنک است و ما هنگام نمایش آن را بخوانندگان معرفی خواهیم نمود.

این هنرپیشه تا حال سه بار ازدواج نموده و اکنون دارای دو طفل است پس از بازی در فیلم «غزال» نزدیک بود که بدریافت جایزه اوسکار نائل شود ولی نشد و «لرتابوک» برای بازی در فیلم «دختردهقان» آنرا ربود.



تصویر آقای دکتر مصدق بجه چیزهایی فکر میکنند ۱۹
روی جلد: